

درباره تئوری مبارزه مسلحانه

تقدیم به شهدائی که در راه تحقق آرمان های
سازمان چریک های فدائی خلق ایران
جان باختند.

از انتشارات چریک های فدائی خلق ایران
مرداد ۱۳۵۸

پیشگفتار

امروز تئوری "مبارزه مسلحانه هم استراتژی و هم تاکتیک" که طی سالیان دراز و در سخت ترین شرایط مبارزه، رهنمود عمل سازمان چریکهای فدائی خلق ایران بوده و به چریکهای فدائی خلق کمک کرد تا پرچم مبارزه ی طبقه کارگر و مبارزه ی ضد امپریالیستی خلق را برافراشته نگهدارند، از هر سو مورد حمله ی اپورتونیستهای بی عمل قرار گرفته است، همانهایی که برای اثبات وجود خود ناگزیرند راه چریکهای فدائی خلق را نقی کنند، چرا که خود عملی نداشته اند تا با تکیه بر آن، اظهار وجود کنند. در چنین شرایطی وظیفه ی چریکهای فدائی خلق این بود که با مبارزه ی ایدئولوژیک فعال این اپورتونیستها را که پیش از آن هم در نزد خلق رسوا بودند، رسواتر کند و از جنبش طبقه ی کارگر طرد نموده تا امر سازماندهی مبارزات طبقه کارگر و خلق با سهولت هرچه بیشتر انجام شود. ولی متأسفانه اپورتونیسم حاکم بر مرکزیت سازمان اجازه ی انجام به موقع چنین وظایفی را نداد.

چندی پیش جزوه ای تحت نام "پیش به سوی مبارزه ی ایدئولوژیک" از طرف مرکزیت سازمان انتشار یافت که در واقع نه یک مبارزه ی ایدئولوژیک با اپورتونیسم، بلکه خود محرکی بود برای اپورتونیستها که حمله ی خود را به چریکهای فدائی خلق و به تئوری انقلابی آنها شدت بخشند. در واقع این شلیک تپانچه برای آغاز حمله ی جدید بود و اپورتونیستها هم این علامت را به خوبی شناخته و همانند اسلافشان هر یک به شیوه ی مختص خود به رد مبارزه ی مسلحانه پرداختند و در این بین هواداران صدیق ولی بی خبر از اوضاع سازمان که محتوای جزوه را درک نکرده بودند و انتظار داشتند تا مرکزیت پس از انتشار جزوه و پاسخ اپورتونیستها به دفاع از خط مشی سازمان برخیزد، دیدند که مرکزیت چگونه تنها نظاره گر صحنه ی هجوم شده و با سکوت خود این توهم را به وجود آورد که گویا اپورتونیستها راست می گویند؟! حقیقت این بود که مرکزیت اپورتونیست در عمل با عقب نشینی از مواضع تئوری مبارزه ی مسلحانه سخن اپورتونیستها را تصدیق کرد و با سخنانی درگوشی، آرام آرام، کادرها و هواداران را برای رد تئوری مبارزه ی مسلحانه آماده نمود ...

در چنین شرایطی دیگر برای چریکهای فدائی خلق جای سکوت باقی نمی ماند و آنها باید شخصاً و جُدا از رهبری اپورتونیست سازمان پا به میدان مبارزه ی ایدئولوژیک بگذارند. نوشته ای که پیش روی شماست، شاید بتواند مقدمه ای باشد برای مبارزه ی ایدئولوژیک وسیعی که چریکهای فدائی خلق باید برعلیه اپورتونیستها به پیش برند.

امروز امپریالیسم برای سرکوب جنبش انقلابی خلق ما به توطئه چینیهای گوناگون مشغول است و این جنبش را از مواضع تئوریک، سیاسی و نظامی زیر هجوم خود گرفته است و امیدوار است که بتواند بار دیگر رژیم دلخواه خود یعنی رژیم اختناق و استبداد را بر مردم ما تحمیل کند. خلق ما و در رأس آن طبقه کارگر و پیشاهنگانش باید برای پیشبرد انقلاب رهائی بخش میهنمان در هر سه زمینه ی تئوریک، سیاسی و نظامی آماده و برپا باشند، در غیر این صورت فاجعه ی بزرگی بیار خواهد آمد.

جنبش خلق ما در این شرایط از بیرون و از درون زیر ضربات متعددی قرار گرفته است که در این جا بررسی همه ی آنها مورد نظر ما نیست، فقط می خواهیم به اختصار ضرباتی را که اپورتونیستها در داخل صفوف روشنفکران طبقه کارگر به این جنبش وارد می کنند و نتایج عملی آن را، بررسی کنیم و از انقلابیون پرولتری بخواهیم با هوشیاری علیه این اپورتونیسم مبارزه کنند.

پس از آنکه در سال ۴۹ مبارزه ی مسلحانه توسط سازمان چریکهای فدائی خلق ایران، با تکیه به تئوری جمع بندی شده در کتاب "مبارزه مسلحانه، هم استراتژی هم تاکتیک" آغاز گردید، در فواصل زمانی مختلف مورد هجوم اپورتونیستهای رنگارنگی قرار گرفته که امروز به اتفاق هم، دسته ی کُری را تشکیل داده اند که تفاوت زیر و بم صدایشان تنها باعث هارمونی بیشتر این دسته گر شده است.

اولین دسته اپورتونیستها محافل سیاسی کاری(۱) بودند که در رأس آنها حزب توده قرار داشت که از همان آغاز مبارزه ی مسلحانه ضمن ستایش مزورانه ی دلاوری "چریکها" از آنها می خواست که اگر به "اصالت" مارکسیسم - لنینیسم که این گونه مبارزه را رد می کند رحم نمی کنند، لاقبل به جوانی خودشان رحم کنند و دست از این مبارزه بکشند و احیاناً به صفوف "رزمندگان ی حزب توده" بپیوندند.

امروز هم اینها همان حرفها را تکرار می کنند و خوشحالند که گویا واقعیات، سخنانشان را تأیید کرده است. ولی به نظر ما اپورتونیستهای حزب توده امروز خطرناکترین دشمنان تئوری انقلابی پرولتاریا نیستند، گرچه عده ای و از آن جمله سازمان پیکار، می خواهند امروز آنرا خطرناکترین دشمن تئوری انقلابی پرولتاریا جا بزنند و مضرات چندی برای آن برمی شمارند که عبارتست از نمایندگی به اصطلاح "بورژوازی لیبرال"، ناقل "سیاستهای سوسیال امپریالیسم شوروی" به جنبش و "اپورتونیسم بیکران و تاریخی". لذا مبارزه با آنرا نخستین وظیفه مبارزه ی ایدئولوژیک درون سازمانهای پرولتری می دانند. بنظر ما خطر اپورتونیسم حزب توده امروز این اهمیت را ندارد و این حضرات برای آنکه نظر مبارزین را از خطر اصلی یعنی وجود خودشان منحرف کنند، آن را بیش از آنچه هست، بزرگ می کنند. حزب توده حامل همه ی آن چیزها و همه ی این خطراتی که می گویند، هست. ولی در اثر مبارزات جدی مثنی انقلابی مخصوصاً از طرف سازمان چریکهای فدائی خلق ایران از سال ۴۹ به بعد در نظر توده ها، رسوا و بی حیثیت شده و اگر امروز می بینیم که باز این حزب میرود تا "حیثیتی" کسب کند، به دلیل نفوذ اپورتونیسمی است که "رفقای پیکار"(۲) شاخصترین و خطرناکترین جلوه آن را در جنبش کمونیستی ما بروز می دهند.

گروههای تشکیل دهنده سازمان چریکهای فدائی خلق ایران چه در تبریز، تهران و مشهد از سالهای ۴۹ - ۴۶ که واقعا "مهمترین خطر جبهه ی پرولتاریا، حزب توده بود، به مبارزه ی ایدئولوژیک بی امانی با آن پرداختند و یکبار و برای همیشه حساب جنبش کمونیستی را از حزب توده که تا آن زمان حتی در نظر صدیقترین مبارزین کشور ما نیز به عنوان وارث، "هر چند ناخلف" نهضت کمونیستی تلقی میشد، تصفیه کردند. تحلیل گروهها ی تشکیل دهنده سازمان نشان داد که این حزب هیچگاه نه حزب پرولتاریا بوده و نه حزب مارکسیست - لنینیست. و در نتیجه این تحقیقات در کتاب "م. م. هم. ا. هم. ت." منعکس شده و رفیق مسعود احمدزاده مخصوصاً برای نشان دادن اهمیت و دشواری این مبارزه ایدئولوژیک تذکر میدهد که اگر مبارزه با رویزیونیسم در سطح جهانی شکل نگرفته بود، ما نمیتوانستیم در سطح ملی به این موفقیت ایدئولوژیک نائل شویم(۳) و دیگر لازم نیست در این جا توضیح دهیم تا آن زمان تأثیر این حزب حتی در نیروهای انقلابی مخالف با سیاستهای حزب، تا چه حد بود و شعارهایی نظیر "احیای حزب توده" و "تصحیح انحرافات حزب توده" چگونه حتی در میان انقلابیون صدیق جذبه داشت.

البته اینکه امروز میگوئیم حزب توده خطر عمده نیست و این حزبی است که برای توده های خلق رسوا شده به این معنی نیست که در آینده نیز ضرورتاً چنین خواهد بود. میدانیم که کشور ما کشوری است وابسته و زد و بندهای امپریالیستی در سطح بین المللی در سرنوشت آینده آن، مادام که توسط پرولتاریا و متحدینش مستقل نشده، گاه تأثیر تعیین کننده خواهد داشت و میدانیم که حزب توده از حمایتهای خارج از مرز کشور برخوردار است. چه بسا که روزی با توجه به سازشها و جو بین المللی و موقعیت داخلی، وضعی به وجود آید که بورژوازی وابسته به امپریالیسم برای حفظ موجودیت خود ناگزیر باشد به این حزب متوسل شود. همچنانکه در بسیاری از کشورها، برای فریب توده ها، احزاب رویزیونیستی را قانونی اعلام

کرده و در کابینه ها شرکت میدهند تا بدین گونه از آنها همچون وسیله ای در مقابل جنبش خلق سود جویند. در آن زمان مسلماً باز این حزب به خطر عمده تبدیل خواهد شد، ولی در حال حاضر این حزب با رسوایی تمام به ریزه چینی خوان "حزب جمهوری اسلامی" نشسته و حتی از ادعاهای دیرینه ی خود دائر بر کمونیست بودن و تنها "حزب طراز نوین طبقه ی کارگر" بودن، به طور ضمنی صرف نظر کرده و حتی می توان گفت که به یک عبارت در خارج از نهضت طبقه ی کارگر و خارج از نهضت خلق قرار گرفته، آن را دشمن اصلی داخل جبهه ی پرولتاریا دانستن نادرست است، که یا از نادانی سرچشمه میگیرد و یا آنچنان که ما در مورد "رفقای پیکار" تصور می کنیم از زیرکی بیش از حد است.

ولی به نظر ما خطرناک ترین این اپورتونیست ها، همان "رفقای پیکاری" و دست نشاندهانشان که در رهبری سازمان چریکهای فدائی خلق ایران رخنه کرده اند، می باشند.

"رفقای پیکار" که از سابقه ی مبارزاتی درخشانی برخوردارند، مخصوصاً به این افتخار میکنند که توانسته اند با "برخورد ایدئولوژیک خلاق" یک سازمان سیاسی نظامی را به یک سازمان منتظر تشکیل حزب تبدیل کنند. اینها در تئوری انقلاب دستکاری بزرگی کردند و یا اگر به زبان خودشان سخن بگوئیم، آن را "بسط داده اند". اینها تئوری مبارزه ی مسلحانه را در اطلاعیه خود (مهر ماه سال ۵۷) به این صورت رد کردند: "در اسفند ماه ۵۶ طی پیامی به اطلاع رساندیم که پس از طی یک دوره مبارزه ی ایدئولوژیک درون سازمانی و با انکاء به آموزشهای مارکسیسم - لنینیسم، منشی سازمان از منشی چریکی (مبارزه ی مسلحانه پیشنهاد) به منشی توده ای - انقلابی تغییر یافته است" و البته این اطلاعیه مملو از اتهاماتی بی اساس به تئوری مبارزه ی مسلحانه است، بدون اینکه این اتهامات را اثبات کنند. و تاکتیک زیرکانه ای هم که به کار برده اند این است که توضیح دیگری در مورد آن منتشر نمی کنند، تا کسی نتواند مشتشان را باز کند. اینها فقط رد تئوری مبارزه ی مسلحانه را اعلام میکنند، بدون آنکه دلایلی در این زمینه ارائه دهند. (۴) البته برای آنکه افکار عمومی را بفریبند از جانبازی شهدا نیز به موقع تقدیر میکنند. ولی اگر در تئوری خود پیگیر بودند، معلوم میشد که مطابق تئوری آنها این شهدا خیانت جبران ناپذیری به پرولتاریا کرده اند و بیش از ۸ سال یک "منشی انحرافی" را بر نهضت کمونیستی ما (یعنی "رفقای پیکار") مسلط نمودند، ولی نباید از اینها آن قدر صداقت خواست که لافل حرفشان (نمی گوئیم عملشان) با تئوریشان تطبیق کند.

این "رفقای پیکار" در عین اینکه آن "خدمت بزرگ" را کرده اند و نهضت پرولتاریا را متوجه فقدان حزب طراز نوین طبقه ی کارگر نمودند!! "خدماتشان" به همین جا ختم نشده، علاوه بر پرولتاریا به بورژوازی وابسته نیز خدمت بزرگی کرده اند، یعنی قسمتی از آن را و مخصوصاً آن قسمتی را که امروز از نظر سیاسی فعالتر است، غسل تعمید داده و با نام بورژوازی لیبرال(۵) که اصطلاح شرمگینانه ایست برای بورژوازی ملی، مفتخر نمودند و برای آنکه توده ها در شناخت ماهیت طبقاتی دولت کنونی و وضعیت سیاسی کشور کاملاً سردر گم شوند، برای حزب توده هم پایگاه بورژوا لیبرالی قائل شده اند. آنها در "اطلاعیه ی مهر ماه ۱۳۵۷ بخش مارکسیست - لنینیستی سازمان مجاهدین خلق ایران" می نویسند: "سازمان ما هم چنین دارودسته ی کمیته ی مرکزی را به عنوان نماینده و کارگزار رویزیونیسم معاصر، ... و به مثابه ی ستون پنجم بورژوازی لسرال در درون جنبش کمونیستی ارزیابی نموده و ...".

بینیم اینها پس از آنکه با آن همه ریاضت و سیر و سلوک برای چندمین بار مدعی دستیابی به مارکسیست - لنینسم واقعی شدند، چگونه در جریان عملی مبارزات توده ها، آن هم در شرایطی که به قول خودشان سیل خروشان توده ای همه چیز را در راه خود جارو میکند، شرکت می نمایند و کدام برنامه و شعار عملی را به نهضت ارائه میدهند. در اعلامیه "کودتای نظامی آخرین حربه ی رژیم تبهکار شاه" در تاریخ آبان ۵۷ به مردم میگویند: "شعار اصلی باید سرنگونی رژیم سرمایه داری وابسته به امپریالیسم شاه خائن و استقرار جمهوری دمکراتیک خلق یعنی تشکیل حکومت زحمتکشان و دیگر نیروهای خلقی جامعه به رهبری طبقه ی کارگر از طریق قیام و مبارزه مسلحانه توده ای باشد".

در این جا می بینیم که آنها شعار استراتژیک جنبش را به وضوح مطرح میکنند، لیکن هیچ راهی برای تحقق آن ارائه نمیدهند و کوشش در جهت تحقق آن را منوط به ایجاد حزب میکنند که البته برای ایجاد حزب نیز راهی ارائه نمی دهند، پس به طریق اولی شعار استراتژیک در پرده ای از ابهام میماند و مثل همیشه وسیله ای برای فریب توده ها میگردد. بینیم در ادامه ی مطلب چه میگویند: " برای کسب پیروزی واقعی در این مرحله برقراری یک جمهوری آزاد و مستقل ضرورت دارد که طبقه کارگر رهبری انقلاب را به دست داشته باشد." (اعلامیه ی کارگران مبارز، اعضای سندیکای مستقل بافنده، سوزنی و کشیاف ۵/۱۱/۵۷). و باز میگویند: "اما برای پیشبرد این مبارزات و انجام این وظایف احتیاج به حزب مستقل و پیشرویی است که دارای جهانبینی طبقه کارگر بوده و از منافع آن در جریان مبارزه دفاع نماید. این حزب که متشکل از

بهترین و آگاه ترین عناصر طبقه کارگر و روشنفکران انقلابی نماینده اوست، وظیفه رهبری مبارزات طبقه کارگر را در همه اشکال آن عهده دار میباشند" (همان جا).

وقتی راه تحقق شعار استراتژیک روشن نگردد و وسائل رسیدن به آن مبهم و راه رسیدن به این وسایل خود مبهم تر باشد، پس مسئله ی اصلی پا در هوا مانده و سیر منطقی جریان چیزی بیش از این نیست. آنها در "نامه ی سر گشاده ای به امام خمینی" در ۵۸/۱/۲۴ نیز از خمینی به عنوان رهبر قیام مبارزات ضد امپریالیستی حتی پس از پیروزی قیام صحبت میکنند. این همه آشفتگی را چگونه میتوان توجیه کرد؟ چگونه در شرایطی که حزب تشکیل نشده و هژمونی آن در نهضت تأمین نگردیده بود، به توده ها سفارش میکردند شعار جنبش باید جمهوری دمکراتیک باشد و امروز هم لاف میزنند، ما از همان آغاز شعار درست را دادیم. مگر شعار درست در هر مرحله ای آن شعاری نیست که وسائل تحقق اش مهیا باشد، یا لاقول عنوان کننده ی شعار بتواند راه نیل به آن را ارائه نماید؟ شما خود چند ماه پس از آنکه شعار میدهد، هنوز خمینی را رهبر انقلاب میدانید. نکند توقع دارید یا لاقول توقع داشته اید که خمینی شعار جمهوری دمکراتیک خلق را برای شما تحقق بخشد؟ آیا وظیفه ی شما این نبود که با در نظر داشتن آن شعار استراتژیک، چنان شعارهای تاکتیکی می مطرح کنید که در شرایط هژمونی خرد بورژوازی (بنا به تحلیل خودتان) بر رهبری نهضت بتوانید پرولتاریا را لاقول یک گام کوچک به خدمت استراتژی نی که بنا به قول خود شما تحقق آن منوط به تأمین رهبری پرولتاریا در نهضت میباشند، نزدیک کنید؟

حاصل این همه گنده گویی و شعارهای دهن پُرکن در عمل چیست؟ هیچ، بی عملی کامل. اینان شعارهایی ارائه میکنند که مطابق با دیدگاهشان قابل تحقق نیست و در نتیجه از ساده ترین وظایف که تعیین تکلیف مبارزات روزمره ی خلق است، شانه خالی میکنند. بدین ترتیب است که این مدعیان تشکیلات دادن به پرولتاریا که مهمترین وظیفه همه مارکسیست - لنینیست ها را در شرایط کنونی ایجاد حزب میدانند، به منظور ایجاد تشکلهای کارگری برای خود فقط وظیفه ی صدور یک دستورالعمل را می شناسند، همان طور که در مقاله ی "هسته سیاسی کارگری و وظایف آنها" (کارگر به پیش شماره ۳ ص ۱۹۲۸) به کارگران میگویند که چگونه باید هسته های کارگری تشکیل دهند و با یکدیگر ارتباط برقرار کنند و به یکدیگر اطلاعات بدهند. و همه اینها را بدون شناختن هیچ گونه وظیفه ای برای سازمانی که در حال حاضر مدعی "انقلابی ترین سازمان جنبش کمونیستی" است، عنوان میکنند و جالب اینکه این هسته ها نیز تمام وظایف را دارا میباشند، جز وظیفه ی مبارزاتی. این مقاله به خوبی نشان میدهد که این مدعیان سازماندهی پرولتاریا حتی در زمینه ی سازماندهی، که ظاهراً آن را رشته ی تخصصی خود میدانند، تا چه حد اسیر جریان خودرو و خود به خودی هستند. چه چیز سلامت ایدئولوژیک و مبارزاتی این هسته ها را تضمین میکند؟ اگر این هسته ها بدین صورت پدید آیند، بدون اینکه هیچ نظارت ایدئولوژیک و هیچ گونه معیار تشکیلاتی و عضوگیری حساب شده از طرف یک سازمان با سابقه مبارزاتی در کار باشد و تنها قضاوت خود کارگر راجع به خودش باشد، آیا چنین هسته هایی قادر خواهند بود که با پیوستن به یکدیگر حزب طبقه کارگر را بوجود آورند؟ آیا همین هسته ها، نا آگاهانه به منجلاب هایی برای رشد اپورتونیسم، خرده کاری، دسته بندی و گروه گرایی و فراقسیون بازی تبدیل نمی شوند؟ این است سازمانی که اپورتونیستها میخواهند به وجود آورند؟ تشکیلات پرولتاریا باید به وجود بیاید، ولی تنها با نظارت دقیق سازمانهایی متشکل از انقلابیون حرفه ای و با معیارهای کمونیستی. در جریان مبارزه، افرادی که از طبقه کارگر به این سازمانها می پیوندند باید از تمام خصوصیات لازم برای یک مبارز کمونیست برخوردار بوده و هسته های جدیدی که تشکیل می شوند باید حتی الامکان از خلوص و یک پارچگی ایدئولوژیک برخوردار باشند و این کار میسر نیست مگر آنکه سازمانهایی که داعینه تشکیل سازمان پرولتاریا را دارند، به روشنی مرحله ی کنونی انقلاب و وظایف تاکتیکی و استراتژیکی آن را درک کنند و صمیمانه درصدد تحقق آن گام بردارند. درجریان همین مبارزه است که طبقه کارگر به آنها روی می آورد و ضمن تصدیق صداقت انقلابیشان، درعمل خود را در اختیار آنها قرار میدهد و یا اگر اپورتونیستها عصبانی می شوند و آن را خود خواهی میدانند، آنها را به خدمت خود می گیرد و در جریان این مبارزه است که سازمانی با پیوندی ناگستنی با طبقه کارگر به وجود می آید که به حق نام حزب به آن میدهم.

یک مبارز صدیق همان طور که لنین توضیح میدهد، همواره نگران کارهای ساده و روزمره ای است که باید انجام دهد و میدانند که جز از طریق انجام صحیح و دقیق این کارهای روزمره، نمی توان به هدفهای بزرگ و عالی رسید. کمتر گنده گویی تئوریک و بیشتر کار ساده و روز مره. دیگر لازم نیست که ما بگویم که ضرورت تشکیل حزب طراز نوین طبقه کارگر چیز تازه ای نیست که این اپورتونیستها وارد جنبش ما کرده باشند و این نیز که هیچ برنامه ی عملی برای تشکیل این حزب ارائه نمی شود، تازگی ندارد. فقط آن چه که تازگی دارد این است که این دروغگویان مسئله را آن گونه جلوه میدهند که گویا ۸ سال تجربه ی مبارزه مسلحانه و "بن بست" تئوری مبارزه ی مسلحانه، آنها را به این نتیجه رسانده است و در این جا است که می رسیم به کاری که همفکران سازمان پیکار در "سازمان چریکهای فدائی خلق ایران" به آن مشغولند.

این اپورتونیستها که در رهبری سازمان ما رخنه کرده اند، گویا با اعتمادی که موفقیت "رفقای پیکار" در آنها ایجاد کرده، قصد دارند سازمان ما را نیز به سازمان منتظر تشکیل حزب تبدیل کنند و البته بلافاصله در این جا بیافزاییم که این آرزو را به گور خواهند برد. این ها نیز از همان روشها استفاده میکنند. ضمن آنکه میگویند ما تئوری مبارزه ی مسلحانه را رد کرده ایم، نمی گویند چگونه و به چه دلیل.

پس از آنکه مبارزه ی مسلحانه توسط پیشاهنگان خلق در سال ۵۰ - ۴۹ آغاز شد، به علت آنکه رژیم آمادگی مقابله با آن را نداشت در مراحل اولیه ضربات گیج کننده ای به پلیس وارد نمود و اخبار آن در همه جا پیچید و پس از سالها خفقان و بی حرکتی، توده ها ضربه پذیری دشمن را دیدند. طیف عظیمی از خرده بورژوازی روشنفکر به این خط و مشی علاقمند شدند و با توجه به جو اولیه تصور کردند که به زودی توده ها نیز به این مبارزه کشیده خواهند شد و یا اگر هم چنین نشد، این سازمانهای سیاسی - نظامی طومار عمر رژیم را در هم خواهند پیچید. به همین جهت بسیاری از روشنفکران خرده بورژوا در ردیف هواداران مبارزه مسلحانه قرار گرفتند که البته عده زیادی از آنها به این سازمان ها پیوستند و در جریان رشد تئوریک و عملی، پرولتریزه شده، صفحات درخشانی در تاریخ مبارزاتی پرولتاریا و خلق ما به جای گذاشتند. ولی بحث بر سر آنها نیست. بحث بر سر کسانی است که فقط از لحاظ نظری و به این دلیل که پیروزی را بسیار نزدیک می دیدند به تئوری مبارزه مسلحانه علاقمند شدند، بدون اینکه آن را فهمیده باشند. تئوری مبارزه مسلحانه پیش بینی میکرد که تا کشانده شدن توده ها به میدان مبارزه راه بسیار طولانی را باید طی کرد و تازه پس از کشانده شدن توده ها به میدان مبارزه، جنگی طولانی آغاز می شود. ولی این خرده بورژواها که همان پیروزی سیاسی اولیه سرمست شان کرده بود، دیگر نمی خواستند این واقعیات را بشنوند، بلکه چشمان خود را بسته و در رؤیای پیروزی نهایی فرو رفته بودند. ولی با ناشکیبایی نظری خود، هرچه بیشتر انتظار می کشیدند بیشتر نا امید می شدند. دو سال گذشت، سه سال گذشت، پنج سال گذشت، اینها به جزئیات امر کاری نداشتند. اینکه چه چیزهایی در این مدت تغییر کرده و چه موفقیت هایی به دست آمده و چه شکست هایی همراه آن بوده، برایشان مهم نبود. این ها فقط به نتیجه ی نهائی کار می اندیشیدند و حالا دیگر ناامید شده بودند و فقط حساب تلفات را میکردند، چه قدر کشته داده ایم، آن هم چه کسانی را و چه به دست آورده ایم؟ همینکه موفقیت نهائی به دست نیامده بود، برای آنها کافی بود که در پاسخ این سئوال بگویند "هیچ". حالا دیگر کاری که برای این خرده بورژواها میماند این است که برای حفظ تعادل روانی خود که چند سالی "چریکها" آن را به هم زده بودند، ناامیدی خود را تئوریزه کنند و به اصطلاح به انتقاد از گذشته بپردازند. از آنها نخواهید که هنگام انتقاد از گذشته، واقعیت تئوری مبارزه مسلحانه و عمل سازمانهای سیاسی - نظامی را در نظر بگیرند، آنها چنین نمی کنند. آنها در بهترین حالت تصویری را که خودشان از این مبارزه داشتند، مورد تحلیل قرار میدهند و انتقاد میکنند. مثلاً می گویند: ما انتظار داشتیم توده ها با دیدن عملیات ما سلاح بردارند، ولی چنین نشد. البته این تصور ربطی با تئوری مبارزه مسلحانه ندارد و حتی آمادگی توده ها برای برگرفتن سلاح در سال ۵۷ بسیار سریعتر از آن بود که هواداران مبارزه مسلحانه در نظر داشتند. ولی برای این خرده بورژواها، دیگر دیر شده بود. آنها در همان سال ۵۲ شروع به نق زدن کرده بودند. در سال ۵۵ که تئوری مبارزه مسلحانه دیگر از نظر اینها رد شده بود و نفوذ این اپورتونیستها به درون سازمان، کار را به جایی رساند که در آذرماه سال ۵۵ در یک اعلامیه که به مناسبت روز دانشجو و خطاب به دانشجویان منتشر شد، ناگهان اعلام کردند که ما نظرات رفیق مسعود را رد کرده ایم و نظرات رفیق جزئی را پذیرفته ایم: "... تئوریهای رفیق جزئی به عنوان رکن اساسی و رهنمون فعالیتها ما شناخته شده - ما به خوبی دریافته ایم که در گذشته دچار چپ روی بوده ایم و این مرض تا حد زیادی به جنبش مسلحانه آسیب وارد آورده" (پیام دانشجو شماره ۳) و بدون اینکه توضیح دهند چگونه و اساساً یک اعلامیه ی دانشجویی، چه جای چنین سخنانی است و پس از آن هم به همین نحو رفتار کرده اند و هر عقیده انحرافی را در یک اعلامیه و یا بیانیه به شکلی مبهم و سربسته مطرح کردند و از توضیح مسائل سرباز زدند. در اعلامیه ۲۱ اردیبهشت ماه به مناسبت شهادت رفیق روزبه، ناگهان مفاهیم درخشان "پیکاری"، "بورژوازی لیبرال" و پایگاه طبقاتی حزب توده را به تئوری خود وارد کردند. ولی فشار هواداران و کادرها در این جا بیش از آن بود که این اپورتونیستها بتوانند به آسانی "رفقای پیکاریشان"، پیروز شوند، لذا به اظهار نظرهای ضد و نقیض پرداختند و تعجب آور است که می بینیم هنوز یک هفته نگذشته بود که در بیانیه ای به مناسبت یادبود رفیق کبیر حمید /شرف و دیگر شهدای آن روز دادند، ناگهان اعلام کردند که ما نقش محوری مبارزه مسلحانه را رد کرده ایم و نمی گویند چرا و چگونه و باز با جملاتی کلی و با اشاره ای به منتقدین موهوم، سئوالاتی را به دلخواه خود مطرح و پاسخ میگویند که مایلیم در این جا ضمن توضیح این بیانیه ماهیت آنها را روشن کنیم.

این اپورتونیستها در این بیانیه از مطلب زیرکانه ای کار خود را آغاز میکنند و آن تذکر این امر است که "اکنون قیام دلاورانه ی خلقهای ستمدیده ایران، رژیم سیاه دیکتاتوری را به گور سپرده و امپریالیسم را از بسیاری مواضع گذشته اش وادار به عقب نشینی نموده است. در تاریخ مبارزات آزادیبخش مردم ما، قیام

بهمن که به سقوط رژیم ضد خلقی شاه انجامید، نقطه عطفی بسیار مهم به شمار میرود که در نتیجه ی آن، دوره ی جدیدی از انقلاب رهایی بخش مردم ما آغاز میشود و از ویژگیهای دیگری برخوردار است."

به طور کلی از تغییر شرایط سخن میگویند، بدون آنکه دقیقاً نشان دهند این تغییر به چه صورت بوده، چه نیروهایی جا به جا شده اند و چه تغییرات طبقاتی به وجود آمده است. مبهم گذاشتن این "نقطه عطف بسیارمهم" و خصوصیات این "دوران جدید"، کلیدی است که به آنها وسیله توجیه در سخن بی منطق دیگری را میدهد. دیگر حالا میتوان به هواداران تئوری مبارزه مسلحانه تاخت و گفت که "دوره جدید" احتیاج به خط مشی جدید دارد، ولی دیگر لازم نیست که توضیح دهیم خصوصیات این دوره جدید چیست؟ ما هم قبول میکنیم که با قیام ۲۲-۲۱ بهمن ماه و رفتن شاه شرایط مبارزه تغییر کرده است(۶) و باید شیوه ها و تاکتیکهای مبارزه را کشف نمود، ولی این کار را فقط در صورتی میتوان انجام داد که وضوح جدید را مورد تحلیل قرار دهیم. آیا تئوری مبارزه مسلحانه، این وضع را پیش بینی نمیکرد؟ آیا تئوری مبارزه ی مسلحانه، تئوری مبارزه با دیکتاتوری فردی شاه بود؟ آیا رفیق مسعود در همان سال ۴۹ به سادگی شاه را مزدور امپریالیسم و پایگاه طبقاتیش را بورژوازی وابسته ندانست؟ آیا تئوری مبارزه مسلحانه، تئوری مبارزه با امپریالیسم نبوده است؟ می بینید این جمله بندی سحرآمیز چه کمک بزرگی به این اپورتونیستها کرده است، یک کمک مضاعف. از یک طرف آنها را از انتقاد به تئوری مبارزه مسلحانه که در شرایط کنونی کار بسیار دشواری است (و همیشه کار دشواری بوده است) و مخصوصاً برای اینها رسوائی بسیار زیادی هم به بار می آورد، نجات میدهد و در این جمله بطور ضمنی القاء میشود که آن تئوری درست بوده ولی برای زمان شاه و از طرف دیگر این کمک را به آنها میکند که به سادگی روش تازه ای را ارائه کنند، زیرا "دوره جدیدی" شروع شده است. حالا دیگر باید تا آخر بیانیه را خواند تا فهمید این روش جدید همان نغمه ی دیرین و کهنه ی اپورتونیستهای بی عمل است که اساساً تئوری مبارزه مسلحانه با اثبات کهنگی و پوسیدگی این نظر کار خود را شروع کرد.

گوش کنید، آیا جمله بندی متعلق به "پیکاری ها" نیست؟! "اما هرگاه مارکسیست - لنینیست ها می خواهند این شعارها از تئوری به عمل درآید، باید در جهت وحدت درونی خود و پیوند سیاسی - تشکیلاتی با طبقه کارگر و سازماندهی این طبقه در حزبی انقلابی و طراز نوین با تمام نیرو بکوشد". آیا این کشفی که اپورتونیستها به عنوان اقتضای دوره ی جدید مطرح میکنند، در نوشته های سازمان ها و گروههای اپورتونیست مخصوصاً در خارج از کشور در همان سالهای اول مبارزه مسلحانه و حتی قبل از آن تکرار نمی شد؟

حقیقت این است که تئوری مبارزه مسلحانه سرنگونی بورژوازی وابسته به امپریالیسم و قطع هر گونه نفوذ امپریالیستی را هدف خود قرار میدهد و مبارزه مسلحانه را تا حد گسترش یک جنگ توده ای پیش بینی میکند و هم اکنون نیز از نظر تئوری مبارزه مسلحانه، شرایط توده ای شدن مبارزه مسلحانه بر علیه امپریالیسم فراهم است. از طرف دیگر شاه سرنگون شده، ولی بورژوازی وابسته تکیه گاه اقتصادی امپریالیسم و مخصوصاً ارتش به عنوان ابزار سلطه آنها همچنان موجود است. مبارزه مسلحانه در این مرحله باید توده ای شود و برای این کار باید کار عظیم تشکیلاتی چه در زمینه نظامی، چه در زمینه سیاسی و چه در زمینه اقتصادی صورت گیرد. ولی اپورتونیستها فقط به تغییر اوضاع اشاره میکنند، تا آن را وسیله ای برای رخنه دادن نظرات انحرافی خود کنند.

البته همانطور که در فوق اشاره کردیم، در این بیانیه عقایدی مطرح و به ظاهر رد می شوند(۷) از قبیل اینکه: "اگر امروز تأکید می کنیم که ایجاد حزب طبقه کارگر یک ضرورت گریز ناپذیر برای تحقق انقلاب دموکراتیک خلق است و واقعاً بدون تشکیل حزب طبقه کارگر، رهبری این طبقه در انقلاب تحقق نخواهد یافت" و "اگر امروز دریافته ایم که تأکید به نقش محور مبارزه مسلحانه و تعمیم آن در تمام طول پروسه انقلاب تأکیدی در جهت تشکیل حزب طبقه کارگر نیست"، "اگر امروز دریافته ایم که حل مفهوم طبقه کارگر در توده و یکی گرفتن مفهوم طبقه و خلق و تأکید بر بسیج بلاواسطه تمام خلق، بدون در نظر گرفتن نقش طبقه کارگر در جبهه خلق انحراف از اصول است ..."، "اگر امروز عمیقاً درک کرده ایم که وظیفه اساسی پیشرو در شرایط فقدان حزب کوشش در جهت آن یعنی کار تبلیغی و ترویجی و گسترش پیوند سیاسی - تشکیلاتی با طبقه کارگر است و سایر اشکال مبارزه باید در خدمت آن گرفته شود..."، که معلوم نیست طرف صحبت بیانیه کیست و احتمال میرود که این اپورتونیستها خواسته باشند به این ترتیب با تحریف نظرات هواداران تئوری مبارزه مسلحانه چنین وانمود کنند که گویا پاسخ آنها را هم در همین جا داده اند، ولی به هر حال درک منظور این اپورتونیستها از این مطالب روشن نیست و زیرکی آنها هم در این است که پیچیده و مبهم سخن میگویند.

در پایان به این اپورتونیستها توصیه میکنیم که اختلاف جزئی خود را با "رفقای پیکار" بر سر سوسیال امپریالیست دانستن شوروی به نحوی فیصله دهند و صفوف سازمان ما را ترک کنند و وحدت خود را جشن بگیرند.

شرایط شبه دموکراسی (هرج و مرج) حاکم بر جامعه که در اثر مبارزات توده ها ایجاد شده، فرصت طلبان بی عمل را از پناهگاه های خویش بیرون کشیده است. آنان در شرایط سرکوب وحشیانه رژیم محمد رضا شاهی امکان ابراز وجود نداشتند و در لاک خود فرورفته و ناله هایشان از اطاق های در بسته بیرون نمی آمد. آنها در آن شرایط از لحاظ سیاسی چنان تحقیر شده بودند که عملاً حضوری در جنبش نداشتند و اگر وجودشان را احساس میکردیم (البته نه توده ها) فقط خارج از مرز و بدور از پنجه سفاک رژیم بود. ولی اینک در شرایط جدید هر روز شاهد رویش فارچهای سیاسی جدیدی هستیم. اینان به تئوریهای کهنه خویش حتی با توجه به تجربه مبارزات اخیر توده ها چیزی اضافه نکرده و استدلالهایشان همچنان تکرار همان نغمه های کهنه گذشته میباشد. علیرغم به ثبوت رسیدن ورشکستگی سیاسیشان و علیرغم پیروزیهای چشم گیری که جنبش مسلحانه بدست آورده است، بیش از گذشته و با جسارت (!) بیشتری سازمان ما را به عنوان پرچمدار جنبش مسلحانه مورد حمله قرار میدهند. این موضوع شاید عجیب به نظر آید و به لحاظی باید عجیب نیز باشد.

چریکهای فدایی، این صدیقترین فرزندان خلق در روزهای سیاه استبداد در شرایط دیکتاتوری "وسیعا" و "شدیدا" قهرآمیز و در شرایطی که رکود و خمود جنبشهای توده ای را فرا گرفته بود، درفش سرخ مبارزه مسلحانه را برافراشتند و با جانبازیها و فداکاریهای بی نظیرشان در جهت جلب اعتماد توده ها، آنان را خطاب قرار داده و به مبارزه با رژیم مزدور پهلوی فرا می خواندند و در نتیجه خواب زمستانی اپورتونیستها به هم خورد. آنان که رسالت خود را صحنه گذاشتن به رکود و خمود مبارزات توده ها و دعوت روشنفکران به "کارآرام سیاسی" (آن قدر آرام که زندگیشان را به مخاطره نیندازد و رژیم را نیز از آرامش خاطر برخوردار سازد) می دیدند، یکپاره خود را با مبارزین جدی و جان برگز روپرو دیدند. این مبارزین راستین که جز مبارزین مسلح و در رأس آنها چریکهای فدایی خلق نبودند با تئوری انقلابی خود، تئوری بی اساس و تسلیم طلبانه شان را افشاء نمودند و بی اعتباری آن را در میان مردم، بی اعتبارتر ساختند (۸). چریکهای فدایی خلق به پیش می تاختند و در دو جبهه، جبهه نبرد با دشمن و جبهه پیکار با این فرصت طلبان مبارزه خود را گسترش میدادند. دشمن کمینته ضد خرابکاری درست میکرد، شکنجه گران آمریکایی و اسرائیلی وارد می نمود و بودجه عظیمی را به مبارزه با چریکها اختصاص میداد. هار بود، هارتر میشد و خود را بیش از پیش در مقابل چشم مردم رسوا میساخت. شرایط خفقان امکان نمیداد شکوفه های باور مردم به مبارزه و اعتمادشان به چریکهای فدای خلق آن گونه که هست ظاهر گردد. فرصت طلبان نیز ماهیتاً از دیدن این شکوفه ها ناتوان بودند. عناصر آگاه خلق و روشنفکران انقلابی فوج فوج به چریکها می پیوستند و مبارزه مسلحانه را اعتلا می بخشیدند. درچنین شرایطی فرصت طلبان تنها نظاره گر مرگ سیاسیشان بودند و آخرین دست و پا زدن هایشان در تلاشهای مذبحخانه ای خلاصه میشد که با نوشتن تقدیر تئوری مبارزه مسلحانه محترمانه و با تمجید از قهرمانی های چریکهای فدایی خلق، از آنها می خواستند که دست از این تئوری بردارند. ولی اپورتونیستها در شرایط جدید بیش از هر وقت دیگر به ما می تازند، گویی عقده حقارت چند ساله شان را می گشایند.

در شرایطی که نام فدایی و راه انقلابی برای توده های خلقمان - برای کارگران دلیر، دهقانان مبارز و افشار دیگر- گرمابخش وجودشان شده است، درشرایطی که توده های ما به ارزنده ترین چیزی که در اختیار دارند یعنی سازمان چریکهای فدایی خلق ایران می بالند، در شرایطی که بدخواه ترین نیروها نمی توانند انکار کنند که امروز مردم تنها از سازمان ما انتظار رهبری آینده جنبش را دارند، درست در چنین شرایطی اپورتونیستها چشمان خود را به روی واقعیتها بسته و در زیر آفتاب روشن، حقایق را تحریف میکنند و پیشاهنگی سازمان ما را انکار میکنند و حتی با کینه جویی ابلهانه ای با نادیده گرفتن آگاهانه دستاوردهای مهم جنبش مسلحانه، از تجربه دردناک ۸ سال مبارزه مسلحانه "جدا از توده ها" سخن میرانند.

باید تذکر دهیم دلیل رویش جدید این فارچهای سیاسی تنها شرایط شبه دموکراسی فعلی نیست. این "جرات" و "جسارت" در آنان از هنگامی به وجود آمده و رشد نموده است که با توجه به شرایط سخت مبارزه، بسیاری از کادرها و مسئولین سازمان ما شهید شده اند و رفقای سازمان یا به دلیل عدم درک

روشن خود از تئوری مبارزه مسلحانه و یا عوامل تحمیلی چند، نتوانستند وظیفه دفاع از این تئوری را انجام دهند.

در چنین شرایطی، اپورتونیست‌ها که همواره با هر ضربه نظامی دشمن به سازمان ما اشک تماشای ریزان منتظر نابودی سازمان و "ناکامی" تئوری مبارزه مسلحانه بودند، این بار نیز ضربات سنگین وارده را شکست استراتژیک ایدئولوژیک و تشکیلاتی تعبیر نمودند و با سوء استفاده از ضعف سازمان ما که ناشی از ضربات پلیس و اشتباهات و ضعف‌های گذشته‌ی سازمان بود، به اشاعه نظرات انحرافی خود پرداختند. "فضای باز سیاسی" در سال ۵۶ نیز زمینه‌ای بود برای رشد توهّمات آنان که گویا با مبارزه صرفاً سیاسی میتوان با رژیم مبارزه نمود.

شرایط جدید نه تنها مسئله دفاع از تئوری مبارزه مسلحانه، بلکه گسترش و اعتلای آن را ایجاب مینمود و میبایستی برای رسوا نمودن این اپورتونیست‌ها و علیه نقطه نظرات انحرافی شان، که حتی در غالب مشی مسلحانه نیز خود را عرضه میکرد، مبارزه وسیعی را آغاز نمود. ولی این وظایف خطیر در آن شرایط انجام نیافت و حتی در فضای مسموم ایجاد شده، نقطه نظرات انحرافی چندی در سازمان ما رشد یافت و کار به جایی رسید که اپورتونیسم در سطح مسئولین سازمان حاکم شد، به طوری که یکباره در "نشریه پیام دانشجو شماره ۳" سازمان اعلام شد که اساس تئوری و مشی سازمان ما غیر مارکسیستی و "چپ" بوده است. جالب توجه است که بگوئیم ارائه کنندگان نظرات فوق نه در آن زمان و نه تاکنون (آذرماه ۵۶ تا تیر ماه ۵۸)، نه قادر به نقد و تحلیل تئوری مبارزه مسلحانه شدند و نه حداقل تحلیلی از جمع بندی انتقادات و ایرادات خود به نقطه نظرات سازمان ارائه دادند، فقط گفتند که گویا ضعف تئوریک مانع از کار شده است (۹) و (۱۰).

در این مقطع هرچند سازمان در موضع مخالف با نظرات مدافعین کار آرام سیاسی قرار داشت، ولی دیگر هرگز امکان نداشت در مقابل آنها از مشی انقلابی دفاع نماید. نظرگاه مسئولین سازمان، اساساً با نظرگاه‌های آنان متفاوت نبود. می توان گفت در این دوره نظرات التقاطی، التقاط از تئوری‌های انقلابی و نظرگاه‌های انحرافی بر سازمان حاکم بود. شخصیت رفیق بیژن جزینی جذابتر از نظرگاه‌های او در مورد جامعه و انتقادات غیرمستقیمش از تئوری‌های سازمان عمل نموده بود. و بدون اینکه حتی در گزینش این نقطه نظرات تعمق کافی شود، بدون اینکه این گزینش در پروسه یک مبارزه ایدئولوژیک صورت گرفته و محصول کار ایدئولوژیک خود سازمان باشد، مسئولین با شتاب تمام در سطح جامعه به تبلیغ وسیع آن پرداختند. (۱۱) و با این برخورد غیراصولی خویش، زمینه رسوخ گرایش‌های اپورتونیستی را به سازمان هر چه بیشتر فراهم نمودند. در آستانه قیام و بعد از آن با ورود عناصری که گرایش‌های اپورتونیستی مشخصی داشتند و اغلب در سطح رهبری و مسئولین سازمان قرار گرفتند، سازمان کاملاً از مسیر اصلی خارج شد و در مسیر فکری آنان افتاد. بخصوص با توجه به اینکه درست در همان موقع با ورود عناصر انقلابی و مؤمن به تئوری مبارزه مسلحانه به درون سازمان مخالفت جدی به عمل آوردند و حتی اجازه ابراز عقاید و فعالیت سیاسی در درون ستاد را به آنها ندادند. عناصر فرصت طلب جدیدالورود به سازمان که نظرگاهی جز همان نظرات اپورتونیستی مدافعین کار آرام سیاسی نداشتند، ابتدا به خاطر روانشناسی کادرها و هواداران سازمان به نظرات خود رنگ و لعاب "اعتقاد به مبارزه مسلحانه" زدند و درست در شرایطی که سازمان به خاطر مشی انقلابی گذشته خود در دل توده‌های خلق از اعتبار خاص برخوردار بود، به تبلیغ و ترویج نظرگاه‌هایشان پرداختند. نظرگاه‌هایی که کاملاً "مغایر" با نظرگاه‌های اصلی سازمان بود.

هنگامی که این عناصر فرصت طلب در رأس سازمان توانستند تا حدی نظرات کادرها و هواداران را نیز از محتوای انقلابی خود خالی نمایند. عده‌ای از آنان که دارای "صراحت" (۱۲) بیشتری بودند از نادرستی مشی مسلحانه سخن گفتند، و مشت خود را باز نمودند، ولی این کار را موقعی انجام دادند که به خیال خود موفق شده بودند جلوی فعالیت درونی ایدئولوژیک - سیاسی چریک‌های فدایی واقعی و وفادار به نظرگاه‌های سازمان را گرفته و کادرهای دیگر را در سردرگمی نظری غوطه ور سازند و همین نیز موجب بقای آنان در حال حاضر در سازمان شده است.

اگر به اظهارات رسمی و غیررسمی کسانی که خود را نمایندگان جنبش مسلحانه معرفی می نمایند و به اسم سازمان ما از زبان او سخن می گویند توجه کنید، خواهید دید که این سخنگویان ضمن جنگ زرگری با اپورتونیست‌های شناخته شده به بسیاری از نظرگاه‌های آنان به اسم نظرگاه جنبش مسلحانه و سازمان ما صحنه می گذارند و بدتر از آن با "شکسته نفسی" همان ایرادات بنی اسرائیلی آنان را به مشی مسلحانه به عنوان "انتقاد از خود و انتقادات وارد به سازمان" به خورد مردم میدهند. ما در سطور پائین به افشای این نظرات خواهیم پرداخت و از روی متونی که اپورتونیست‌ها علیه مشی مسلحانه و پرچمدار آن سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران نوشته اند، نشان خواهیم داد که چرا اپورتونیستم چیزی جز رسوخ

ایدئولوژی بورژوازی در درون جنبش کارگری به منظور جلوگیری از اعتلای مبارزات این طبقه تا آخر انقلابی نیست. ولی قبل از این کار سؤال میکنیم، آیا برای کسی باز رشد اپورتونیستها و بالا رفتن "جرأت" و "حسارتشان" در این شرایط عجیب مینماید؟! اپورتونیستها تنها در زمانی امکان رشد پیدا میکنند که انقلابیون کمتر در میدان حضور داشته باشند، آیا هم اینک میدان برای تاخت و تاز اپورتونیستها خالی نیست؟ کدامین سخنشان، سخن تازه ای است؟ آیا تجربه مبارزات توده ها و تجربه ظفرنمون سازمان ما هنوز خط بطلان به نظرات انحرافی آنان نکشیده است؟ آیا هنوز تجربه دیگری لازم است که ورشکستگی سیاسی این فرصت طلبان مفتضحانه تر از پیش به اثبات برسد؟ واقعاً که دیگر بس است، هر چه از این رهگذر دیدیم برای خلق ما کافیست. آن چه لازم است تنها اندکی شعور سیاسی است و احساس مسئولیت بیشتر در قبال طبقه کارگر و خلق قهرمانان. شکی نیست که انقلابیون صدیق هم چون گذشته به این نیاز پاسخ مثبت خواهند داد و راه پرشکوه چریکهای فدایی را پرشکوه تر و با غنای بیشتری دنبال نموده و پرچم خونین چریکهای خلق را هم چنان برافراشته نگه خواهند داشت.

در این جا ممکن است فرصت طلبان که به ایده های ذهنی خود بیش از واقعیات اعتبار میدهند، به سخنان ما ایراد بگیرند و رشد خود را به دلیل "حقانیت" خویش و به اصطلاح نا درستی مبارزه مسلحانه قلمداد نمایند. در این مورد اپورتونیستهای مرکزیت سازمان ما، آشکارا با اپورتونیستهای شناخته شده هم آوازی دارند. هر دو آن چنان از نادرستی تئوری مبارزه مسلحانه، هم استراتژی و هم تاکتیک صحبت میکنند و چنان خود را پیروزمند می نمایند که گویی به راستی در عرصه یک مبارزه ایدئولوژیک گسترده چنان "پیروزی"ئی را کسب کرده اند.

مطلب بر سر آن است، این ادعا که گویا "موقعیت شان" محصول مبارزه ایدئولوژیک بین نظرات آنها با نظریات گذشته سازمان میباشد، ادعای بی اساسی بیش نیست. ما نمونه ای عینی از تاریخ غنی روسیه ذکر میکنیم تا دریابند که موقعیت کنونی چریکهای فدایی خلق اصیل در مقابل غلبه اپورتونیسم، موقعیت استثنائی نیست.

هنگامی که لنین و رفقاییش "اتحاد مبارزه در راه آزادی طبقه کارگر" را پایه گذاری نمودند و به فعالیت انقلابی پرداختند، چندی بعد توسط پلیس تزاری دستگیر شده و به زندان افتادند. سازمان حفظ شد و توسط عناصر دیگری به فعالیت ادامه داد، ولی در هئیت رهبری تغییر کلی پیدا شد. عده ای که خود را جوانان می نامیدند، شروع به تخطئه نظریات لنین و رفقاییش نموده آنان را "پیر" خطاب نمودند و کم نظرات انحرافی خود را غالب ساختند. لنین در مورد اتهامات آنها که اکثریت بودن خود را ناشی حقانیت نظراتشان به حساب می آوردند و در واقع به قلع و قمع آگاهی می پرداختند، نوشت: "خود همین قلع و قمع به توسط جریان خود به خودی نیز که در فوق متذکر شدیم به طور خود به خودی انجام گرفته است. ظاهراً یک بازی الفاظ به نظر می آید، لیکن هیئات این یک حقیقت تلخ است. این امر از راه مبارزه آشکار دو جهان سنی کاملاً متضاد و پیروزی یکی بر دیگری روی نداده است، بلکه از راه ریشه کن نمودن کمیت بسیاری از "پیران" انقلابی از طرف ژاندارمها و از روی کار آمدن روزافزون "جوانان" یعنی "و. وهای سوسیال دموکراسی روس" روی داده است." (لنین چه باید کرد).

ما نیز در این جا جوابی غیر از آن چه لنین در آن موقع به "جوانان" داد، به این کهنه کاران نمیدهیم. معهدا باید مطالب را بیشتر شکافت و ما در اینجا کوشیده ایم در چند مورد به نظرات فرصت طلبان، چه در موقع حمله به مشی مسلحانه و چه در موقع "اعتقاد" به مشی مسلحانه، پاسخ داده و آنها را مورد بررسی قرار دهیم.

(حکومت سر نیزه و جنبش خود به خودی توده ای)

مقدمتاً باید گفت وجه مشخصه تمام کسانی که به تئوری مبارزه مسلحانه حمله میکنند، عدم برخورد جدی نسبت به ارزیابی ما از شرایط اقتصادی - اجتماعی جامعه است. موضوعی که اصولاً تئوری مبارزه مسلحانه بر مبنای آن پایه ریزی شده و فهم آن تئوری بدون درک قانون مندی های حاکم بر جامعه و بدون در نظر گرفتن تحلیل ما از این قانونمندی ها، غیرممکن است. این نیروها هیچگاه موضع روشنی در برابر تحلیل ما از شرایط جامعه ایران که در کتاب "مبارزه مسلحانه، هم استراتژی و هم تاکتیک" و در سری تحقیقات روستایی س - ج - ف - خ - ا - شماره ۱ و دیگر نشریات سازمان بیان شده است، اتخاذ نکرده اند و

خود نیز در این زمینه تحلیلی ارائه ندادند. گر چه در یکی دو سال اخیر آنان به هنگام حمله به تئوری مبارزه مسلحانه مسائلی را در این زمینه به طور حاشیه ای مطرح کرده اند که مهمترین آنها در رابطه با تبیین آنان از علل فقدان و یا پراکندگی جنبشهای خود به خودی است. ما در توضیح این علل همواره تأکید کرده ایم که تضاد خلق ما با دشمنانش در آن حد از رشد خود بود که مبارزات وسیع خود به خودی طبقه کارگر و دیگر طبقات گسترش یابد.

ولی "علت عدم وجود چنین جنبشهایی را اساساً باید از یک طرف در سرکوب قهر آمیز و اختناق مداوم و طولانی ناشی از دیکتاتوری امپریالیستی به مثابه عامل اساسی ابقاء سلطه امپریالیستی همراه با تبلیغات وسیع سیاسی و ایدئولوژیکی ارتجاعی دانسته و از طرف دیگر سرکوب و شکست مداوم اشکال خود به خودی مبارزه و ضعفهای عمده ای را که عامل انقلابی و رهبری مبارزه به آن دچار بوده و آنان را ناتوان از ارائه آن شکلی از مبارزه که در بستر آن، مبارزات توده ها گسترش یابد، نموده بود در نظر داشت. این رهبری ها هیچگاه نتوانستند درحالی که توده ها آماده بودند، آنها را در مقیاس وسیع به مبارزه بکشانند و در اثر رهبری های غلط، توده ها را دچار شکست کردند. مجموعه این شرایط یک نوع سکون، سرخوردگی، یأس و تسلیم ایجاد کرده است." (م. م. هم. ا. هم. ت.)

ولی ما معتقد بوده و هستیم که علت فقدان مبارزات خود به خودی وسیع توده ها، عوامل زیر بنایی نبوده، به همین خاطر از رکود (۱۳) و خمود (۱۴) مبارزات توده ها صحبت کردیم، نه از فقدان و قلت مبارزه. به اعتقاد ما فشار زندگی روی مردم در تمام زمینه های زندگی اجتماعی به آن حدی بود که مبارزات خود به خودی رشد و گسترش داشته باشد. ولی تمام اپورتونیستها به شیوه های گوناگون منکر آمادگی بالقوه خلق ما به مبارزه بودند. آنان با مارکسیست نمایی عالمانه ای اظهار میدارند که ما در تحلیلهای خود از علت رکود و خمود مبارزات خود به خودی به عوامل روبنایی نقش درجه اول قائل شده و عوامل زیر بنایی را فراموش کرده ایم.

اغلب آنها، یا شاید هم همگی، به دنبال کشف عوامل زیر بنایی علل رکود و خمود مبارزات خود به خودی به نتایج واقعاً تأسف باری رسیدند. مثلاً به وضوح بیان میدارند که گویا، در دوره گذشته جامعه ی ما در دوره شکوفایی سرمایه داری به سر می برد و تضادها شدت نداشت. جمله زیر عصاره نظرات همه آنان را بیان میکند: "شرایط مادی زندگی طبقه کارگر در اواخر دهه ۴۰ و اوایل دهه ۵۰ شرایط رشد شتابان بورژوازی ایران، شرایط شکوفایی سرمایه داری و جلب توده های وسیع زحمت کش به مازاد سرمایه (مهاجرت وسیع دهقانان از دهات به شهرها و قرار گرفتن در روابط نوینی که مکانیزم آن برایشان قابل فهم نبود) وجود چشم انداز رفاه کاذب که برای بخشهایی از پرولتاریا، دهقانان و خرده بورژوازی ایجاد گردیده بود، از جمله عوامل اساسی بودند که باعث عدم گسترش سریع مبارزات حاد طبقاتی در ایران شده بود" (تدارک انقلاب سوسیالیستی - وحدت کمونیستی) (۱۵).

در این زمینه، "سازمان پیکار" نیز می نویسد: "مبارزه طبقه کارگر و توده ها همواره در تحت شرایط سیاسی - اقتصادی - اجتماعی جامعه و متأثر از آنها اشکال خاصی به خود می گیرد. در دوران فروکش نمودن تضادها و بحران سیاسی - اقتصادی جامعه، مبارزه توده ها در سطحی نازل قرار داشته و از عمل کمتری برخوردار است." و در ادامه مطلب، "پیکار" نصیحت میکند که: بنابراین (در شرایط فروکش تضادها) آن سطح از مبارزه طبقه کارگر را طبیعی تلقی نموده و در "مدار مبارزه مبتنی طبقاتی جاری در جامعه به فعالیت بپردازیم." (تاکید از ماست)، (مختصری از وضعیت سیاسی جامعه، جنبش خلق و تاکتیک کمونیستها، انتشارات سازمان پیکار).

جالب توجه است، حزب توده که همواره بر اعتقاد فوق قرار داشت، این بار نیز با توجه به مطرح بودن چنان مسائلی در جامعه به عنوان گروه منشعب نوشت: "از نظر دانش مارکسیستی (۱۶) رکود توده ها نتیجه یک سری عوامل عمده زیربنایی بوده ... یا "رفقای ما (منظور منشعبین از "رفقای ما"، یعنی چریکهای فدایی خلق) معتقد بودند که سلطه پلیسی گویا به علت فراهم بودن شرایط عینی است در حالیکه انگلس گفت: "دموکراسی بورژوازی فقط نشانه رشد کیفی پرولتاریا است." (تبلیغ مسلحانه انحراف از مارکسیسم).

یعنی اینکه اگر پرولتاریا آمادگی مبارزاتی داشت، به جای دیکتاتوری میبایست دموکراسی میداشتیم. نوع دیگر از برخورد اپورتونیستی نیز در این زمینه وجود دارد و یا در واقع میتوان گفت اپورتونیستها به لباس دیگری هم در می آیند. آن جا که دیگر قادر به لاپوشی واقعیتها نیستند، مسائل را بازگو میکنند و از شرایط استثمار توده ها، از فشار شدید اقتصادی - اجتماعی که بر زندگی توده ها حاکم بود، سخن میگویند. حتی دیکتاتوری رژیم شاه را در رابطه با حاکمیت بورژوازی وابسته تلقی نموده و تمام ستم و استثمار خلق ما را در رابطه با آن تبیین میکنند و دیکتاتوری را در این رابطه امری ناگزیر و حتمی میدانند. ولی این بیان، قبل از اینکه از اعتقاد آنها ناشی شده باشد، به خاطر این است که با ذکر حقایقی، ماهیت خود را از انظار دور

نگهدارند. آنها بعضی واقعیت‌ها را بازگو میکنند، ولی دیگر در همان جا باقی میمانند و قادر نیستند که از آن واقعیتها برای ارائه راه حل و خط مشی مبارزاتی درست استفاده نمایند. مثلاً سازمان پیکار علیرغم مطلب مندرجه فوق، در نوشته ای نسبتاً تفصیلی به مسئله دیکتاتوری رژیم وعلل آن می پردازد. ولی هنگامی که می پرسیم آن تحلیل چگونه در خط مشی شما متجلی است، به جای پاسخ صریح میگویند: عوامل روبنائی نمی تواند جلوی گسترش مبارزات را بگیرد، شما ایده آلیست هستید و به نقش عوامل روبنائی بیش از عوامل زیر بنائی اهمیت قائلید.

همین برخورد را اپورتونیستهای درون سازمان ما انجام میدهند. آنها در نوشته ای که اخیراً به عنوان نبرد خلق ویژه کارگران شماره ۶ پخش شده است، ابتدا میگویند: "این اصلاحات(ارضی) نه تنها دردی از آنها را (خلق را) دوا نکرده بلکه عملاً به افزایش فشارها و تشدید تضادها نیز منجر گردیده است..." ولی توجه به مطالب بعدی نشان میدهد که منظور از آوردن این مطالب به جهت تلقین "واقع بینی" آنها صورت گرفته است. همه کس میدانند موقعی میتوان از توجه داشتن به واقعیتها صحبت کرد که آن واقعیتها جایی در تحلیل جامعه که باید منجر به ارائه خط مشی مبارزاتی گردد، منظور شود. تحمیل استعمار وحشیانه به توده های خلق ما، تشدید تضادها، چه تأثیری در رکود و خمود مبارزات توده های ما داشته است؟ آنها جواب میدهند: "ما در این دوره، در سطح طبقه کارگر شاهد اعتصابات و اعتراضات صنفی یا سیاسی چشمگیری نیستیم، این امر به دو علت اساسی بود: یکی رشد نیافتگی تضادها که این امر احتیاج به گذشت زمان بیشتری داشت و دوم به علت وجود دیکتاتوری..."(همانجا)(تاکید از ماست).

بالاخره معلوم نیست باید دم خروس را قبول کرد یا قسم حضرت عباس را؟ بالاخره پس از اصلاحات ارضی تضادها شدت یافت و استثمار خلق شدید تر شد، یا چون تضادها شدت نیافته بود به آن دلیل، مبارزات در حالت رکود و خمود بود؟ بالاخره خلق ما تحت ستم و استثمار وحشیانه امپریالیستی قرار داشت یا نه؟ و آن وقت اگر تضادها شدت نداشت و طبقه کارگر و خلق ما هنوز منطبق بر شرایط مادی زندگی خویش (شدت نداشتن تضادهایشان) به مبارزات وسیع خود به خودی دست نمیزدند. چرا از دیکتاتوری صحبت کنیم، برای چه دیکتاتوری وجود داشت؟ زمینه مادی این دیکتاتوری کدام است؟ اگر در مورد علل برقراری دیکتاتوری هم از آنها پرسیم، آن طور که شنیده اید، خواهند گفت: "دیکتاتوری روبنای سیاسی بورژوازی وابسته است"، ولی آخر چرا بورژوازی وابسته الزاماً باید دیکتاتوری اعمال نماید؟ اینجا دیگر در میمانند و مثل اپورتونیستهای شناخته شده به جای پاسخ صریح، از ما انتقاد میکنند که رفقای ما: "دیکتاتوری و فشار و اختناق را ناشی از ناگزیری دستگاه حاکمه در مقابله با جنبش میدانستند!" (بیانیه ۱۶ آذر، پیام دانشجو شماره ۳). بگوئید شما ناشی از چه میدانید؟

ما از بدیهه گویی همه فرصت طلبان در مورد پایه بودن عوامل زیربنائی، به یاد آن سخنان ریشخندآمیز اکونومیستهای روس می یافتیم که به خاطر پوشاندن عدم شهادت خود در پیشبرد مبارزه علیه تزار، لنین را سرزنش می نمودند که در نقش عنصرآگاه (که یکی از عوامل روبنائی است) راه مبالغه طی میکند و فراموش میکند که سیاست از اقتصاد پیروی می نماید.

سخن اینان در مورد ما یک اتهام صرف نیست، بلکه بیانگر دید مکانیکی آنها در نقش عوامل روبنائی و عدم درک این موضوع است که: همواره عوامل روبنائی برپایه یک زمینه عینی، خود به نیروی مادی تبدیل شده و نقش قاطعی در حرکت تاریخی بازی می نماید. آنان فراموش میکنند که وقتی مارکس میگوید اگر تئوری انقلابی توده ها را فرا گیرد خود به یک نیروی مادی تبدیل می شود، چه مفهوم عالی و پرباری را بیان میکند. وهنگامی که لنین می گوید بدون تئوری انقلابی جنبش انقلابی نیز وجود ندارد، نمیتواند درک کنند که لنین در اینجا اذعان به تعیین کننده بودن نقش تئوری، جائی که عوامل زیر بنا امکان جنبش را فراهم کرده اند، مینماید.

شاید مارکس و لنین هم دچار ایده آلیسم و اتوپیسیم شده بودند که چنان نوشتند و مشت آنهاپی را که از آموزشهای گرانقدر آنان در مورد پایه بودن زیر بنا تعبیر و تفسیرهای مکانیکی مینمایند، از قبل باز کردند.

ما می گوئیم حقیقت مجرد نیست، حقیقت همواره مشخص است. تحلیل مشخص ما از شرایط مشخص جامعه می گوید که با نفوذ هر چه بیشتر امپریالیسم در کشور ما، به خصوص بعد از اصلاحات ارضی که باعث بسط تسلط امپریالیسم و بورژوازی وابسته به آن به اقصی نقاط ایران شد، تضاد خلق ما با دشمن اصلیش امپریالیسم عمق و شدت خاصی یافت. بسط سلطه امپریالیسم در ایران که جز ویرانگری اقتصاد ملی جامعه، جز غارت و چپاول منابع طبیعی کشور ما، جز استثمار نیروی کار ارزان طبقه کارگر و در یک کلام جز اعمال ستم اقتصادی - سیاسی و فرهنگی در وحشیانه ترین شکل خود بر تمامی خلق زحمتکش عملکردی نمی توانست داشته باشد، جز با شکل حکومتی استبدادی هم نمی توانست از

خوبستن حراست نماید. استبداد رژیم شاه یک امر تصادفی و ناشی از بدذاتی گردانندگان رژیم نبود. دیکتاتوری وحشیانه تنها شکل اعمال قدرت بورژوازی وابسته است، چرا که این طبقه آن چنان ستمی بر خلق روا میدارد که برای جلوگیری از طغیان خشم مردم، برای ممانعت از خیزش توده ها راهی جز اعمال شدیدترین دیکتاتوریا ندارد.

ما از خلق سخن می گوئیم، ما از منافع برحق توده ها صحبت می کنیم که وقتی این منافع پایمال شد، وقتی حقوق مردم مورد تجاوز قرار گرفت، خلق مقاومت میکند، خلق به مبارزه برمی خیزد. آیا این قانونمندی تاریخ نیست؟ آیا ما ایده آلیسم هستیم که از چنین قانونمندی صحبت میکنیم؟ اگر شما اذعان کنید که خلق ما زیر وحشیانه ترین ستم و استثمار امپریالیستی قرار داشت، پس چگونه عدم خیزش و عدم مبارزات خود به خودی خلق ما را طبیعی تلقی میکنید؟ اگر حکم فوق را قبول دارید، پس چه عاملی را دلیل رکود مبارزات مردم میدانید؟ ما از منتقدین خود می پرسیم، آیا قبول دارید دیکتاتوری رژیم چیزی جز اعمال حاکمیت امپریالیستی نبود؟ و قبول دارید که بورژوازی وابسته، خلق ما را تحت شدیدترین ستم و استثمار قرار داده بود؟ آیا اذعان دارید که دیکتاتوری رژیم از آن رو لازم آمده بود تا خلق ما را در زیر سر نیزه خویش به سکوت وادارد و با ایجاد رعب و وحشت در جامعه، "جزیره ثبات و امنیت" برای خویش بسازد؟

به نظر میرسد که جواب منتقدین ما باید مثبت باشد، چرا که واقعیت ها به خصوص امروز که مردم آن را با زبانی گویا نقل می نمایند روشن تر از آنست که کسی منکر آن باشد. ولی هیهات درست همین واقعیت هاست که در قالب واژه های "علمی" و "فیلسوفانه" آنان مورد تحریف قرار میگیرد. ظاهراً این سخنان را قبول میکنند، ولی همچنان به ما اتهام میزنند که ما اتویپیست و ایده آلیست هستیم.

ما توجه کسانی را که فریفته نظریات آنها شده اند، به جزوه درباره تضاد رفیق مائو جلب می کنیم که اگر هنوز تا به آن حد سقوط نکرده اند که با داغ مائوئیسم و ... ما و این اثر را بکوبند، یک بار دیگر آن را مطالعه کنند و جواب روشن و دیالکتیکی آن را دریابند. مائوتسه دون به وضوح و با تشریح موضوع اثبات می نماید: "بدیهی است که نیروهای مولد و پراتیک و زیر بنای اقتصادی به طور کلی دارای نقش عمده و تعیین کننده هستند و کسی که منکر این حقیقت شود ماتریالیست نیست، ولی باید پذیرفت که تحت شرایط معینی مناسبات تولیدی و تئوری و روبنا نیز میتوانند نقش عمده و تعیین کننده پیدا کنند"(در باره تضاد).

به فرصت طلبان می گوئیم که بدانند ما تحلیل‌هایمان را از جامعه، از درون اتاقهای در بسته ارائه نداده ایم. تحلیل های ما متکی بر تحقیقات و بررسی عینی شرایط قرار دارد که با سالها کوشش رفقای ما بدست آمده است. سالها زندگی با روستائیان، تماس با کارگران و قرار گرفتن در زندگی توده های زحمتکش خلقمان و چندین سال مطالعه ی آثار مارکسیستی و بررسی اوضاع اقتصادی - اجتماعی جامعه نه تنها رفقای ما را با واقعیت معیشتی توده ها، بلکه با موقعیت فرهنگی و سنت مبارزاتی آنان آشنا نموده و قانونمندی وضعیت اقتصادی - اجتماعی ای که بر زندگی توده ها حاکم بود، به آنان شناساند.

بعد از کسب چنین شناختی، دیگر تحلیلهای ما یک بحث روشنفکری نمی توانست تلقی گردد. ما دیگر نمی توانستیم با آموخته های خود از مارکسیسم به طور مجرد برخورد کنیم و بدون در نظر گرفتن واقعیتها چنین تصویری در ذهن خود بنمائیم که علل اصلی فقدان جنبشهای خود به خودی وسیع توده ای، عدم تضاد خلق با دشمنانش می باشد. واقعیتها چنین نبود و می بایست دانش مارکسیستی خود را در خدمت توضیح واقعیت ها و تغییر آن به کار گیریم و نه برعکس.

آری ما از واقعیتها سخن میگوئیم، از زندگی پُراز رنج و تحقیر و توهین مردم. ما از نیروی بالقوه خلق هایمان به مبارزه و نیروی بازدارنده دیکتاتوری خشن رژیم صحبت میکنیم. ما می گوئیم این عمدتاً نیروی مادی بود که هر نوع مبارزه خلق را در نطفه خفه میکرد و اصولاً امکان بروز و گسترش مبارزه را در ابتدایی ترین شکل خود حتی به صورت اعتراض مسالمت آمیز نمیداد. آیا واقعیت چنین نبود؟ آیا شکل، کیفیت و کمیت مبارزه مردم تحت تأثیر عوامل فوق قرار نداشت؟ مردم ما از آنجا که این واقعیت ها را با پوست و گوشت خود لمس نموده اند به آن جواب مثبت خواهند داد، ولی فرصت طلبان از شکوفایی سرمایه داری در ایران و عدم رشد تضاد ها! و غیره صحبت میکنند.

"شکوفائی سرمایه داری ایران در عصر امپریالیسم!!"

در این جا باید اندکی مکث کنیم و برای روشن کردن هر چه بیشتر نادرستی نظرات فوق، طرحی کلی از پروسه زیر سلطگی کشورمان بدهیم.

لنین امپریالیسم را آخرین مرحله سرمایه داری، مرحله ای که سرمایه داری به حال احتضار و گنبدگی رسیده است، توصیف مینماید. در این مرحله که سرمایه داری مرحله شکوفایی خود را پشت سر گذاشته است، با یورش نظامی - سیاسی - اقتصادی خود به جوامعی که نظام تولیدی عقب مانده تری دارند، از رشد و شکوفایی این جوامع جلوگیری می نماید و مسیر رشد آن را مختل نموده و در جهت اقتصاد بیمار و طفیلی گرانه خود کانالیزه میکند.

مطالعه تاریخی نشان میدهد که امپریالیسم برای تصرف سرزمین های بیگانه، سرزمین هایی که نه تنها باید محلی برای صدور سرمایه و فروش کالاهای او باشد، بلکه باید جهت ایجاد امکان هر چه بیشتر رقابت با حریفان نیرومندش، مواد ارزان قیمتی نیز در اختیار او قرار دهد (نیروی کار ارزان در این کشورها و استعداد طبیعت به او این امکان را میدهد که مواد اولیه ارزان قیمتی بدست آورد.) عمدتاً از طریق قهرضد انقلابی، این کشورها را به زیر سیادت و قیادت خود در می آورد، ولی بلافاصله زمینه را برای نفوذ اقتصادی خویش فراهم کرده و اقتصاد آن جوامع را به خود وابسته میسازد. تحت سلطه قرار گرفتن جامعه چه به صورت استعمارکهن که شکل عریان تحت سلطگی است و چه به صورت استعمار نو که شکل پوشیده و موزیانه نفوذ امپریالیسم میباشد، برای این جامعه راهی دیگر نمی گذارد جز آنکه طبق قانونمندی حرکت سرمایه امپریالیستی و در جهت تأمین منافع امپریالیزم حرکت نماید.

امپریالیسم هیچگاه نتوانست میهن ما را به علت رویارویی امپریالیستها در مقابل یکدیگر، حدت تضادهای آنان و شرایط رشد مبارزات توده ها، به صورت مستعمره درآورد و سلطه خود را به شکل دیگری گسترش داد. ابتدا فنودالیزم در کنار امپریالیسم قرار گرفت. هرچند فنودالیزم به دلیل روابط تولیدی خود نمی توانست برای همیشه پایگاه طبقاتی طبیعی امپریالیسم باشد، ولی برای مدت نسبتاً طولانی یاور و متحد آن محسوب شد. دهقانان زیر ستم فنودالها مواد خام مورد نیاز امپریالیسم را تهیه نموده و به آبشخور امپریالیسم میریختند و امپریالیسم به قدرت سرمایه های خویش به تدریج تجارت و صنعت را زیر نفوذ خود قرار داد.

امپریالیسم از همان آغاز ورود به جوامع عقب مانده در فکر ایجاد طبقه ای است که بتواند پایگاه طبیعی و همیشگی وی در جامعه تحت سلطه قرار گیرد. و این طبقه همان بورژوازی وابسته است که به تدریج پدید می آید و در پرتو نفوذ سیاسی و اقتصادی امپریالیسم و تضعیف سیاسی و اقتصادی فنودالیسم روز به روز سلطه بیشتری بر روابط تولیدی جامعه کسب میکند، تا سرانجام به آن چنان قدرتی میرسد که به یک طبقه کامل اجتماعی تبدیل میشود و در اینجا است که دیگر امپریالیسم متحد موقتی پیشین خود یعنی فنودالیسم را به گور می سپارد.

اصولاً در آغاز ورود امپریالیسم، در بین نیروهای اجتماعی درون کشورهای نظیر کشور ما، فنودالها تنها طبقه ای هستند که مستعد سرسپردگی به امپریالیسم می باشند. فنودالیسم این کشورها، در مقابل نهضت دهقانان و بورژوازی نوپای خود، در وجود استعمارگر خارجی و سلاحهای آتشین او حامی بسیار خوبی برای خود می یابد و به همین دلیل است که دستی را که استعمارگر به سویش دراز میکند با صمیمیت می فشارد و از این جا رابطه استعماری آغاز می شود. فنودالها با واگذار کردن انواع امتیازات، زمینه فعالیت اقتصادی استعمار را در داخل کشور خود فراهم میکنند و در عین حال با تکیه سیاسی به استعمارگران، بتدریج قدرت سیاسی خود را نیز به آنها تقدیم میکنند. این امتیازات اقتصادی و نفوذ سیاسی به استعمارگر امکان آن را میدهد که رقبای داخلی را که کسی جز بورژوازی صنعتی و تجاری ملی نیست به تدریج از میدان خارج کند و هر روز عرصه تازه ای از میدان فعالیت آنها را به اشغال خود درآورد و در طی این پروسه عناصری از طبقه فنودال و یا حتی بورژوازی داخلی را به خدمت خود بگیرد و طبقه جدید بورژوازی وابسته را بوجود آورد.

بورژوازی استعمارگر در مقابله با بورژوازی داخلی برگهای برنده بسیاری در دست دارد. از یک سو به علت بالا بودن ترکیب ارگانیک سرمایه اش، کالاها را با قیمت ارزانتری از بورژوازی داخلی تهیه میکند و لذا در بازار رقابت به راحتی سرمایه دار داخلی را از میدان بدر میکند و از سوی دیگر با استفاده از انحصاراتی که بر اساس امتیازات و قراردادهای از طرف دولت فنودالی به وی واگذار شده، بخشهایی از فعالیت اقتصادی (نظیر استفاده انحصاری از اکتشافات و استفاده از معادن، راهها و تأسیسات بانکها و غیره) را اساساً به خود تخصیص میدهد.

بورژوازی بومی که باید از فروش کالاهای خود به فنودالها مازاد فنودالی را برای گسترش تکامل روابط تولیدی جذب کرده و به کار گیرد، حال این مازاد فنودالی که از بهره مالکانه و عوارض است از کیسه

بورژوازی بومی خارج شده و صرف خرید کالاهای خارجی میگردد و در نتیجه به دیگ سرمایه جهانی سرازیر میشود. اگر در غرب بورژوازی بومی با مقروض کردن فنودالها و وابسته کردن آن به خود، راه را برای رشد مناسبات سرمایه داری باز میکند، در این جا فنودالیزم که وابسته ی سرمایه ی جهانی شده و به وسیله آن تقویت میگردد، مانع رشد تولید ملی میشود و بورژوازی بومی را هر روز خانه خراب تر و بدبخت تر میکند. در حالی که مازاد فنودالی از کشور خارج میشود، یک قشر از جامعه دلال شده و کالاهای امپریالیستی را وارد و در عوض مواد اولیه ای که نیاز اقتصاد مترویل است، از کشور صادر میکند.

این جوامع در رابطه اقتصادی ئی که مکمل اقتصاد امپریالیستی است، سازمان داده میشوند. هر چه سرمایه در کشورهای مترویل بیشتر متراکم میشود، رشته های سرمایه گذاری در این کشورها که سود دهی بیشتری دارد گسترش می یابد. با گسترش این روابط، اقتصاد ملی در معرض تخریب بیشتری قرار میگردد. بدین معنی وقتی کالاهای خارجی وارد میشود، تولیدات ملی مشابه در پروسه نابودی قرار میگردد. از بین رفتن یک رشته تولیدی و یا تحلیل رفتن آن، به سرعت در سایر رشته ها تأثیر میگذارد و مانع رشد آنها میگردد. مسلماً وقتی دولت در دست امپریالیسم است، سیاستهای آن در جهت رشد روابط امپریالیستی و نابودی تدریجی روابط تولیدی ملی است. سرمایه های امپریالیستی از رشته تجارت و بانک به صنعت و سپس به کشاورزی گسترش مییابد و تنها پس از این مرحله است که بطور کامل در هر سه حوزه تولید بورژوازی رخنه کرده و مسلط میگردد و در نتیجه اقتصاد ملی را به طور کلی از هم می پاشد. چون سرمایه امپریالیستی وقتی که به روستا رخنه کند، دیگر عرصه روستا را به طور کامل به خدمت اقتصاد خود در می آورد. اگر تا قبل از این مرحله بخشی از تولیدات روستایی تأمین کننده مواد خام اولیه اقتصاد امپریالیستی بود و بخش دیگر، شاید قسمت اعظم آن، هنوز به نیازمندی های ملی می پرداخت و به اعتبار همین واقعیت روابط تولید و توزیع ملی می توانست به عنوان یک سیستم و گرچه سیستمی که صدمات فراوانی دیده، وجود داشته باشد، ولی پس از گسیل سرمایه های امپریالیستی به روستا و تحکیم موضع آن دیگر به طور کامل تولید امپریالیستی در جامعه مسلط شده و تولید ملی دیگر نمی تواند به عنوان یک سیستم و یک ساختمان وجود داشته باشد. گرچه اجزاء از هم پاشیده آن برای مدتی در این طرف و آن طرف موجود است.

پروسه ای که شرح داده شد، عیناً در جامعه ما به وقوع پیوسته است. شکی نیست در این جا بدون امپریالیسم بورژوازی بومی خیلی زود می توانست با کمک گیری از مبارزه توده ها، فنودالیزم را به گور بسپارد و جامعه را در مسیر رشد سرمایه داری کانالیزه نماید و اقتصاد سرمایه داری را در میهن ما حاکم گرداند، ولی امپریالیسم از چنین عملی جلوگیری نمود. در مرحله ای از رشد سرمایه در کشورهای "مادر" میبایست اضافه سرمایه های امپریالیستی این بار به صورت ماشین آلات کارخانه ای به میهن ما سرازیر شود و ایران به عنوان جزئی ارگانیک از نظام جهانی سرمایه، وظیفه آماده سازی نهایی برخی کالاها برای مصرف داخلی و صدور به برخی از بازارهای اطراف ایران (صنایع مونتاز) و هم چنین وظیفه آماده سازی اولیه مواد خام و تهیه مواد نیمه پرورده را به عهده بگیرد.

امپریالیسم با "انقلاب سفید" و انجام مهمترین اصل آن اصلاحات ارضی، سرمایه داری وابسته را به روابط تولیدی جامعه حاکم گرداند. هدف اصلاحات ارضی بسط سلطه اقتصادی - سیاسی - فرهنگی امپریالیسم در شهر و روستا بود. با گسترش سرمایه های امپریالیستی، بورژوازی ملی در پروسه نابودی قطعی قرار گرفت. صنعت و تجارت اش یا متوقف شد و یا به اسارت سرمایه وابسته رفت. کاسبکاران و صنعتگران شهر نیز زندگیشان به فقر و مذلت افتاد و منافع دهقانان مورد هجوم قرار گرفت. بهترین زمین های فلاحتی با کشت مکانیزه به تصاحب امپریالیستها و بورژوازی وابسته در آمد. قطعات کوچک زمین که با اقساط سالیانه در اختیار دهقانان قرار گرفته بود، با برقراری سیستم بانکی و ایجاد شرکتهای تعاونی، شرکتهای سهامی و سیستم قیمت گذاری مورد تهدید واقع گشت و خیلی زود دهقانان بی زمین نیز که با اصلاحات ارضی برای همیشه از امید داشتن زمین محروم شده بودند، یا مزدور کشاورزی شدند و یا آواره شهرها در پشت در کارخانجات به اردوی بیکاران پیوستند.

ولی از همه مهمتر مسئله را باید از نظر منافع تاریخی طبقه کارگر مورد توجه قرار دهیم. اگر در یک جامعه سرمایه داری کلاسیک تضاد اساسی جامعه کار و سرمایه است و از نظر تاریخی مرحله انقلاب سوسیالیستی میباشد، در این جا نفوذ امپریالیسم که از رشد اقتصاد ملی ممانعت کرده، انقلاب در مرحله دموکراتیک نوین قرار میگیرد. ما در این جا یک روابط تولیدی مستقل نداریم، بلکه روابط تولیدی ما زائده ای است از یک روابط تولیدی امپریالیستی. مسلماً جایگزینی روابط امپریالیستی به جای روابط تولیدی ملی، روابطی که از لحاظ کیفیت هنوز مرحله ابتدایی رشد خود را میگذراند، قابل مقایسه نیست. روابط امپریالیستی تکنولوژی مدرنی را همراه با تمام مظاهرش به دنبال خود به داخل جامعه می آورد. واضح است که این تکنولوژی برتر و بالاتر از تکنولوژی ابتدایی بومی است. مسلم است در عرصه روستا تکنیک

مدرن کشاورزی قابل مقایسه با خیش و گاوآهن و یا چرخهای ابتدایی که برای کشت بکار می‌رود و حاصل دست صنعتگران بومی است، نمی‌باشد. اگر کسی بخواهد منکر این امر شود، ابله است. ولی بحث بر سر این روابط تولیدی امپریالیستی که در کشور ما بر اساس نیازمندیهای سرمایه انحصاری جهانی به وجود آمده و جزیی از آن است، می‌باشد. این روابط، اقتصاد ملی را که میتوانست از یک انسجام کامل برخوردار بوده و مطابق با نیازمندی‌های واقعی جامعه شکل گیرد، از بین برده و جامعه ما را به زائده خویش تبدیل نمود. تولیداتی که در این صورت می‌گیرد قائم به ذات نیستند، به طوری که اگر روزی ارباب‌ها نخواهند قادر به ادامه همین تولیدات نخواهیم بود.

امروز به خوبی شاهد آنیم که این هرج و مرج که در جامعه به وجود آمده و این شکافی که در حاکمیت امپریالیستی پیدا شده، باعث گردیده کارخانجات نتوانند به تولیدات خود ادامه دهند. یا باید وابستگی را ادامه داد و یا کارخانجات وابسته را تعطیل نمود. گسیل سرمایه‌های خارجی که به همراه خود حتی تکنولوژی مدرن را دارد، به معنی این نیست که بالاخره نیروهای مولده را رشد داده است. اگر گسترش سرمایه‌های خارجی به معنی رشد نیروهای مولده و متضمن آن باشد، پس دیگر صحبت از ماهیت ارتجاعی امپریالیسم و گندیده و انگل و فاسد بودنش بی معنی است. خیال آنهایی که معتقدند به هر حال نیروهای مولده‌ی ما رشد کرده و آنهایی که بدون شناخت از ماهیت این نیروهای مولده به صرف وجود روابط سرمایه‌داری در جامعه، مرحله انقلاب را سوسیالیستی میدانند، راحت باشد. وقتی می‌گوییم امپریالیسم مانع رشد نیروهای مولده میشود، متوجه رشد روابط تولیدی وابسته به آن هستیم. ولی ما این رشد را سرطانی، یک جانبه و منطبق با نیازمندیهای سرمایه جهانی میدانیم، نه رشد نسبتاً موزون و طبیعی.

اینها تنها وقتی نیروهای مولده اند که در اختیار بورژوازی وابسته قرار دارند. بلافاصله پس از آنکه سقوط بورژوازی وابسته و ایجاد اقتصاد نوین مطرح میشود، این کارخانه‌ها به امامزاده‌هایی تبدیل خواهند شد که پرولتاریای آنها در آن جا بست می‌نشینند و با داد و فغان از دولت تقاضای معجزه یعنی دادن نان و غذا میکنند و اگر دولت در این مرحله نتواند مسئله آنها را حل کند، همین کارخانه‌ها به باریکداهایی تبدیل خواهند شد که پرولتاریا در پس آن به جنگ با دولت خواهد پرداخت. ماهیت این نیروهای مولده را بهتر بشناسیم. دیدیم که فی‌المثل در کوبا چگونه بعد از سقوط بورژوازی وابسته، پرولتاریا با مشکل بسیار دست به‌گیریان شد. (۱۷)

به این ترتیب آیا میتوانیم بدون اینکه به تولید ملی خود اجازه رشد دهیم، اثرات زیانبار اقتصاد بیمار جامعه خود را از بین ببریم؟ پرولتاریا مجبور است به جای انقلاب سوسیالیستی، انقلاب دموکراتیک به رهبری خود ایجاد نماید و به تولید کوچک اجازه رشد دهد. هر چند همین تولید کوچک در صورت عدم هشیاری پرولتاریا، خطر انحراف حزب طبقه کارگر را به وجود خواهد آورد. بنابراین از هر لحاظ و از هر جنبه‌ای که به امپریالیسم بنگریم، چهره ارتجاعی کثیف و نفرت‌انگیزی در آن خواهیم دید. (۱۸)

این است ماهیت آن شکوفائی اقتصادی که اپورتونیستهای راست آن را محملی بر بی‌عملی سیاسی خود در شرایط سخت مبارزه و وراجی و پرحرفی امروز خود قرار داده‌اند و اپورتونیستهای چپ با استفاده از آن میخواهند دست به انقلاب سوسیالیستی بزنند و تضاد اساسی جامعه ما را کار و سرمایه میدانند. به نظر آنها کافیسیت که صنایع و مزارع را سوسیالیستی اعلام کنیم تا سوسیالیسم برقرار شود. تحلیل واقعیت نشان میدهد که هیچ‌یک از این دو دسته در نهایت امر جز پابوسی امپریالیسم و تقدیس او در نظر توده‌ها کاری نمی‌کنند. تحلیل واقعیت نشان میدهد رشد سرمایه امپریالیستی در کشور ما همواره باعث رشد خانه‌خرابی هر چه بیشتر خلق شده و یک نظر اجمالی نشان میدهد که در نتیجه باید باعث رشد مقاومت شده باشد و امپریالیسم هم خود متوجه این امر هست. زیرا هر چه بیشتر سرمایه‌اش را گسترش میدهد، سیستم پلیسی خود را نیز سخت‌گیرتر و وسیعتر میکند. ولی اپورتونیستها که درست به دلیل ترس از همین سیستم پلیسی صحنه مبارزه را ترک کرده بودند، برای توجیه ترس و بی‌عملی خویش، فقدان مبارزه توده را بر اثر شکوفائی سرمایه‌داری شاهد می‌آورند و به این ترتیب به توده توصیه میکردند که تحمل و بردباری طبیعی‌ترین کاریست که می‌شود در این شرایط انجام داد.

اپورتونیستهای چپ که در تئوری خود میخواهند بر روی خرابه‌های سرمایه‌داری وابسته مستقیماً سوسیالیسم را بنا کنند نیز، در عمل کاری نمی‌کنند جز آنکه جلوه دهند که امپریالیسم در کشور ما کاری کاملاً مرفقی کرده و یک مرحله تاریخی کامل را در این جا برای ما به ارمغان آورده و زمینه‌گذار مستقیم به سوسیالیسم را فراهم کرده است. جز این نتیجه عملی از آن شعارهای چپ روانه حاصل نمی‌شود.

ما در این جا قصد بررسی کامل مکانیزم عملکرد امپریالیسم و بورژوازی وابسته و اثراتی که این مکانیزم روی زندگی خلق ما به جا میگذارد را نداریم. منظور از پرداختن اجمالی به این مسائل از آن رو بود که آن بدیهیاتی را که فرصت طلبان از درک آن عاجزند، یک بار دیگر یادآور شویم و نشان دهیم که اقتصاد گنبدیده امپریالیسم و بورژوازی وابسته به آن هرگز برای جامعه شکوفایی اقتصادی نخواهد داشت، هرگز برای دوره کوتاهی نیز برای خلق رفاه نخواهد آورد. باید از فرصت طلبان بیرسیم در کدام مرحله از نفوذ امپریالیسم اقتصاد ما روی شکوفایی به خود دیده و تضادها تخفیف یافته است؟

شاید کسانی که به مسائل تنها از یک بُعد می نگرند و از جنگل انبوه تنها تک درختان را می بینند، آهنگ سریع ایجاد کارخانجات و پروژه های صنعتی و غیر صنعتی را شکوفایی بنامند. ما می پرسیم اصولاً شکوفایی از نظر شما به چه معنی است؟ اگر شما شکوفایی سرمایه داری را در دوره کلاسیک در نظر دارید که رشد کمی پرولتاریا و گشایش هر کارخانه و ایجاد هر پروژه سرمایه داری بیانگر رشد صنعت، رشد علم و تکامل و ترقی جامعه مذکور بود، و با رشد هرچه بیشتر جامعه علیرغم استثمار و ستم طبقاتی، به هر حال جامعه از رشد منسجم برخوردار بود. آیا خیال میکنید که گشایش کارخانجات امپریالیستی نیز در کشور تحت سلطه ما، همان اثرات را در تکامل جامعه و در زندگی خلق ما به جای میگذارد؟ آیا باز شدن کارخانجات وابسته که موجب اشتغال نیروی کار میگردد، در شرایط جامعه تحت سلطه ما هم میتواند نارضایتی را در مردم کاهش دهد و همان اثرات اقتصادی - اجتماعی را در جامعه به وجود آورد؟ دیدیم که چنان نبود و شاهد بودید چگونه گسترش سرمایه های امپریالیستی موجب فشار غیر قابل تحمل بر مردم شد و به آن جا رسید که توده ها به حرکات بی سابقه تاریخی دست زدند. (۱۹) اگر اثرات تکنولوژی مدرن امپریالیستی در ایران همان باشد که رشد آن تکنولوژی در غرب داشت، باید آن سخنان دغل کارانه نمایندگان مجلس رژیم شاه را باور میکردیم که برای تسلی مردم در مقابل جواب به گرسنگی آنها، می گفتند: در زمانهای قدیم با الاغ مسافرت میکردیم، الان با ماشین و هواپیما و یا قدیم آب لوله کشی نبود، الان هست.

اگر معتقدید که بورژوازی وابسته و سرمایه های امپریالیستی چیزی جز عملکرد ارتجاعی دارد، آن را نه در یک بحث مجرد، بلکه با تحلیل شرایط میهن تحت سلطه خود به طور مشخص نشان دهید، تا در نزد خلق رسوا شوید. مشخص سازید در میهن ما عواملی جز آنکه ما برشمردیم، بازدارنده حرکت توده ها بود. این را نشان دهید و کمتر با عالم نمائی ما را به ایده آلیسم و اتوپیسیم متهم سازید. ثابت کنید که اگر در همان سال ۴۹ شاه فقط پلیس مخفی اش که فقط یکی از ابزارهای سرکوب او بود را منحل میکرد، کشور در همان سال در موج بزرگی از مبارزات سیاسی - اقتصادی فرو نمی رفت. (۲۰)

شما حتی نمی توانید فقدان آن حرکت وسیع توده ها را ناشی از فریب توده ها بدانید، موضوعی که گاه از لابلای نوشتجات فرصت طلبان به چشم می خورد. این دیگر واضح بود که کسی از سیستم شاه امید زندگی بهتر نداشت. سیستم شاه آن قدر در چشم مردم آلوده به فساد و رشوه خواری و... بود که مردم نمیتوانستند بدون تغییر کل آن سیستم، تصور زندگی بهتر را بنمایند. اصولاً رژیم شاه در میان مردم پایگاهی نداشت. تجربه تلخ مبارزات آنان، بارها و بارها مورد یورش وحشیانه مسلسل چی های رژیم قرار گرفتن، شکنجه شدن ها، جرأت ابراز عقیده نداشتن ها، توده های خلفان را متقاعد ساخته بود که دیگر به آن رژیم اعتماد نکند. مقایسه شرایط کنونی با آن موقع مسئله را روشن میکند:

علیرغم اینکه پس از قیام ۲۱ بهمن، خلق ما به هیچ یک از خواسته های خود نرسیده، علیرغم اینکه تغییری در سیستم داده نشده است، ولی مردم مدتی با اعتماد بر دولت موقت می نگریستند، چرا که توقعاتی از او داشتند. این دولت ظاهراً منتخب خود آنان جلوه میکرد. مردم هنوز تجربه چندان تلخی از دولت ندیده بودند، لذا هنوز باور میکردند که در آینده خواسته های آنها عملی خواهد شد. هنوز نیز بخشی از مردم ناآگاه خود را قانع میسازند که باید صبر کنند و این هیچ چیز جز فریب خوردن توده ها از رژیم وقت نیست. آیا توده ها (حتی فشری از خلق) در مورد رژیم قبلی نیز چنین دیدی داشتند؟!

"اپورتونیستها و شیوه اصلی مبارزه"

اصولاً مارکسیستی که دچار فرمالیسم نشده باشد و ظواهر زیبای امر (در این جا حزب کمونیست) او را از اندیشه در مورد واقعیتهای تلخ و شیرین باز نداشته باشد، باید از خود پرسد مسئله اصلی هر انقلاب چیست و بعد از تعیین این موضوع به طور کلی جواب دهد، مکانیسم حل آن مسئله اصلی انقلاب در شرایط جامعه اش چگونه می باشد و مشخص سازد، انقلابیون دیگر برای حل مسئله اصلی انقلابشان چه راهی رفتند و چرا راهشان درست بود. آنگاه با پاسخ دادن به این مسائل که در ارائه دیدی کلی از مسئله

انقلاب و چگونگی حل آن میتواند بسیار مؤثر افتد، مشخص سازد که با توجه به شرایط جامعه خویش و مکانیسمی که حل مسئله اصلی انقلاب در این جامعه دارد، چه خط مشی اساسی و کدام شیوه اصلی مبارزه را باید بکار گیرد.

مسئله اصلی که هر انقلاب باید آن را حل نماید، مسئله قدرت سیاسی و به همین خاطر نابودی ابزار سرکوب آن یعنی ارتش است. هیچ انقلابی نمیتواند بدون اینکه یک جواب مشخص و روشن به چگونگی مقابله با ارتش و نابودی آن بدهد، راه انقلابی و درست در پیش گیرد. در این مورد رفیق احمدزاده با استناد به دبره میگوید:

"حلقه اصلی مبارزه انقلابی کنونی را در آمریکای لاتین مسئله تصرف قدرت سیاسی و مسئله درهم شکستن ستون فقرات سلطه امپریالیستی یعنی ارتش، تشکیل میدهد... هر خط مشی که مدعی انقلابی بودن است، باید یک پاسخ عینی و مشخص به این سؤال بدهد: چگونه میتوان دولت سرمایه داری را سرنگون کرد؟ به عبارت دیگر چگونه میتوان ستون فقرات آن یعنی ارتش را که پیوسته توسط مسیونهای نظامی آمریکای شمالی تقویت میشود، درهم شکست؟" (۳۱)

شاید برای کسانی که عادت به تعمق در مفاهیم ندارند این موضوع کلی و مبهم به نظر آید، لذا شرح میدهیم:

برای مارکسیسم مسئله کسب قدرت سیاسی که با انقلاب خونین توده ها میسر است، مسئله حل شده ایست و اینکه برای نابودی قطعی ارتش باید با آن به جنگ پرداخت، امر بدیهی است. ولی در هر انقلابی شیوه های مؤثر برای مقابله با ارتش، تضعیف آن تا به آن حد که با فرود آوردن ضربه قطعی بتوان نابودش ساخت، با توجه به شرایط اقتصادی - اجتماعی جوامع مختلف، متفاوت است. در روسیه سرنگونی تزار در گرو نابودی ارتش تزاری بود، ولی ارتش تزار را تنها میشد در پروسه مبارزات کارگران و اعتصابات سراسری آنان تضعیف و سپس با قیام مسلحانه کارگران در شهر از پای در آورد و چه بهتر که عمده قوای این ارتش در جنگ امپریالیستی نابود شده باشد. ولی در چین یا ویتنام وضع به گونه دیگر بود. زیرا به آسانی این ارتش نمیتوانست با تغذیه از اقتصاد امپریالیستی، خود را همچنان منسجم نگاهدارد (هر چند که بالاخره ضرباتی وارد مینمود) و حتی هنگامیکه دگماتیستهای چینی با الگوبرداری از انقلاب روسیه قیام شهری برپا نمودند، متحمل ضربات سنگین نظامی شدند، بطوریکه ۹۰ درصد کادرهای حزب کمونیست از بین رفتند.

در جمع بندی تجارب این شکستها بود که انقلابیون چین بر ضرورت جنگ چریکی توده ای طولانی و تشکیل ارتش توده ای هر چه بیشتر واقف شدند. رفیق مائو بیان نمود که در عصر امپریالیسم در کشورهای تحت سلطه، با قیام شهری نمی توان پیروزی را تضمین نمود. در این تجارب آموزشهای عمیق نهفته است. مسئله تنها بر سر این نیست که تکنیک جنگی دشمن در دوران انقلاب چین متکامل تر از روسیه بود و قیام ناگهانی در شهر با توجه به تکنیک پیشرفته امپریالیسم نابود میشود و ...، بلکه مسئله مهم این است که اصولاً از نظر توجه به مسائل زیر بنایی، تضاد اصلی جامعه، آرایش طبقاتی و تضادهای طبقاتی که با تقدم و تأخر باید حل شوند، مسئله تسخیر قدرت سیاسی و شکست ارتش در جوامع تحت سلطه، پروسه متفاوتی را با روسیه میگذراند. اصلی ترین تفاوت این است که ارتش تزاری یک ارتش داخلی بود. تغذیه این ارتش چه از نظر تأمین وسائل جنگی، چه از نظر تأمین نیازمندیهای دیگر از قبیل پوشاک و غذا و ... اساساً از داخل و عمدتاً از طریق ارزش اضافی کارگران خود کشور صورت میگرفت. بند ناف ارتش تزاری در دست کارگران بود. این خود کارگران روسی بودند که با پاره کردن این بند ضربه هولناکی بر پیکر ارتش وارد می آوردند. اعتصابات سراسری کارگران مؤثرترین ضربه به ارتش تزار و به قدرت تزاری بود. پس شیوه اصلی مبارزه در روسیه روشن است و خط مشی اساسی آن روشنتر. کمونیستهای روس به همانگونه که عمل نمودند، میبایست با تکیه به شیوه اصلی مبارزه (اعتصاب) خط مشی مبارزاتی خود را که شرکت در اعتصابات کارگری، ارتقاء آن مبارزات و در جریان آن تبلیغ و ترویج ایدئولوژی مارکسیستی بود، کارگران و مردم را به میدان مبارزه بکشاند و اصولاً به خاطر ساخت اقتصادی و اجتماعی روسیه که وجه مشخصه اش تحت سلطه نبودن است، کاربرد چنان شیوه مبارزاتی نیز امکان پذیر بود و به طور کاملاً مؤثر عمل مینمود.

واضح است که در یک کشور تحت سلطه، به خصوص در جامعه ای چون ایران که به صورت جزئی ارگانیک از سیستم امپریالیستی قرار دارد، وضع بسیار متفاوت است. مسئله اصلی انقلاب ما نیز مثل انقلابات دیگر کسب قدرت سیاسی و نابودی ارتش است، ولی بلافاصله این سؤال مطرح میشود که قدرت سیاسی در دست چه کسی است؟ و ارتش از آن کیست؟ پاسخ واضح این سؤال تفاوت کیفی عظیمی را که بین شرایط جامعه ما و روسیه وجود دارد و بنابراین خط مشی های مبارزاتی و شیوه های اصلی متفاوتی را ایجاب میکند، آشکار میسازد. چگونه میتوانیم ادعا کنیم که مؤثرترین وسیله شکست ارتش در

ایران، اعتصاب است و با این شیوه مبارزه امر آگاه سازی توده ها و بسیج آنها امکان پذیر است؟ جایی که ارتش متکی به ارزش اضافی تولید شده در داخل نیست و امپریالیسم هر زمان که لازم باشد برای حفظ موقعیت اقتصادی - سیاسی خود میتواند با تکیه به امکانات مالی خود که ناشی از غارت و استثمار خلقهای دیگر مناطق جهان است آن را تغذیه نماید، جایی که امپریالیسم، هنگامی که ارتش داخلی از عهده سرکوب خلق برنیاید، هر آن آماده است که با شیوه های مختلف آن را تقویت نماید و یا حتی خود، ارتش جدیدی وارد معرکه سازد. در چنین شرایطی اعتصاب دیگر شیوه اصلی مبارزه نمیتواند باشد. با محور قرار دادن اعتصاب نمیتوان مبارزه را پیش برد، حزب کمونیست تشکیل داد، قیام نمود و ارتش خلق را ایجاد کرد. مسلماً اعتصاب در این کشورها ضریات اقتصادی سنگینی بر رژیم خواهد زد. هیچ شکلی در آن نیست و از همه مهمتر اعتصاب مکتبی است که طبقه کارگر در آن درس مبارزه میگیرد. در این نیز تردیدی وجود ندارد، ولی مسئله ما بر سر تعیین مؤثرترین و اصلی ترین شکل مبارزه است که باید قادر به بسیج توده ها و شکست ارتش باشد.

اگر درک سخنان ما برای اپورتونیستها سنگین بنماید و با پرده کشیدن به روی اصل قضیه (شیوه اصلی مبارزه اعتصاب است یا نه) صدها نمونه از محاسن اعتصاب نقل نمایند، ما خواهیم گفت تمام حرفهای شما را میپذیریم بیشتر از آنکه شما بگویید محاسن اعتصاب را درک میکنیم و به آن معتقدیم، ولی مطلب بر سر این موضوع نیست. اینجا ایران است، کشوری تحت سلطه امپریالیسم و آن جا روسیه. آن جا شیوه اصلی مبارزه اعتصاب است، این جا نیست. ما به اپورتونیستهایی که سخنان ما را تحریف کرده اند و چنان جلوه میدهند که ما به کار سیاسی کم بها میدهیم، میگوئیم کدام کار سیاسی ای شما انجام میدادید که ما بیشتر از شما انجام نمیدادیم. اگر منظور افشاگریهای سیاسی بود، ما آن را بیشتر از شما میکردیم. اگر رفتن به میان کارگران بود، کمتر از شما در کارخانجات حضور داشتیم. در این مورد هیچگونه ادعایی نمیتوانید، داشته باشید که شمائی که گویا به کار سیاسی اهمیت بیشتری میدادید بیشتر از ما هم کار کرده اید. اتفاقاً بر عکس است و تازه کار سیاسی ما اساساً و کیفیتاً با شما فرق داشت. چرا که تنها کار سیاسی ما بود که ارزشمند بوده و اثرات لازم را به جای می گذاشت. چرا که در رابطه با پیشبرد یک مشی مبارزاتی صورت می گرفت و هم از این رو بود که روی مردم تأثیر می گذاشت. درحالی که شما فاقد مشی مبارزاتی بودید و اصولاً پرسیدنی است که از نظر شما کار سیاسی به چه معناست؟ از نظر شما درس اقتصاد سیاسی و فلسفه دادن به کارگران (کاری که با انتشار جزوه میکردید) به معنی کار سیاسی با طبقه کارگر و بردن آگاهی سوسیالیستی به میان پرولتاریاست. درحالی که کار سیاسی به معنی تربیت سیاسی توده ها و پرورش روح فعالیت انقلابی آنها. هدف افشاگریهای همه جانبه سیاسی چیزی جز این نمیشد. ولی کار سیاسی با طبقه، تنها در پروسه مبارزه سیاسی و تنها در این پروسه است که تحقق پذیر است. لنین به روشنی، هم مفهوم کار سیاسی و هم مفهوم مبارزه سیاسی را در "چه باید کرد؟" به ما می آموزد. از نظر لنین مبارزه سیاسی همان مبارزه با پلیس طبقه حاکمه است که خود البته در برگیرنده کار افشاگری و ... میباشد. حال، شما بگوئید در این مدت چگونه با پلیس مبارزه سیاسی می کردید که این قدر در مورد کار سیاسی خود از خودتان ممنون هستید؟ مبارزه با پلیس در شرایط کشور ما تنها با مبارزه سیاسی - نظامی امکان داشت و این مبارزه را تنها ما بودیم که انجام میدادیم و هم از این رو بود که کار سیاسی ما واقعاً کار سیاسی بود، نه خرده کاری و وسیله دل خوش کنک.

اساساً شیوه اصلی مبارزه در رابطه با شرایط اقتصادی - اجتماعی و تاریخی تعیین میشود و ما در بالا با ذکر ارتباط شیوه اصلی مبارزه با مسئله چگونگی در هم شکستن ارتش طبقه حاکمه دچار تناقض گویی نشدیم، بلکه مسئله را از زوایای مختلف مورد بررسی قرار دادیم. همانطور که تلویحاً بیان شد، ماهیت وجود ارتش را ساخت اقتصادی - اجتماعی جامعه تعیین میکند. میهن ما زیر سلطه امپریالیسم است، روسیه نبود. تزاریزم و استبداد سیاه روسیه همان دیکتاتوری بورژوازی وابسته ایران نیست که صدها بار سیاهتر از استبداد تزار و هم طراز خشونت فاشیسم هیتلری است. ساخت اقتصادی - اجتماعی روسیه امکان اعمال چنان دیکتاتوری را به تزار نمیداد. در آن جا بورژوازی بومی به عنوان یک طبقه و با قدرت اقتصادی مربوط به خود در مقابل تزار ایستاده بود و خواهان دموکراسی و آزادی به مفهوم خودش بود (بورژوازی لیبرال) و تزار به دلیل وابستگی به اقتصاد بورژوازی هر چند که از به قدرت رسیدن آن طبقه به شدت جلوگیری مینمود، ولی نمی توانست بساط دیکتاتوری طبقه خود را کاملاً در جامعه بگستراند. در آن جا خود مختاری مناطق روستائی با اراده ملاکین بورژوا به رسمیت شناخته میشد و مبارزه بر سر کم و بیش بودن آزادی دور میزد. در مرحله ای از تاریخ روسیه تشکیل سندیکای کارگران آزاد اعلام میشد. درست است که در این سندیکاها عوامل ارتجاعی سعی در گمراه ساختن کارگران داشتند، درست است که جاسوسان تزار همواره در کمین کارگران فعال می نشستند و آگاه ترین و مبارزترین آنها را شکار میکردند و یا از طریق آنها سعی میکردند در سازمانهای سیاسی نفوذ کنند. ولی بالاخره شرایط جامعه چنان بود که سندیکا تشکیل میشد و کارگران در آن فعالیت میکردند. اپورتونیستها میگویند اگر ما استبداد داشتیم، روسیه زمان تزار هم به قول لنین استبدادی بود. ولی اینها نمی خواهند دریابند چگونه موازنه قوا بین نیروی

طبقه کارگر روس که از سابقه و تجارب مبارزاتی طولانی برخوردار بود و استبداد فئودالی تزار، با موازنه قوا بین پرولتاریای کشورمان که عمدتاً تازه از روستا آمده و در شرایطی به صف پرولتاریا پیوسته که پرولتاریای ما فاقد هر گونه تشکل طبقاتی بوده و رکود و خمود حاصل از شکست مبارزات گذشته و ناباوری نسبت به صداقت عناصر آگاه که خیانت رهبران حزب توده و ناتوانی عناصر بعدی رهبری در ذهن آنان ایجاد کرده بود، بر طبقه کارگر سایه افکنده بود و دیکتاتوری شاه که از آخرین و مدرنترین وسایل سرکوب که توسط امپریالیسم اختراع و ابداع شده برخوردار بود، متفاوت است. این دو دیکتاتوری فقط به خاطر تشابه اسمی یکی دانسته میشود. میگویند آن استبداد بود و این هم استبداد است. در این جا برخی از روستاهای ما حتی با یک راه مال رو هم به هم وصل نمیشوند و ارتباط روستائیان با یکدیگر تا این حد مشکل است، در حالیکه پلیس سرکوب کننده برای سرکوب خلق از ماهواره جهت ارتباطات خود استفاده میکند. بگذارید اپورتونیستها این فرق را نفهمند، خلق به خوبی آن را درک میکند. وقتی لنین میگفت به هر حال در هر شرایط اختناق باز راهی برای سازماندهی هست، حرف کاملاً درستی و در ۱۵ سال اخیر در جنبش کمونیستی ما فقط این چریکهای فدایی خلق بودند که معنای گفته لنین را فهمیدند و آن راه سازماندهی را کشف کردند که در زیر سخت ترین ضربات، پس از سالها چنان افتخارآمیز باقی مانده و رشد کردند که امروز هیچکس در هیچ جای جهان نمی تواند اوضاع ایران را بدون در نظر گرفتن چریکهای فدایی خلق، مورد تحلیل قرار دهد. همین اپورتونیستها که برای موجه جلوه دادن الگوبرداری خود از انقلاب روسیه، سعی میکنند استبداد تزاری را با دیکتاتوری رژیم شاه یکسان جلوه دهند، به حزب توده انتقاد میکنند که چرا پس از کودتا دست به سلاح نبرد. آیا در آن زمان توده ها مسلح بودند و آماده جنگ مسلحانه، یا پیشاهنگ باید وظیفه پیشاهنگی خود را انجام میداد؟ شروع مبارزه مسلحانه در سال ۴۹ نه تنها زود نبود، بلکه به یک عبارت ۱۷ سال هم دیر بود و تمام نارسائی آن ناشی از دیر زائیش بود. ولی به هر حال گامی بزرگ به جلو بود.

آنهایی که ما را متهم به ایده آلیسم میکنند، آیا خودشان ایده آلیست نیستند که بدون توجه به زیربنای جامعه و بدون اینکه دریابند استبداد تزاری و دیکتاتوری رژیم شاه هر یک معلول چه ساخت اقتصادی - اجتماعی هستند، صرفاً به دلیل تشابه لفظی و مفهوم واحد استبداد دو دیکتاتوری که مورد نظر ماست، تمیزی بین آنان قایل نمی شوند؟ و حداکثر از نظر کمی و بیشتر و کمتر بودن دیکتاتوری مسئله را بررسی مینمایند؟! هنگامیکه ما میگوئیم دیکتاتوری رژیم عمدتاً مانع از گسترش مبارزات اقتصادی طبقه کارگر و خلق میگردد، رو ترش میکنند و میگویند مگر در روسیه هم تزار دیکتاتوری نمیکرد؟ پس چرا بلشویکها توانستند عمدتاً از طریق شرکت در مبارزات اقتصادی طبقه کارگر و ارتقاء آن به سطح بالاتر، مبارزه را پیش ببرند. آنها واقعاً نمی فهمیدند استبداد تزاری که در رابطه با کشورهای دموکراتیک غرب واقعاً استبدادی بود، شرایطی به مراتب بهتر از حتی وضع کنونی ما که به اصطلاح شبه دموکراتیک است، داشت. در سیاهترین دوره روسیه، دوره سیاه استولینین، بلشویکها در دومای دولتی نماینده داشتند، روزنامه علنی و جزوات مختلف با عنوانهایی منتشر میکردند. تفاوتهای اساسی شرایط جامعه زیر سلطه ما با روسیه در چیست؟ ما گفتیم که تزاریسم به دلیل نیاز اقتصادی به بورژوازی لیبرال قادر نبود به طور کامل از آزادیهای دموکراتیک که مورد نیاز بورژوازی لیبرال بود، جلوگیری نماید و نمونه هایی ذکر کردیم که چه آزادیهایی هر چند به صورت محدود ... در جامعه برای تزاریسم قابل تحمل بود. البته همانطور که گفته شد خود مبارزات پرولتاریای کبیر روسیه نقش مهمی در حدود و تداوم این آزادیهای نسبی داشت و شدت و ضعف دیکتاتوری را توازن قدرت نیروهای متخاصم جامعه تعیین می بخشید.

اما در ایران، بینیم چه نیازمندیهای اقتصادی - اجتماعی میتوانست وجود داشته باشد که رژیم را مجبور نماید حتی برای مدتی کوتاه نیز که شده، دست از اعمال سرکوب وحشیانه بردارد. هرچه به اطراف بنگریم و هر چه واقعیتها را نظاره کنیم موجبی بر عدم دیکتاتوری نخواهیم یافت، برعکس هر چه بیابیم ضرورت اعمال سرکوب و ترور و ارباب خواهد بود. رژیم ایران نه تنها انکائی به اقتصاد بورژوازی ملی نداشت، بلکه به دلیل وابستگی به اقتصاد امپریالیستی و اتکاء به آن با تمام قوا در جهت نابودی آن حرکت میکرد (بالاخره نیز نابودش کرد). اقتصاد امپریالیستی برای گسترش هر چه بیشتر خود نه تنها در خلاف جهت منافع بورژوازی ملی، بلکه اساساً به ضرر منافع خرده بورژوازی، دهقانان و کارگران حرکت مینماید. در این جا هیچ موجبی برای دموکراسی نبود، برعکس احتیاج به دیکتاتوری بود که باید مقاومت طبقات زیر سلطه را در جهت منافع امپریالیسم درهم می شکست و آن طبقات را تا حدی که میتوانست مجبور به سکوت میکرد. در این جا پنجه ساواک روی سر تمامی افشار خلق گسترده بود و دهات و کارخانجات مناطق مختلف زیر کنترل کامل رژیم قرار داشت. سندیکای کارگران در این جا نه تنها سندیکای واقعی نبود، بلکه چهره مسخ شده آن سندیکای زردی بود که در روسیه وجود داشت. سندیکای تزاری در مقابل سندیکای ساواک ایران واقعی می نماید و اصولاً سندیکا در اینجا نه ابزار مبارزه اقتصادی طبقه کارگر، بلکه ابزار سرکوب طبقه کارگر بود. مرکز اطلاعات ساواک بود و همه اینها را باید در فضایی مد نظر گرفت که مبارزات گسترده طبقه کارگر و توده های خلق ما با رژیم شکست خورده و توده ها ذهنیت تلخ خیانت و سازشکاری رهبرانشان را با خود داشتند، امری که بدبینی و دلسردی از مبارزه را در آنها به وجود آورده و دست رژیم را در اعمال دیکتاتوری

باز میگذاشت. این جاست که وقتی مبارزه باید جریان یابد، در دو شرایط متفاوت، اشکال و مسیر متفاوت می پیماید. در روسیه اعتصابات کارگری خود به خود گسترش دارد، حتی از درون این اعتصابات محافل کارگری بوجود می آید. به علت جنبش توده ای، شرایط اختناق تزاری هرچه هم بود باز روشنفکران انقلابی امکان تماس با توده های کارگری را دارا بودند. محافل روشنفکری - کارگری گسترش می یابد و از این طریق بردن آگاهی سوسیالیستی به درون طبقه کارگر و شرکت در مبارزات طبقه کارگر و ارتقاء آن کاملاً امکان پذیر و اساساً کار اصلی روشنفکران کمونیست را تشکیل میدهد. اما در ایران تصویر واقعی که رفیق پویان از شرایط آن روز جامعه ما ارائه میدهد، چنین است:

"در کارخانه ها، هر جا که عرصه فروش نیروی کار است، چه دولتی و چه خصوصی، بهره کشی به بی شرمانه ترین شکل خود جریان دارد. کارگران عملاً از هر گونه تأمین اجتماعی بی بهره اند، نیروی کارشان درست همان قدر خریده می شود که برای حفظ کمیت مناسبی برای حجم مورد نیاز تولید لازمست. آنها در قرن هجدهم به سرمیبرند، و فقط این امتیاز را دارند که از سلطه پلیس قرن بیستم نیز برخوردارند. اگر ما ستمی را که میکشند با کلمات بیان میکنیم، آنها این ستم را با گوشت و پوست خود لمس میکنند. اگر ما رنج آنها را می نویسیم، آنها این رنج را خود به طور مداوم تجربه میکنند، با این همه آن را تحمل میکنند صبورانه می پذیرند و با پناه بردن به تفریحات خرده بورژوازی سعی میکنند بار این رنج را سبک سازند. چرا؟ علت های متعدد آن را میتوان در یک چیز خلاصه کرد، زیرا نیروی دشمن خود را مطلق و ناتوانی خود را برای رهائی از سلطه دشمن نیز مطلق می پندارند. چگونه میتوان یا ضعف مطلق در برابر نیروی مطلق، در اندیشه رهایی بود؟ دقیقاً همین محاسبه است که بی علا فکری، حتی گاه تمسخر شان را نسبت به مباحث سیاسی، به عنوان عکس العملی منفی نسبت به ناتوانیشان سبب میگردد." (ص ۱۳ و ۱۴ ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقاء)

"عناصر مبارز و به ویژه مارکسیستهای مبارز، به هیچوجه در شرایط امنی به سر نمی برند. پلیس همه نیروی خود را بسیج کرده و شب و روز در پی کشف شبکه های زیر زمینی مبارزه و شناسائی مبارزین است. دشمن در به کار بردن هر تاکتیک مناسب، هر شیوه مطلوب برای سرکوبی عناصر، دمی نیز درنگ نمیکند" (همانجا ص ۸)

"وحشت و خفقان، فقدان هر نوع شرایط دموکراتیک، رابطه ما را با مردم خویش بسیار دشوار ساخته است. حتی استفاده از غیر مستقیم ترین و در نتیجه کم ثمرترین شیوه های ارتباط نیز آسان نیست، همه ی کوشش دشمن برای حفظ همین وضع است" (همانجا ص ۹)

"به این ترتیب ورود عناصر مبارز به کارخانه ها به اندازه کافی دشوار است و دشوارتر از آن، کار تبلیغی سازمانی آنها در آنجا است. وحشت و اختناق موجود حتی استفاده تبلیغاتی از مراکز تجمع کارگران و خرده بورژوازی مثلاً قهوه خانه ها را نیز دشوار میکند" (همانجا ص ۱۰)

به این ترتیب می بینیم که طبقه کارگر ما نمی توانست اعتصابات خود را به همانگونه که در روسیه بود، گسترش دهد. تصور وسعت یابی اعتراضات کارگری در شرایط حاکمیت امپریالیستی نظیر وسعت و اعتلای جنبش کارگری در روسیه و یا به آن طریق طبقه کارگر را به میدان مبارزه کشاندن، جز بی اعتنایی به قانونمندی شرایط جامعه خود و سر باز زدن از پاسخگویی به ضرورت های جامعه نبود و از این رو این اپورتونیست ها نه تنها عملاً محکوم به بی عملی بودند، بلکه به سدی در مقابل جنبش طبقه کارگر تبدیل شدند. نظرات انحرافی آنها از آن رو در خدمت بورژوازی قرار داشت که عملاً به وضع موجود صحنه گذاشتند و هیچگونه حرکت مؤثر در تغییر وضع طبقه کارگر انجام ندادند.

وظیفه پیشاهنگ در تاریخ، کشف آن طرق و شیوه های مبارزاتی است که منطبق بر قانونمندی مشخص جامعه باشد. هیچ فرمول از پیش ساخته ای وجود ندارد. برای پیشاهنگ روح مارکسیسم و آموزش های اصولی آن ارزشمند است، نه تاکتیکها و شیوه هایی که مارکسیستهای کبیری در شرایط مشخص جامعه خود به کار برده اند. آنها فقط ارزش تجربه اندوزی و درک چگونگی پیاده کردن مارکسیسم در شرایط خاص را دارا میباشند. خط مشی اساسی که پیشاهنگ منطبق بر قانونمندی های جامعه خود ارائه میدهد، باید قادر باشد توده ها را به عملی نمودن آن خط مشی متقاعد و به میدان مبارزه بکشاند.

پس کشف شیوه اصلی مبارزه و ارائه خط مشی اساسی جنبش یک وظیفه پیشاهنگ و تبلیغ آن و متقاعد و متشکل ساختن توده ها برای انجام آن، وظیفه دیگریست. فرق مارکسیستهای روسی با اپورتونیستهای آنجا (اکنونیستها) در مرحله ای از جنبش در این بود که اولی ها به تبلیغ مشی و آن چه که توده ها باید انجام دهند، میپرداختند ولی دومی ها ضمن آنکه به طور عمده ظاهراً کاربرد همان شیوه اصلی مارکسیستها را قبول داشتند، از عملی نمودن آن عاجز بوده و به تبلیغ آنچه که توده ها در روند به کار بردن آن شیوه اصلی به آن متقاعد گشته و سپس انجام میدهند، نمی پرداختند. مارکسیستها میگفتند شیوه اصلی مبارزه اعتصاب است، میگفتند باید آن را اعتلا داد، باید مبارزه اقتصادی را به مبارزه سیاسی

تبدیل نمود. اکونومیست ها به اعتصاب معتقد بودند، ولی در مقابل جنبش های خود به خودی توده ها سرفرو می آوردند و از اعتلای آن مبارزات سر باز می زدند. تنها مارکسیستها از همان ابتدا به تبلیغ مشی مبارزاتی خود و تبلیغ ایده ضرورت سرنگونی تزار و اجتناب ناپذیری جنگ مسلحانه مبادرت میکردند، ولی اکونومیستها ضمن آنکه ظاهراً معتقد بودند که باید تزار را سرنگون کرد و با آن به جنگ پرداخت، ولی نه قادر به تبلیغ مشی مبارزه بودند و نه به ایده سرنگونی و اجتناب ناپذیری جنگ می پرداختند. اصولاً تبلیغ واقعی این ایده ها خود در پروسه پیاده کردن مشی مبارزه امکان پذیر است و الا نشریات اکونومیستها پر از اعتراف به لزوم سرنگونی و ضرورت جنگ میباشد.

پیشاهنگ انقلابی در شرایط جامعه ما نیز باید شیوه اصلی مبارزه و خط مشی اساسی آن را ارائه میداد. با وجود امپریالیسم و در شرایط سلطه بلامانع آن در میهن ما، اعتصاب شیوه اصلی مبارزه نیست. اگر در روسیه اعتصاب قادر به تضعیف مؤثر ارتش بود و با قیام مسلحانه ناگهانی میشد قدرت سیاسی را کسب نمود، در این جا تنها از طریق یک جنگ مسلحانه طولانی که توده ها به تدریج به آن کشیده میشوند، درهم شکستن ارتش و کسب قدرت سیاسی امکان پذیر است. باید توجه داشت حاکمیت امپریالیستی اگرچه از گسترش مبارزات اقتصادی طبقه کارگر جلوگیری مینماید، ولی به دلیل رو در رو قرار گرفتن دولت در مقابل کارگران و به دلیل اعمال قهر ضدانقلابی او، طبقه کارگر خیلی زودتر (زودتر از مثلاً شرایط روسیه) آگاهی سیاسی کسب می نماید و در شرایط خاص (گسترش مبارزات همه خلق) مبارزات اقتصادی پراکنده طبقه کارگر به فوریت تبدیل به مبارزه سیاسی میگردد. مبارزه سیاسی با حکومت نیز، که عمدتاً به اعمال قهر ضدانقلابی توسل دارد، ناچاراً شکل نظامی به خود میگیرد. یعنی پروسه تبدیل مبارزات اقتصادی به سیاسی و مبارزه سیاسی به نظامی خیلی سریع انجام می پذیرد. (۲۲)

این است قانونمندی حرکت طبقه کارگر در جامعه ما، و همین است که انقلابیون صدیق پرولتری باید آن را به خوبی بشناسند و خط مشی مبارزاتی منطبق بر این قانونمندی را ارائه دهند. اپورتونیستها که شرایط جامعه ما را با روسیه عوضی گرفته اند، همان خط مشی آن جا را میخواهند به ما قالب کنند. ما میگوییم، وقتی امکان گسترش و اعتلای مبارزه اقتصادی در شرایط حاکمیت امپریالیستی وجود ندارد و دیکتاتوری به سدی در مقابل رشد جنبشهای خود به خودی طبقه کارگر و توده های خلق بدل میگردد، وقتی خلق در زیر فشار و استعمار انحصارات امپریالیستی امکان مبارزه نمی یابد، وقتی در شرایط مورد بحث (گذشته) تبلیغات وسیع امپریالیستی، شکست مبارزات گذشته توده ها و خیانت و سازشکاری های رهبران، طبقه کارگر را دلسرد از مبارزه و بی اعتنا به آن کرده بود، وقتی رژیم قادر به انجام اصلاحاتی واقعی در زندگی مردم نبود، وقتی مردم با تمام خشم و کینه های خود ناچار بودند در مقابل سرکوب های دیکتاتوری دم فروبندند، جز با کاربرد قهر ضدانقلابی قادر به سرکوب و به سکوت وادار کردن توده ها نبود، برای پیشاهنگ انقلابی و توده های زحمت کش نیز راهی جز دست زدن به رایکال ترین شکل مبارزه و کاربرد اعمال قهر انقلابی (در مقابل قهر ضدانقلابی رژیم به عنوان اصلی ترین شیوه سرکوب) نمی ماند. یعنی مبارزه مسلحانه اصلی ترین شکل مبارزه ممکن و مؤثر جامعه است و تمامی وظایف پیشاهنگ در رابطه با این شیوه اصلی مبارزه شکل میگیرد (محوری بودن مبارزه مسلحانه). افشاگرهای سیاسی، دادن آگاهی سیاسی به توده ها، سازمان دادن اعتصابات و اعتراضات (هرچند پراکنده و جزئی نیز باشد) و به طور کلی به کار بردن تمام اشکال مبارزاتی که یک پیشاهنگ واقعی ضرورتاً باید از آنها استفاده نماید، تنها به اعتبار مبارزه مسلحانه، تنها به دلیل جریان داشتن چنان مبارزه ای در جامعه امکان پذیر و مؤثر می افتد. رفیق احمد زاده میگوید:

"اگر آن وقت (در روسیه) مبارزه با حکومت مطلقه، اساساً سیاسی بود، اینک مبارزه با حکومت مطلقه اساساً سیاسی - نظامی است. اگر در آنجا بر اثر یک رشته مبارزات اقتصادی - سیاسی - اپیدئولوژیک، پیشرو واقعی به وجود می آید، اینک تنها یک مبارزه سیاسی - نظامی میتواند پیشرو واقعی را به وجود بیاورد." (۲۳)

مبارزه مسلحانه شکل اصلی مبارزه در جامعه ما است، لذا پیشاهنگ انقلابی مسلح از همان ابتدا توده ها را به این مبارزه دعوت می نماید. ولی سخن ما پایان نیافته است و باید برای جلوگیری از تحریفات اپورتونیستها که هم اکنون فریاد برمیدارند: دیدید که گفتیم چریکهای فدایی خلق انتظار داشتند که به محض اینکه خود به سلاح دست بردند، توده ها نیز مسلح شوند...، نگفتیم که چریکهای فدایی خلق فقط در فکر دادن تفنگ و مسلسل به دست توده ها هستند، بگوییم: به اعتقاد ما هیچیک از جملات ما آن برداشت فوق را بدست نمی دهد و اپورتونیستها خود نیز میدانند که جملات ما را تحریف مینمایند. ما گفتیم تنها شیوه اصلی مبارزه در ایران، مبارزه مسلحانه است و یک خط مشی انقلابی باید با توجه به این شیوه ریخته شود. ولی ما در ضمن یادآور شدیم که وظیفه دیگر پیشاهنگ بعد از تعیین شیوه و خط مشی مبارزه، تبلیغ آن و کشاندن توده در جهت عملی نمودن آن میباشد. حال چگونه باید شیوه اصلی مبارزه و

هدفهای سیاسی جنبش را تبلیغ کرد؟ چگونه باید توده ها را به این شیوه اصلی مبارزه متقاعد ساخت؟ جواب پیشاهنگ انقلابی پرولتاریا در جامعه ما غیر از این نیست: باید مبارزه مسلحانه را آغاز کرد و با تکیه بر آن تمام اشکال مبارزاتی را به کار گرفت، امر ارتقاء توده ها را با هر شیوه ممکن به انجام رساند، و ضرورت مبارزه مسلحانه را (تبلیغ شیوه اصلی مبارزه) در خود مبارزه مسلحانه نشان داد و با همین مبارزه توده ها را دعوت به سرنگونی رژیم و جنگ مسلحانه نمود (تبلیغ هدفهای سیاسی جنبش). هیچ پیشاهنگی فقط در حرف قادر به تبلیغ راه نیست. او باید بنا به مقتضای شرایط جامعه خویش در عمل و با فعالیت خود راه را بگشاید. همه جا پیشاهنگ واقعی چنین کرده است. بنابراین اگر شرایط تاریخی شیوه اصلی مبارزه را در جامعه ما مبارزه مسلحانه تعیین کرده بود، پیشاهنگ اگر میخواست پیشاهنگ راستین پرولتاریا باشد، باید به این ضرورت پاسخ دهد و مبارزه مسلحانه را آغاز نماید و از این طریق توده ها را به ضرورت انجام این شیوه اصلی مبارزه متقاعد سازد. (۲۴)

رفیق احمدزاده مضمون این دوره از فعالیت پیشاهنگ را چنین بیان میکند که مبارزه مسلحانه در مرحله اول سرشت تبلیغی دارد. در این مرحله پیشاهنگ با اتکاء به مبارزه مسلحانه به امر افشاگری رژیم، آگاه سازی توده ها، دامن زدن به مبارزات آنها و استفاده از کلیه اشکال مبارزاتی برای تبلیغ ایده سرنگونی رژیم به ایجاد آمادگی در توده ها برای شرکت در مبارزه مسلحانه ... می پردازد. به طور کلی پیشاهنگ سیاسی - نظامی کلیه اعمالی که در مرحله تبلیغ و آماده سازی توده ها ضروری است، انجام میدهد. ولی همواره این موضوع را در نظر دارد که کلیه اشکال مبارزاتی تنها به اعتبار مبارزه مسلحانه است که مؤثر می افتد. پیشاهنگ سیاسی - نظامی از همان بدو فعالیت، توده ها را دعوت به مبارزه مسلحانه و سرنگونی رژیم میکند. ولی همانطور که گفته شد به این دعوت پاسخ مثبت داده نمی شود، مگر اینکه وظایف تبلیغی پیشاهنگ انجام پذیرد. ما این موضوع را همواره در آثار سازمانی خود یادآور شده ایم که به هیچ وجه انتظار نداریم که توده ها هم اکنون (بلافاصله بعد از اقدام ما به مبارزه مسلحانه) به پا خیزند، هم اکنون مسلح شوند و درجنگ شرکت نمایند. توده ها را باید به مبارزه مسلحانه دعوت نمود، ولی برای شنیدن پاسخ مثبت آنها باید به آماده سازی توده ها پرداخت. در طی پروسه آمادگی، توده ها به حمایت معنوی و مادی پیشاهنگ می پردازند تا آنگاه که خود به مبارزه کشیده شده و وسیعاً در آن شرکت نمایند. در این زمان مسئله بسیج و سازماندهی مبارزات توده ها مطرح میشود که وظیفه بعدی پیشاهنگ را مشخص میسازد. درهم آمیختگی مرحله تدارک انقلاب با خود انقلاب (اگر قبول داریم که توده ها در بستر این مبارزه و با این مبارزه هست که می توانند آن تحول بنیادی را انجام دهند) در شرایط جامعه ما در همین جاست.

طبقه کارگر ضمن اینکه مبارزات خود را با اعتصاب آغاز میکند، ولی همانطور که گفته شد اعتصاب در شرایط ایران برخلاف شرایط روسیه، شیوه اصلی مبارزه برای طبقه کارگر نیست. امکان ایجاد ارتباط مؤثر بین طبقه کارگر و روشنفکران پرولتاریا، تنها در پروسه گسترش مبارزه مسلحانه عملی است. در این مبارزه ابتدا بالفعل ترین نیروها شرکت می جویند. دهقانان با توجه به ویژگی تضادشان (به دست آوردن مالکیت زمین) (۲۵)، احياناً زودتر از کارگران به آن می پیوندند ولی به هر حال کارگران نیز به این جنبش می پیوندند و در جهت ارتقاء آن کوشش میکنند.

البته این موضوع به مذاق دوستاران فلابی طبقه کارگر خوش نمی آید. آنها ناله سر میدهند که این بی احترامی به طبقه کارگر است که بگوئیم وی دیرتر از دهقانان به مبارزه وسیع و تعیین کننده کشیده میشود. صرفنظر از اینکه این را ما نمی گوئیم که طبقه کارگر چنین و چنان کند، بلکه قانونمندی های جامعه چنین تعیین و تکلیفی برای طبقه کارگر به وجود می آورد (ما تنها این قانونمندی را توضیح میدهیم)، اپورتونیستها نشان دهند که بسیج طبقه کارگر دیرتر از دهقانان و دیگر نیروهای خلقی، مغایر با اصول مارکسیسم است. ما به قانونمندی ها گردن میگذاریم و به ضرورتهای جامعه خویش پاسخ میدهیم، عملی کردن مارکسیسم و رفتار مارکسیستی داشتن نیز جز این نمی باشد. نادرستی امر را نشان دهند و کمتر هیاهوی فریکارانه سر دهند که گویا خلق برای ما مفهومی کلی است، نه یک مفهوم طبقاتی و یا اینکه ما برای دهقانان و خرده بورژوازی شهری بیش از کارگران اهمیت و اصالت قائلیم (۲۶).

"طرح مجدد مسائل کهنه شده از طرف اپورتونیستها"

با پای گیری جنبش نوین کمونیستی ایران و پدید آمدن گروهها و محافلی که خط مشی و نظرات فرمیستی حزب توده را مطرود شمارند، مسائل جدیدی در جنبش نوین کمونیستی طرح و سالها مورد بحث قرار گرفت. مسئله ضرورت تشکیل حزب کمونیست در رأس آن مسائل قرار داشت. پیشروترین این

گروه‌ها موضوع فوق را به صورتی جدی از دیدگاه حل مسئله اصلی جنبش در آن مقطع یعنی "چه باید کرد؟" مورد توجه قرار دادند. چگونگی راهگشایی مبارزات خلق ما، نیروهای واقعاً انقلابی را برآن داشت که حل تمام مسائل از جمله مسئله مهم حزب را در ارتباطی ارگانیک با مسئله اصلی در نظر گرفته و به آن پاسخ گویند.

مرزبندی قاطع با حزب توده، به خصوص با توجه به موضع گیری آنها در مورد ماهیت اصلاحات ارضی نشانه ای از اصالت انقلابی گروه‌ها و محافلی بود که در جنبش نوین کمونیستی جای می‌گرفتند. ولی شرط انقلابی بودن گروه‌ها و سازمانها به این امر نمی‌توانست ختم شود.

از نظرگاه حزب توده، اصلاحات ارضی جوابی به خواست توده‌ها بود و گویا رژیم با این کار قدمی عقب نشسته بود. به این ترتیب آنها "تصور" میکردند که دیگر اسباب و موجبات انقلاب از بین رفته و لحظه قطعی مبارزه عقب افتاده است. به خصوص هنگامی که کمکهای کشورهای به اصطلاح "سوسیالیستی" به رژیم را کمک به ملت ایران جهت کاهش وابستگی به امپریالیسم جا می‌زدند، دیگر موجبی برای کشاندن توده‌ها به صحنه مبارزه قطعی نمی‌ماند. شاید هیچ خادمی نتواند آن چنان که حزب توده یا استتار ماهیت اصلاحات ارضی، به امپریالیسم خوش خدمتی کرد، به ارباب خود خدمت نماید. البته پر واضح است که این همه برای توجیه بی‌عملی بود. برای کمیته مرکزی خائن حزب توده شرایط انقلاب و مبارزه از همان سال ۲۲ از بین رفته بود، ولی دلایل آن را در سال ۴۲ کشف کرد!!

ولی گروه‌ها و محافلی که نظرات حزب توده را مردود می‌شمردند و انقلاب را در دستور کار قرار داده بودند، اغلب دچار دگماتیسم بودند. دگماتیسم آنها غرق شدن در یک رشته فرمولهای تئوریک و بالنتیجه انکار هرگونه تغییر و تحول حاصل از اصلاحات ارضی بود. نگرش دوم در مورد مسئله حزب، بی‌توجهی به واقعیتهای جامعه و به جای کوشش در درک جوهر مارکسیسم، الگوبرداری از انقلابات جوامع دیگر و ... مانع از آن میشد که به مسئله "چه باید کرد؟" جواب داده شود. در این میان تنها گروه رفیق احمدزاده بود که با ایمان قاطع به اینکه: "شرط صداقت انقلابی، برخورد جدی با مسائل است"، توانست "چه باید کرد؟" را حل نماید و تنها پاسخ مارکسیستی ای که می‌بایست راهگشای مبارزات خلق ما باشد، به آن بدهد.

بدین ترتیب بعد از سالها بحث، مسئله حزب در رابطه با جنبش مسلحانه حل شد. با این حال امروز ما شاهد آنیم که مسائل کهنه گذشته، از جمله مسئله حزب مجدداً با شکل و شمایل دیگری مطرح شده و اپورتونیسم بدین وسیله در عرضه جنبش میداناری میکند. امروز غلبه اپورتونیسم در جنبش، نیروهای انقلاب را در جستجوی علل آن به تفکر وامیدارد و باید اذعان کنیم که مبارزه ایدئولوژیک با اپورتونیسمهای مدافع "کار آرام سیاسی" که با تقدیس دگمهای گذشته، خود را در مقابل کمونیستهای صدیق قرار داده اند، به هیچ وجه به نحو پیگیر انجام نشده است و سازمان ما در این عرصه از مبارزه نتوانسته است نقش شایسته و لازم خود را ایفاء نماید. بیهوده نیست که در شرایط کنونی طرح مجدد مسائل کهنه از جانب اپورتونیستها موجب سردرگمی نیروها و حتی صدیق ترین آنها، رفقای فدایی ما و کادرها و هواداران شده است.

اپورتونیسم کنونی آمیخته ای از انواع نظرات انحرافی به خصوص التقاط دو نوع اپورتونیسم گذشته و هم چنین اپورتونیسمی که خود را مدافع جنبش مسلحانه نشان میدهد، میباشد. و در طیف وسیع آن، هم این و هم آن نظر به نحوی در هم مخلوط شده است. در واقع بعد از روشن شدن نتایج درخشان مشی مبارزه مسلحانه در جامعه، اپورتونیسم جدید به بازسازی خود پرداخت. اگر دیروز ضمن تجلیل از صداقت انقلابی رفقا، راه آنها را محکوم میکرد. امروز برای مبارزه با آن، خود را مدافع برخی تاکتیک های مبارزه مسلحانه جلوه میدهد.

عُده ترین نقطه اشتراک اپورتونیستهای کنونی نگرش آنها به چگونگی تشکیل حزب طبقه کارگر میباشد که خود با نگرش اپورتونیستهای گذشته منطبق است. ولی گاه با ابراز مسائلی که شرحش گذشت (اعتقاد به شکوفایی اقتصادی، به وجود آمدن رفاه کاذب)، از آنان فاصله گرفته و عقب می‌افتند.

اینجا به جای اینکه ابتدا مشخص سازند، مسئله اصلی هر انقلاب چیست. هدف و وسیله نیل به آن و شیوه رسیدن به هدف کدام است، به طور مداوم تکرار میکنند که ما باید حزب کمونیست تشکیل دهیم. با طرح این مسئله آنها نه تنها هدف و وسیله نیل به هدف را با یک دیگر اشتباه می‌گیرند، بلکه آن چنان در ایده تشکیل حزب غرق می‌شوند که فراموش میکنند حتی شیوه اصلی مبارزه را برای نیل به آن تعیین نمایند. هدف مبارزه، وسیله نیل به هدف، شیوه مبارزه و شکل سازمانی برای اینان همگی در حزب خلاصه میشود.

عُدتاً نگرش آنها چنین است که قبل از تشکیل حزب کاری نمیشود انجام داد. (۳۷) ابتدا باید نشست و حزب کمونیست را تشکیل داد تا حزب رهبری مبارزه خلق را به عهده گرفته و ارتش خلق را ایجاد و آن را به پیش براند. عده قلیلی هم یافت میشود که تصور قیام های شهری را در ذهن خود می پروراند. بدین ترتیب حزب کمونیست آنان باید قیامهای شهری را رهبری نماید.

البته خطا بودن استدلال اخیر روشنتر از آن است که احتیاج به شکافتن آن باشد. اینها آن چنان تحت سلطه بودن میهنمان را از نظر دور میدارند که تصور میکنند در عصر امپریالیسم و در مقابل او و ارتش تازه نفس امپریالیستها که در صورت لزوم می توانند اعزام نمایند، میشود با قیام ناگهانی شهری کاری از پیش برد. ولی آنهایی که از تشکیل ارتش خلق بعد از به وجود آمدن حزب کمونیست صحبت میکنند، اگر چه نظرگاههای یکسان و تاکتیکیهای مشابهی ارائه میدهند (به خصوص در شرایط کنونی)، ولی حداقل در مورد جمع بندی تجارب گذشته از نظر کاربرد تاکتیک دارای اختلافاتی هستند. دسته اول که همان اپورتونیستهای شناخته شده میباشند، همه کار را در پناه صرف "کار آرام سیاسی" امکان پذیر میدانند. دسته دوم که متأسفانه طیفی از نیروهای صادق و هواداران بی تجربه مشی مسلحانه را به خود جلب نموده است، در عین حال که نظرگاههایشان اساساً متفاوت از دسته اول نیست، ولی به دلیل آنکه هنوز صداقت و واقع بینی خویش را تماماً از دست نداده اند، میگویند که میبایست برای وصول به حزب، از تاکتیکیهای نظامی هم استفاده میشد. اینها که هنوز خود را هواداران جنبش مسلحانه میدانند، درعین حال که از آن همه دستاوردهای درخشان جنبش مسلحانه در جهت پیشبرد نظرات خود بهره میگیرند، با خشم و غضب به تئوری مبارزه مسلحانه، هم استراتژی و هم تاکتیک، میبازند که گویا با ارائه دیدگاه غلط و "چپ" مانع از تشکیل حزب کمونیست آنها گردیده است و ضمن آنکه از اهمیت و ضرورت حزب کمونیست به طور کلی صحبت میکنند، چنین وانمود میسازند که گویا استراتژی سازمان چریکهای فدایی خلق ایران استراتژی شکست بوده است، چرا که نتوانسته است حزب طبقه کارگر را بسازد و آنگاه با شرمندگی به انتقاد از خود (از رفقای شهید ما!) میپردازند و قسم میخورند که آنها دیگر راه چریکهای فدایی را دنبال نکنند و به همراه سایر اپورتونیستها خود را با "تشکیل" حزب طبقه کارگر مشغول گردانند. کارگر آگاهی که به خاطر عشق به چریکهای فدایی، اکنون که آنها نام فدایی بر خود نهاده اند، به دنبال آنها میافتد، وقتی از زبان آنها می شنود که پیشاهنگان فدائیش از تشکیل حزب او که تازه به ضرورت و اهمیتش پی برده است، سر باز زده اند (ظاهراً) کم کم احساس میکند عشقش به فدایی در حال فروکش است، درعین حال که به تجربه دریافته است، تنها راه صحیح همان بود که چریکهای فدایی خلق رفته اند. این طیف تمام کسانی را که اعتقادشان به مشی مسلحانه تا حد تاکتیک مسلحانه تنزل یافته است، در بر میگیرد.

ما ابتدا در مورد اساس نظرگاههای این دو دسته که یکسان است، صحبت می کنیم و در مورد نظرگاه خاص دسته دوم که شاید بتوان آنها را هواداران شرمگین جنبش مسلحانه نام نهاد، بعداً سخن خواهیم گفت. مقدمتاً باید بگوئیم تمام کسانی که حلوا حلوا گویان میخواهند ذهن خود را با حزب شیرین سازند، ما را متهم میکنند که گویا معتقد به تشکیل حزب کمونیست در ایران نیستیم و یا نمیدانیم که حزب عالیترین تشکل طبقاتی پرولتاریاست و هنگامی که با نوشتجات ما که آشکارا از این موضوع صحبت میکند، مواجه می شوند با تحریف آنها و "اما"، "اگر" گویان مسئله را ماست مالی میکنند. ولی اتهام آنها قابل درک است، چرا که آنان با حمله به ما در واقع سعی میکنند بی محتوایی شعار تشکیلاتی ئی را که ارائه میدهند از نظر دور بدارند و خُرده کاری و بی عملی خود را با توضیح ضرورت و اهمیت کلی حزب طبقه کارگر بپوشانند. ما میپرسیم آیا بحث بر سر این است که مارکسیستها باید و یا نباید در جهت تأمین هژمونی پرولتاریا به تشکیل حزب بپردازند؟ یا بحث در شرایط مشخص ایران این است که باید و یا نباید روشنفکران انقلابی در جهت تشکیل حزب کمونیست تلاش نمایند؟ شما که میخواهید بحث را چنین جلوه دهید و اختلاف ما با خودتان را در اعتقاد یا عدم اعتقاد به تشکیل حزب بنامید، یک جا در آثار سازمانی ما نشان دهید که ما خلاف اعتقاد به تشکیل حزب سخن گفته ایم. بیائید شرافتمندانه برخورد کنید و به یاد داشته باشید که لنین گفت: "بسیار خوب آزادی در شیوه برخورد به مطلب، حق مقدس هر فردی است. فقط باید برخورد جدی و شرافتمندانه به مطلب را با برخورد ناشرافتمندانه فرق گذاشت".

تخیر اختلاف ما با شما بر سر ضرورت و اهمیت تشکیل حزب، این که آیا باید در ایران در جهت تشکیل آن فعالیت کرد یا نه، نیست. اختلاف ما با شما بر سر آن است که شما نه پروسه تشکیل یک حزب کمونیست واقعی را به طور کلی می شناسید و نه قادرید منطبق با شرایط ایران آن خط مشی اساسی و آن شیوه اصلی مبارزه را که در طی تحقق آن امکان ایجاد حزب کمونیست بوجود می آید، ارائه دهید و اصولاً شما به خاطر اینکه قادر به ارائه خط مشی انقلابی، شیوه اصلی برای مبارزه نیستید با تأکیدات کلی روی اهمیت و ضرورت حزب، ضعف خود را می پوشانید.

"مسئله حزب"

ببینیم تعریف حزب کمونیست، تلفیق آگاهی سوسیالیستی با جنبشهای خود به خودی کارگری یعنی چه؟ اگر بخواهیم با شناختی مارکسیستی به مسئله نگاه کنیم، باید همه چیز را در حرکت و در مبارزه ببینیم و مورد بررسی قرار دهیم. آگاهی سوسیالیستی با جنبشهای خود به خودی در بستر یک مبارزه تلفیق می یابند. این بستر مبارزاتی کدامست؟ بگذارید چگونگی تشکیل حزب را در شرایط روسیه مورد توجه قرار دهیم. همانطور که گفته شد در روسیه جنبشهای خود به خودی جریان داشت و روشنفکران انقلابی با محافل کارگری درآمیخته و از آن طریق آگاهی سوسیالیستی را به میان طبقه کارگر میبردند. در مرحله ای از رشد این پروسه مبارزه مشخص شد که محافل روشنفکری - کارگری درعین حال که عمدتاً کار مشترک میکنند، ولی به طور پراکنده عمل مینمایند یعنی اجزاء و عناصر متشکله حزب، به وجود آمده و به طور عینی شرایط تشکیل آن فراهم شده است. حال باید این اجزاء و مصالح را با ترکیبی مناسب به هم آمیخت و ساختمان حزب را بنیان نهاد. پرواضح است که فراهم شدن شرایط برای تشکیل حزب، اینکه تمام اجزاء و عناصر تشکیل دهنده حزب را به طور عینی آماده داریم، هنوز به معنی آن نیست که بتوان از یک امروز به فردا حزب را بنیان نهاد. وقتی شرایط آماده شد، تنها میتوان شعار "پیش بسوی تشکیل حزب کمونیست" را مطرح کرد و مشخصاً برای ایجاد آن فعالیت و مبارزه نمود. مسئله مهمی که در این جا مطرح است، مبارزه ایدئولوژیک میباشد. در همان شرایط روسیه، بعد از به وجود آمدن امکان تشکیل حزب، مبارزه ایدئولوژیک شدت مییابد، در این جا میباید به طور مشخص علیه اپورتونیستهایی که در درون جنبش کارگری به خرده کاری مشغولند و با پخش نظرات خویش از بکارافتادن انرژی نیروهای صادق در جهت تشکیل حزب جلوگیری کرده و درواقع به سدی در مقابل سیل خروشان مبارزه تبدیل شده اند، مبارزه قاطع و بی رحمانه ای را دنبال نمود(۲۸). در چنین موقعیتی لنین روزنامه ایسکرا را تأسیس کرده و یکی از وظایف مهم آن را جهت دادن به مبارزه ایدئولوژیک تعیین مینماید. برای اینکه خرده کاری سازمانهای کوچک عیناً به سازمان بزرگ پرولتاریا منتقل نشود، لازم می آید که خط مشی مبارزه، طرح و مورد بحث قرار گیرد و درست به همین دلیل لنین سعی میکند کنگره دوم حزب را به عقب بیاندازد تا کتاب "چه باید کرد؟" منتشر شده، خط مشی مبارزه پرولتاریا یعنی خط مشی مبارزه سیاسی در مقابل خط مشی اکونومیستها مطرح و مورد دفاع قرار گیرد. وقتی همه این شرایط فراهم شد، آن وقت می شد در کنگره دوم با خیال آسوده حزب پرولتاریا را عملاً تشکیل داد.

اینکه رفیق احمدزاده در شرایط سال ۴۹ میگوید: "مسئله حزب برای ما به طور کلی مطرح است، نه به طور مشخص"، اپورتونیستها داد و بیداد راه میاندازدند که چریکهای فدایی خلق معتقد به تشکیل حزب نیستند. وقتی میگوئیم مسئله حزب برای ما به طور کلی مطرح است، دقیقاً اعتقاد خود را به تشکیل حزب بیان مینماییم. ولی هنگامیکه از مطرح نبودن مسئله به طور مشخص صحبت میکنیم، صادقانه و با واقع بینی کامل اظهار میداریم که شرایط تشکیل حزب فراهم نیست، که هنوز اجزاء و عناصر تشکیل دهنده حزب را که میباید در مسیر یک مبارزه فراهم گردد، آماده نکرده ایم. صادقانه به واقعیتها معترف میشویم، ولی در همانجا توقف نمی کنیم. میگوئیم که باید برای فراهم آوردن آن شرایط مبارزه نماییم. آن وقت راه مبارزه را نشان میدهیم و صمیمانه به آن چه گفته ایم، عمل می نماییم.

تصور نشود که اختلاف ما با اپورتونیستها فقط در انتخاب راهی است که باید در پروسه آن، حزب تشکیل گردد. به هیچ وجه، ما میگوئیم اپورتونیستها اصلاً نمی خواهند حزب کمونیست تشکیل دهند. آنها فقط در تصور خویش معتقد به تشکیل حزب هستند، ولی در واقعیت و درعمل تمام فعالیت و تلاش آنان برای جلوگیری از تشکیل آن میباشد. وقتی هیچ شیوه مبارزاتی برای رسیدن به حزب ارائه نمیدهند، وقتی به آن چه میگویند عمل نمی کنند (حدود ۱۵ سال است که ادعا میکنند مشغول کار سیاسی - تشکیلاتی در درون طبقه کارگر هستند، ولی ما نه تاکنون نتایج سیاسی ۱۵ سال کار آنها را دیدیم و نه وجودشان را در کارخانه در میان طبقه کارگر مشاهده نمودیم(۲۹) و نه اصولاً طبقه کارگر و دیگر نیروهای خلقی آنها را به عنوان یک نیروی اجتماعی می شناسند (بماند که قبولشان داشته باشند). وقتی با مخدوش کردن مرز بین مفاهیم کلی و مشخص، از مشخص نمودن شرایطی که باید به طور عینی طرح شعار "پیش به سوی تشکیل حزب کمونیست" را در دستور روز قرار دهد، سر باز میزنند و شیوه اصلی مبارزاتی را که باید با تحقق آن موجبات شرایط تشکیل حزب و خود حزب فراهم گردد تعیین نمیکند، وقتی با تمام قوا، با تحریف نظرگاه مشی انقلابی، با پخش نظرات انحرافی خود اذهان مردم را نسبت به این مشی مغشوش میکنند و بدین ترتیب از پیشروی مبارزه واقعی جلوگیری می نمایند، تمام اینها فاکت های مشخصی است که نشان میدهد اعمال و نظرگاه آنها طبقه کارگر ما را از داشتن حزب خود محروم میکند. و به همین دلیل است که میگوئیم آنها عملاً به منافع طبقه کارگر ما ضربه میزنند. اگر اپورتونیستها با پیش کشیدن یک شعار

سازمانی- پیش به سوی تشکیل حزب کمونیست- بدون تعیین شیوه اصلی مبارزه و مسیر مبارزاتی که در طی آن حزب باید تشکیل شود، در زمانی که موجبات عینی و شرایط لازم طرح شعار به وجود نیامده است، در فرمالیسم در نعلطیده اند، پس فرمالیسم چیست؟ فرمالیسم انحراف تمام کسانی است که از دیرباز با طرح شعار "جذب" پیش به سوی تشکیل حزب کمونیست از پاسخ گویی به معضلات جنبش ما سر باز زده و گریبان خود را از تعیین خط مشی اساسی جنبش خلاص نموده اند. اگر حزبی به این صورت که اینها میگویند تشکیل شود، نه تنها ارگان مبارزاتی نیرومندی در اختیار پرولتاریا قرار نمیگیرد، بلکه مانند حزب توده به بار سنگین دیگری بر دوش پرولتاریا و سنگ بزرگ دیگری در راه تشکیل سازمان مبارزاتی این طبقه تبدیل میشود. یعنی این افراد با تشکیل چنان حزبی مشکل خودشان را حل کردند و نه مشکل پرولتاریا را و حل مشکل این اپورتونیستها مشکل تازه ای است برای پرولتاریا.

اساساً چرا اپورتونیستها ما تجربه کوبا، ویتنام و چین و دهها و صدها مبارزه ای را که هم اکنون در کشورهای تحت سلطه از رودزیا گرفته تا نیکاراگوئه در جریان است، نادیده میگیرند و تنها به قیام اکتبر روسیه رجوع میکنند. آیا همه این مبارزات کوچکتر و بی ارزش تر از آنند که مورد عنایت اپورتونیستها "بلند نظر" ما قرار بگیرند؟ آیا اینها سازمان مبارزاتی کمتر از حزب لنین و شیوه مبارزاتی را کمتر از شیوه مبارزه لنین در اکتبر به حساب نمی آورند؟ اگر خود لنین زنده بود، پاسخهای دندان شکنی داشت که به این اپورتونیستها بدهد، از نوع همان پاسخهایی که به اپورتونیستها روسی داد که میخواستند در روسیه ادا واطوار مبارزه پارلمانی را درآورند و بهانه آنها هم الگوبرداری از حزب انگلس بود. در سراسر آفریقا و آمریکای لاتین، در موزامبیک و گینه بیسائو و نیکاراگوئه و ... هر جا که مبارزه انقلابی در جریان است و یا به نتیجه رسیده، به شیوه جنگ توده ای طولانی بوده است. این که این جنگها با نیروی کمی شروع شده و کم کم مردم را به سازمان مبارز و مسلح جذب کرده، قانون عام تمام مبارزات است. در شرایط جامعه ما کسانی که منتظرند تا حزب کمونیست تشکیل شود، تا بعد توده ها سلاح بردارند و آنگاه آنها به عنوان پیشاهنگ قیام مسلحانه را رهبری کنند، پیشاهنگ نیستند بلکه دنباله رو جنبش خود به خودیند و آنها همانطور که در مورد قیام ۲۱ بهمن عمل کردند. پس از آنکه چنین قیامی صورت گرفت تازه به تحلیل این امر می نشینند که علل آنکه از توده ها عقب ماندند، چه بود. اینان همواره به کار اینگونه تحلیلها مشغول خواهند بود، تحلیل شکست های دائمی، زیرا که تئوری آنها تئوری پیشاهنگ نیست، تئوری دنباله روی است، تئوری عقب ماندن از توده ها است. اینها منتظرند تا توده ها "به اقدامات بی سابقه تاریخی" دست بزنند، تا آنها برای انجام وظیفه پیشاهنگ جرات پیدا کنند. آنها که لنینیسم را تا این حد ابلهانه می فهمیدند، پیشاهنگ توده ها نیستند بلکه ورد خوانانی هستند که همواره آمادگی دارند مراسم عزای شکست پرولتاریا را برگزار نمایند و در آن مراسم از کارهایی که باید میشد، ولی نشد سخن بگویند و خود را نیز مقصر ندانند. بیهوده نیست که عده ای از این اپورتونیستها ما را "خرده بورژوازی رادیکال" می خوانند، بدین دلیل که پیش از توده ها دست به سلاح برده ایم و "صبورانه" منتظر تشکیل حزب ننشستیم. ولی وقتی صحبت از آن به میان آید که توده ها به قیام برخاستند، درحالیکه این "پیشاهنگان" حتی در ذهن خود آن را پیش بینی هم نکرده بودند، چه برسد به آنکه رهبری آن را تدارک دیده باشند، با "تقاضا" خود را اینگونه مورد خطاب قرار میدهند: "ما کمونیست ها ... به این یا آن علت نتوانسته ایم در قیام شرکت کنیم و یا رهبری آن را در دست داشته باشیم و یا لااقل آن را پیش بینی نماییم. به زعم اینها پیش افتادن ما از توده ها در سال ۴۹ ما را به خرده بورژوا تبدیل کرد، ولی خودشان با این چنین پس افتادنی هنوز کمونیست هستند. اینها بسیار راحت تجربه چین را با داغ مائوئیسم و تجربه کوبا را با داغ کاستریسم طرد میکنند. تجربه ویتنام هم که مقدس تر از آنست که کسی به بررسی آن بنشیند و فقط شایسته دروهای رفیقانه است!! سایر مبارزات هم که به حساب نمی آیند، چه کسی کار چریکهای رودزیا را آن قدر اهمیت میدهد که از آنها درس بگیرد، در حالیکه تحلیلهای آماده از انقلاب اکتبر در مقابل آنهاست!!

این است ماهیت اپورتونیستهای که پشت سر لنین میخواستند اندام نحیف خود را از انظار پنهان کنند. این است همان لیبرالیسمی که مائو میگفت باید مراقب باشید به آن دچار نشویم. قانونمندی جامعه الجزایر و شیوه اساسی مبارزه آنها برای ما آموزنده است، هر چند ایدئولوژی حاکم بر آن مبارزات خرده بورژوایی بود. برای ما آموزنده است که بدانیم هوشی مین مبارزه مسلحانه را با چهل نفر شروع کرد، در ظفار انقلابیون تنها ۷ تنگ داشتند که مبارزه را آغاز کردند.

متأسفانه در شرایط کنونی با توجه به نفوذ اپورتونیسم در رهبری سازمان ما و تبلیغ نظرات انحرافیشان به اسم سازمان در جامعه، بسیاری از نیروهای صديق و انقلابی نیز به فرمالیسم حزب دچار آمده اند. به حکم صداقت انقلابی، این نیروها شدیداً در مقابل اپورتونیستها شناخته شده گذشته واکنش نشان میدهند، بدون آنکه متوجه باشند اساس نظرگاههای آنان را در خود رسوخ داده اند. نفی مبارزه مسلحانه به عنوان یک خط مشی و اظهار اینکه از تاکتیکهای نظامی هم باید استفاده میشد، و انوقت تأیید فرمالیسم اپورتونیستها، و حزب را نه وسیله نیل به هدف، بلکه خود هدف مبارزه دانستن (مبارزه برای

رسیدن به حزب) فرق اساسی با دیدگاه اپورتونیست‌ها ندارد. ما به رفقای خود می‌گوئیم اگر شما قضیه را به این صورت مطرح میکنید که انجام عملیات نظامی ضرورت حتمی داشته و باید ضمن اینکه تمام اشکال مبارزه را به کار می‌گرفتیم، از این تاکتیک نیز استفاده می‌کردیم. این اعتقاد به نظر ما قبول عامیانه محوری بودن مبارزه مسلحانه است. این امر بدیهی است که ما باید از تمام اشکال مبارزاتی استفاده نمائیم. ولی به یاد داشته باشیم که به کارگیری اشکال، تنها زمانی میتواند موثر افتد که مبارزه مسلحانه جریان داشته باشد. و به سخنی دیگر تنها به اعتبار مبارزه مسلحانه است که تمام اشکال مبارزاتی میتوانند مؤثر واقع شوند. ولی هنگامیکه شما مشی مسلحانه را رد مینمائید و تحلیلهایی که تنها مبتنی بر آن‌ها مشی مسلحانه مفهوم و ضرورت پیدا مینماید، را نمی‌پذیرید، چرا می‌گویید انجام عملیات نظامی ضرورت حتمی داشته است؟ شما می‌گوئید علت خمود و رکود مبارزات توده‌ها، ناشی از تخفیف تضادها یا به هر حال محصول شرایطی بود که توده‌ها را به آینده زندگی خود امیدوار میکرد.(۳۰)

اگر معتقدید که تضادها به آن حد از رشد نرسیده بود که توده‌ها علیه حاکمیت بپاخیزند، منطقاً باید بگوئید با "شکیبایی پرولتری" به کار آرام سیاسی در بین طبقه بپردازیم و در این ضمن منتظر رشد تضادها باشیم تا با رشد تضادها جنبشهای خود به خودی رشد و گسترش یابد و با گسترش و رشد اعتصابات کارگری، ما نیز کار سیاسیمان را دنبال نماییم و ...

و اگر تضادها را رشد یافته بدانید و علت رکود و خمود را ناشی از فریب توده‌ها تلقی کنید (البته فرض محالی است) در این جا وظیفه شما کار آرام سیاسی در درون طبقه است و باید "صبورانه" به افشاگرهای صرفاً سیاسی در جامعه بپردازید. چرا که توده‌ها هرگز شما را مورد تأیید قرار نخواهند داد که علیه دولت مورد قبول آنها به تاکتیک مسلحانه متوسل شوید.

بنابراین در صورت فریب توده‌ها پیشاهنگ باید با افشاگرهای سیاسی و گسترش مبارزات مردم، آن را اعتلا بخشد. اصولاً وقتی مسئله فریب توده‌ها مطرح باشد نه سرکوب مبارزات آنها، مبارزه گسترش دارد. در حالیکه ما در شرایط گذشته با رکود و خمود روبرو بودیم. در هر صورت شما با چنان تحلیلی، به عنوان مارکسیست حق ندارید از ضرورت عمل مسلحانه صحبت کنید. بگذارید روشنتر بگوئیم. مگر وظیفه پیشاهنگ در تاریخ چیست، "مگر نه اینست که از طریق عمل آگاهانه انقلابی و ایجاد ارتباط با توده در حقیقت نقبی به قدرت تاریخی توده بزند و آنچه را که تعیین کننده نبرد است، وسیعاً به میدان مبارزه واقعی و تعیین کننده بکشانند؟" (رفیق شهید احمدزاده) و مگر نه اینست که در این عمل نقب زنی حق دارد تنها یک قدم جلو رود، در غیر این صورت دچار چپ روی و آنارشیزم خواهد بود؟ ولی چگونه میتوان آن یک قدم را تعیین کرد؟ دقیقاً باید این معیار در رابطه با وضعیت اقتصادی - اجتماعی توده‌ها و آن سطح از مبارزه که توده‌ها بالقوه حاضر به انجام آن هستند، تعیین شود. عمل پیشاهنگ باید آن چنان باشد که مورد تأیید توده‌ها قرار گیرد، هر چند که خود توده هنوز باید برای شرکت فعال در آن، پروسه‌ای را بگذرانند.

در روسیه پیشاهنگ، توده‌ای را که مبارزه اقتصادی میکند، به مبارزه سیاسی فرا میخواند و با عمل آگاه‌گرانه خویش او را به انجام چنین مبارزه‌ای متقاعد میسازد. در آن جا پیشاهنگ نمی‌تواند قبل از اینکه به توده فریب خورده از اقدامات اصلاحی تزار بفهماند که این اقدامات چاره درد او نیست و قبل از اینکه در پروسه مبارزه اقتصادی و سیاسی او را به ضرورت سرنگونی تزار متقاعد سازد، نمی‌تواند دعوت به مسلح شدن بنماید. ولی در چین پیشاهنگ تنها با مبارزه مسلحانه و دعوت توده‌ها به این عمل است که باید عمل نقب زنی به قدرت تاریخی توده‌ها را انجام دهد، توده‌ای که برای انجام مبارزه چاره‌ای جز دست زدن به عمل مسلحانه را ندارد. و در کوبا اساساً پیشاهنگ به وجود نمی‌آید، مگر اینکه انقلابیون مبارزه مسلحانه بکنند و توده‌ها را به این مبارزه فراخوانند.

نه در روسیه، نه در چین و کوبا، و نه در هیچ کجای دیگر عمل پیشاهنگ یک چیز و عمل توده چیز دیگری نیست. پیشاهنگ در مقام پاسخگویی به ضرورت‌های جامعه آغازگر است و دعوت کننده به آن شکل از عمل که میتواند راه گشای مبارزه باشد، تا با عمل آگاه‌گرانه خویش و بسیج توده‌ها، آنها را نیز به ضرورت پاسخ‌گویی به نیازهای جامعه بکشانند. در غیر این صورت توده‌ها او را به پیشاهنگی نخواهند پذیرفت، هر چقدر هم عمل عالی جلوه کند و به اصطلاح قهرمانانه باشد.

اگر این تعریف از پیشاهنگ مورد پذیرش باشد، باید رفقای که درعین عدم اعتقاد به رشد تضادهای خلق و تلقی فریب توده‌ها، از ضرورت حتمی انجام عملیات نظامی سخن می‌گویند، توضیح دهند که این تناقض را چگونه حل میکنند. آنها دست به عملی می‌زنند که طبق تحلیل خود از موقعیت اقتصادی - اجتماعی توده‌ها، میدانند که نمی‌تواند مورد قبول قرار گیرد. بزعم آنان توده هنوز فشار چندانی را حس نمیکند و یا هنوز امیدوار است و لذا خواهان سرنگونی رژیم نیست، تا چه رسد به اینکه به طرف

مبارزه مسلحانه کشیده شود. آنها خود دست به عملی میزنند و توده ها را به عمل دیگری دعوت میکنند. موضوعی که با اصول پیشاهنگی مغایرت دارد. باید بدانیم تاکتیکهایی که پیشاهنگ به کار میگیرد دقیقاً در رابطه با شرایط اقتصادی - اجتماعی جامعه تعیین میشود، نه اینکه پیشاهنگ مجاز است به طور وسیع از هر تاکتیکی استفاده کند.

می بینید چاره ای نیست جز آنکه یا مبارزه مسلحانه را اساساً همچون اپورتونیستهای شناخته شده رد نمائید و اگر به یمن صداقت و واقع بینی خویش قبولش دارید، باید سعی کنید اولاً تحلیلهای پایه ای آن را بیاموزید و ثانیاً تئوری مبارزه مسلحانه را درک نموده و خود در جهت ارتقاء آن بکوشید.

گفته میشود سازمان چریکهای فدایی خلق ایران میبایست از ابتدا هدف بلاواسطه خود را بسیج طبقه کارگر قرار میداد و با شرکت در مبارزات طبقه کارگر و ارتقاء آن زمینه تشکیل حزب را فراهم می نمود. ولی اظهار کنندگان چنین سخنانی اغلب خود در اولین برخورد و تفکر در مورد واقعیت، سخنان خود را نفی میکنند و اذعان میکنند که مبارزات خود به خودی کارگران در ایران نمی توانست همچون روسیه گسترش یابد و پیشاهنگ نمی توانست از این طریق مبارزه را به پیش ببرد.

اعتصابات گسترده طبقه کارگر در روسیه تنها محصول کار پیشاهنگ نبود، بلکه خود زمینه کار پیشاهنگ را به وجود می آورد. پیشاهنگ در پروسه این مبارزه بود که میتوانست ایدئولوژی کمونیستی را به درون طبقه برده و کارگران را در سازمانهای متفاوت بسیج نماید. واقع بینان این موضوع را درک میکنند و تفاوت شرایط ایران با روسیه را در نظر میگیرند. ولی نگرش نادرست آنان در مورد ایده تشکیل حزب و غرق شدن در این موضوع مانع از آن نمی شود که بتوانند دانش مارکسیستی خود را در تغییر واقعیت بکار برند، بلکه میخواهند واقعیتها را در تصور خود آن قدر جا به جا و زیر و رو کنند که با نظریات آنان منطبق گردد.

این رفقا وقتی از عدم امکان تشکیل حزب از طریق کار آرام سیاسی، شرکت در مبارزات طبقه کارگر ... اعتراف میکنند، مطرح میسازند که باید از طریق مبارزه مسلحانه در این جهت اقدام مینمودیم. البته این سخن به خودی خود درست است، ولی درک آنان در این حد محدود میماند که مبارزه مسلحانه باید در خدمت تشکیل حزب میبود. چنین درکی اساساً با تئوری مبارزه مسلحانه مغایرت دارد و ما اگر وسعت و کاربیری مبارزه مسلحانه را تا حد ایجاد حزب بدانیم و معتقد باشیم که مبارزه مسلحانه ابتدا به بسیج کارگران میپردازد و تکیه خود را صرفاً یا عمدتاً روی این طبقه قرار میدهد، دچار تناقض گویی شده ایم. اگر شرایط چنان است که مبارزه مسلحانه را الزام آور می سازد و انقلابیون تنها با پاسخ دادن به این ضرورت است که میتوانند خود را پیشاهنگ بنامند و به پیشاهنگ تبدیل شوند، اگر شرایط مبارزه مسلحانه را تنها راهگشای مبارزات خلق معرفی میکند، باید بدانیم مبارزه مسلحانه در مرحله انقلاب دموکراتیک نوین، تاکتیک خاص طبقه کارگر نیست که الزاماً تنها به این طبقه تکیه نماید. این مبارزه میتواند و باید در جهت تأمین منافع طبقه کارگر قرارگیرد، ولی قانونمندی آن، چنان است که به همه خلق تکیه میکند و به بسیج همه خلق توجه دارد. وقتی در جریان گسترش مبارزه مسلحانه نیروهای خلقی دیگر آمادگی پیوستن به این مبارزه را زودتر از طبقه کارگر داشته باشند، نمیتوان به بهانه فقدان حزب از بسیج آنان امتناع ورزید. اگر ما در گذشته قادر می بودیم مبارزه مسلحانه را به روستا و به میان خلفهای دیگر گسترش دهیم، باید توده های روستایی را بسیج مینمودیم، هر چند حزب درست نشده بود. بنابراین مبارزه مسلحانه دارای قانونمند های خاصی است و نمیتواند صرفاً برای تشکیل حزب به کار رود، هر چند تشکیل حزب خود در مسیر این مبارزه بوجود می آید. در روسیه، چین و ویتنام شرایط این امکان را به انقلابیون داده است که با استفاده از تاکتیک خاص طبقه کارگر (اعتصاب) ابتدا پایگاهی در میان طبقه کارگر ایجاد نمایند. ولی در این جا در جریان گسترش مبارزه مسلحانه و پیشبرد مبارزه ضد امپریالیستی، هر طبقه و قشری از خلق که قابلیت و امکان مبارزه داشته و بالفعل تر باشند، بسیج خواهند شد. پیشاهنگ پرولتاریا که به آرمان و ایدئولوژی پرولتاریا مسلح است، باید قادر باشد تمام این مبارزات را حول آرمان های طبقه کارگر و در جهت تأمین منافع این طبقه به کار اندازد. بنابراین مبارزه مسلحانه طبق قانونمندی خویش نمی تواند صرفاً برای تشکیل حزب انجام شود و رفقایی که به خاطر "علاقه" بیش از حد و نامعقول خود به حزب میخواهند هدف مبارزه مسلحانه را تشکیل حزب بدانند، در این جا نیز ناموفقند. یا باید از تفکر دگم خود در مورد حزب دست برداشت و یا باید مبارزه را (مبارزه واقعی و انقلابی را) کنار گذاشت. مسلماً اپورتونیستها که نمی توانند به منافع واقعی خلق بیندیشند و دگم های ذهن خود را مقدمتر و ستایش انگیزتر از هر چیز میدانند، راه دوم را انتخاب میکنند. ولی انقلابیون صدیق راه اول را برمی گزینند و سعی می نمایند با آموزش خلاق مارکسیسم، خود را از اسارت دگم ها خلاصی دهند و دریابند که تنها با گسترش مبارزه مسلحانه است که میتوان حزب ساخت، نه با تعطیل کردن مبارزه و تقدیس حزب و چگونگی تشکیل سازمان و شکل آن را مبارزه تعیین می نماید و نه برعکس.

بسیاری از اپورتونیست‌ها از اینکه ما گفته ایم "مبارزه مسلحانه ... هدف خود را نه صرفاً بسیج طبقه کارگر، بلکه بسیج کل خلق باید قرار دهد" (ص ۱۶۱ از کتاب رفیق مسعود احمدزاده) مسئله را آن گونه تحریف میکنند که گویا ما با دید طبقاتی به مسائل نمی نگرییم، بلکه ایده تمام خلقی را در ذهن خود داریم. کسانی که چنین اتهامی میزنند یا هنوز مارکسیست-لنینیست نیستند و غرق در اندیشه های تروتسکیستی میباشند و یا درک روشنی از وظایف این مرحله از انقلاب ما که یک انقلاب دموکراتیک و ضدامپریالیستی است، ندارند. برای پاسخ گویی به دسته اول ما احتیاجی به تشریح موضوع نمی بینیم. آموزشهای مارکس و انگلس و لنین در این مورد گویاتر از هر تشریحی هستند. زمانی اکونومیستهای روس هم به لنین که از خلق و مردم و دیکتاتوری دموکراتیک خلق صحبت میکرد، چنین اتهاماتی وارد میکردند. هستند کسانی که از واژه "خلق" و مردم خوششان نمی آید، آنها کمونیست تر!! از آنند که به غیر از پرولتاریا به اقشار و طبقات دیگر توجه کنند!! دسته دوم تصور میکنند اگر در مرحله ای که آرایش طبقاتی، نوع و کیفیت تضادهای طبقاتی و به طور کلی ضرورت‌های انقلاب ایجاد میکند طبقات خلقی دیگر قبل از پرولتاریا بسیج شوند، اگر پیشاهنگ با درک ضرورت‌های جامعه خویش بگوید "مبارزه مسلحانه هدف خود را نه فقط بسیج طبقه کارگر، بلکه بسیج کل خلق باید قرار دهد ... هر جا که بهتر بتوان مبارزه کرد و بهتر خلق را بسیج کرد به همان جا باید رفت"، به معنی آنست که او برخورد کمونیستی نکرده و به پرولتاریا کم بها داده است. در تفکر آنها اندیشه های غلط به گونه ای در هم آمیخته است، مطابق تفکر آنها هم ضرورت اتحاد خلق، هم ضرورت نقشی که طبقه کارگر باید در ایجاد این اتحاد بازی نماید و هم به طور کلی ضرورت تأمین رهبری طبقه کارگر در یک انقلاب دموکراتیک و ضد امپریالیستی نفی میشود.

در تئوری مبارزه مسلحانه، خلق از کارگران، دهقانان و خرده بورژوازی تشکیل میشود و ما معتقدیم که بدون رهبری و هژمونی پرولتاریا مبارزه ضدامپریالیستی به نتیجه نمیرسد. ولی این را هم میدانیم که سازمان‌های پیشاهنگ پرولتاریا، نباید امر سازماندهی مبارزه ضد امپریالیستی خلق را به بهانه عدم بسیج و تشکل طبقه کارگر به بعد موکول کنند. هر بخشی از خلق در هر کجا برای مبارزه ضدامپریالیستی آماده‌گی بیشتری نشان میدهد، باید توجه بیشتر این سازمانها را جلب کند. مدافعی دروغین طبقه کارگر فکر میکنند در مرحله کنونی انقلاب، طبقه کارگر میتواند تنها به خویشتن بپا نهد، و فکر میکنند پیشاهنگ طبقه باید فقط به فکر بسیج طبقه کارگر باشد. و گویا این همان اندیشیدن به منافع کارگر است. آنها ارتباط مکانیکی بین تأمین منافع پرولتاریا و مسئله بسیج طبقه قائلند. شاید از نظر آنان انقلابیون چین و ویتنام کمتر از بلشویک‌های روس کمونیست بودند. و شاید هم بی توجهی و گاه تحقیر انقلاب کوبا بی دلیل نباشد.

اینکه رفیق احمدزاده میگوید "برای کمونیست‌ها هیچ لزومی نیست که مثلاً نخست در میان طبقه کارگر پایگاه ایجاد کنند"، به مذاق آنها خوش نمی آید. ولی آیا میتوانند کمترین دلیل مارکسیستی بیاورند که قضیه آن چنان نیست؟ تأمین منافع طبقه کارگر مسئله اساسی است. ولی این که این کار در چه اشکال مبارزاتی و در طی چه پروسه ای باید انجام شود، شرایط مشخص جامعه آن را معین میکند. البته این دیگر از بدیهیات است که پیشاهنگ تنها موقعی نماینده توان انقلابی و قدرت تاریخی طبقه میگردد که طبقه به صورت بالفعل در صحنه مبارزه قرار گیرد، یا به سخن دیگر تأمین هژمونی طبقه کارگر موقعی امکان پذیر میشود که پیشاهنگ او را بسیج نموده باشد.

مسئله این جا بر سر تقدم و تأخر بسیج طبقه کارگر است، نه نفی یا قبول ضرورت حتمی بسیج. پیشاهنگ طبقه کارگر که قبل از بسیج طبقه نماینده فکری (ایدئولوژی) او میباشد، در شرایطی که مبارزات طبقه کارگر با تاکتیک‌های خاص طبقه رشد و گسترش ندارد و باید با گسترش مبارزات خلق، آن مبارزات رشد و گسترش یابند، ضمن استقلال نظری و تشکیلاتی خود، اقشار و طبقات را حول آرمان‌های طبقه کارگر بسیج می نماید و با سیاستها و تاکتیک‌های طبقه کارگر، مبین خواسته‌های تمام خلق میگردد. پرواضح است که انجام چنین امری نه تنها هیچ تناقضی با وظیفه اساسی کمونیست‌ها که بسیج طبقه کارگر و تشکل آن در عالیترین شکل سازمانی خود که حزب طبقه کارگر است ندارد، بلکه با در نظر گرفتن شرایط اقتصادی - اجتماعی جامعه ما تنها راه صحیح پاسخ دهی به آن وظیفه میباشد.

ولی در این میان عده ای نیز پیدا میشوند که میگویند اصولاً تا زمانی که انقلابیون ارتباط سیاسی - تشکیلاتی با طبقه نگرفته اند و نیروی مادی طبقه را پشت سر خود ندارند، نمی توانند نمایندگان آن طبقه شمرده شوند. با چنین طرز تفکری است که بیان مینمایند تنها حزب، پیشاهنگ طبقه کارگر است. در حالی که حزب عالی ترین تجلی پیشاهنگ طبقه است و پیشاهنگ نیروپی است که بتواند پاسخ مشخص به مسئله چگونگی حل مسئله قدرت دولتی را بدهد و در جهت تحقق آن کوشش نماید و در این پروسه است که ارتباطی ارگانیک با طبقه خویش برقرار میسازد. بعضی نیز پا فراتر نموده، میگویند: تا زمانی که در یک کشور صنایع رشد کافی نکرده و پرولتاریا کمیت قابل توجهی را دارا نیست، ایدئولوژی مارکسیستی و در

نتیجه نمایندگان فکری طبقه کارگر به عنوان پیشاهنگ وجود نخواهند داشت. با ذکر اینکه تمامی این انقلابی نماها جهت رد تئوری مبارزه مسلحانه و خُرده بورژوازی جلوه دادن سازمان چریکهای فدایی خلق ایران خود را به چنین آلودگی فکری دچار ساخته اند، موضوع را تا جایی که به بحث ما مربوط است، مختصراً می شکافیم.

انحراف این آقایان اولاً این است که فرق بین نمایندگی فکری و نمایندگی قدرت طبقاتی را درک نمی نمایند و ثانیاً هنوز آن انحراف شناخته شده اکونومیستهای روسی را که لنین به روشنی افشایش ساخته است، تکرار می نمایند. اینها نمیدانند از زمانی که صنعت و تجارت در جهان رشد نموده و جامعه سرمایه داری به وجود آمده و پرولتاریا به صورت انبوهی در کارخانجات تراکم یافته است، از زمانی که مارکس و انگلس قانونمندی های جامعه سرمایه داری را شناخته و قانونمندی تاریخ را کشف نموده اند، مارکسیسم دیگر یک علم جهانی است و لزومی نیست که در هر کشور خاصی صنعت گسترش یابد و به کمیت پرولتاریا افزوده گردد و آن گاه مارکسیسم خاص آن کشور کشف شود. لنین در جواب برادران اینها در روسیه که فکر میکردند ایدئولوژی پرولتاریا باید از درون جنبشهای خود به خودی طبقه کارگر بیرون آید، نوشت:

"بسیاری از ناقدین رویونیست ما تصور میکنند که گویا مارکس مدعی بوده است که تکامل اقتصادی و مبارزه طبقاتی نه تنها شرایط تولید سوسیالیستی بلکه مستقیماً معرفت (تکیه کلام از ک. کائوتسکی است) به لزوم آن را هم بوجود می آورد. ... در این طرح گفته میشود: "هرقدر تکامل سرمایه داری به کمیت پرولتاریا می افزاید همان قدر هم پرولتاریا ناگزیر میگردد و امکان حاصل می نماید بر ضد سرمایه داری مبارزه کند. پرولتاریا رفته رفته درک می کند" که سوسیالیسم ممکن بوده و ضروری است. هر گاه چنین رابطه ای قائل شویم، آن وقت به نظر می آید که معرفت سوسیالیستی نتیجه ناگزیر و مستقیم مبارزه طبقاتی پرولتاریاست. و حال آنکه این به هیچ وجه صحیح نیست. بدیهی است که سوسیالیسم، به مثابه یک آموزش، همان قدر در روابط اقتصادی کنونی ریشه دارد که مبارزه طبقاتی پرولتاریا در آن ریشه دارد و عیناً نظیر این مبارزه طبقاتی همان قدر هم از مبارزه علیه فقر و مسکنت توده ها، که زائیده سرمایه داری است، ناشی میگردد. لیکن سوسیالیسم و مبارزه طبقاتی یکی زائیده دیگری نبوده، بلکه در کنار یکدیگر به وجود می آیند- و پیدایش آنها معلول مقدمات مختلفی است. معرفت سوسیالیستی کنونی فقط بر پایه معلومات عمیق علمی می تواند پدیدار گردد. درحقیقت امر علم اقتصاد زمان حاضر به همان اندازه شرط تولید سوسیالیستی است که فرضاً تکنیک کنونی هست... حامل علم هم پرولتاریا نبوده، بلکه روشنفکران بورژوازی (تکیه روی کلمات از ک. ک است) هستند؛ سوسیالیسم کنونی نیز در مغز افرادی از این قشر پیدا شده و به توسط آنها به پرولتارهایی که از حیث تکامل فکری خود برجسته اند منتقل میگردد... بدین طریق، معرفت سوسیالیستی چیزی است که از خارج، داخل مبارزه طبقاتی پرولتاریا شده نه یک چیز خود به خودی که از این مبارزه ناشی شده باشد."

(نقل از "چه باید کرد؟")

"پایان سخن"

استعمار و شکل عالی آن امپریالیسم، چند قرن است که پیاپی با هر سرکوبی سنگر تازه ای را در کشور ما اشغال کرده است. پرولتاریا نیز در یک دوره طولانی و با جنگ سنگر به سنگر می تواند میهن ما را که به تسخیر رفته مجدداً به کمک سایر اقشار و طبقات خلق فتح کند. هر تصویری غیر از این ساده اندیشی است. تصور اینکه امپریالیسم با دیدن مشتهای گره کرده و فریاد خشم آلود خلق و یا یک قیام مسلحانه خود به خودی و ناگهانی نظیر قیام ۲۱ بهمن در یک شهر از میدان بدر خواهد رفت، تصور پوچی است. آنهایی که این قیام را وسیله ای برای توجیه تئوریهای خود قرار داده اند، فقط از یک فریبکاری سود می جویند، خود آنها در همان اوایل فریاد میزدند که سازش صورت گرفت و سازشکاران چنین اند و چنان. این سازش کدام بود؟ چرا آن را برملا نکردند؟ تا بفهمند قیام ۲۱ بهمن نه تنها پیروز نشده است، بلکه خلق در این قیام شکست بزرگی خورد و اوج انقلابش را از دست داد. (۲۱) شاه از صحنه خارج شد، بدون اینکه بورژوازی وابسته سرنگون شده باشد. اگر قیام خلق رهبری پرولتاریا را داشت، آیا باز هم ارتش "سازش" کرده از بمباران تهران خود داری میکرد و اگر ارتش به بمباران شهر دست میزد، این قیام جز مقدمه ای برای جنگ طولانی چیز دیگری بود؟ بگذارید بورژوازی وابسته برای فریب خلق ۲۱ بهمن را قیام پیروزمند بخواند، ولی ما باید ۲۱ بهمن را به خلق، قیام دلیرانه ای معرفی کنیم که با شکست روبرو شد، درست به همان دلیل که قیامی آگاهانه نبود یعنی سازمان نداشت، رهبری نداشت و آینده اش مشخص نبود.

۲۱ بهمن تجربه بزرگی است برای خلق و بسیاری از مسائل را برای مردم روشن کرد و به مردم یاد داد که به زرادخانه امپریالیسم به عنوان انبار سلاح خودش نگاه کند و این اخلاق تازه ای است. به مردم یاد داد که اعمال قهرضدانقلابی را باید با اعمال قهرانقلابی پاسخ داد. ولی به هیچ وجه این درس را نداد که تنها

شکل اعمال قهر، قیام ناگهانی است. بلکه دقیقاً نشان داد که همه آن درسها درست، ولی راه کار این نیست. بقیه را این پیشاهنگان هستند که باید برای توده ها حل کنند. پس راه کار چیست؟ آیا قیام ۲۱ بهمن نیاموخت که مبارزه مسلحانه طولانی مؤثرترین و تنها شکل اعمال قهرانقلابی در شرایط جامعه ما است. شیوه مبارزه ای که پیشاهنگ باید آن را در عمل به توده ها بیاموزد. ولی متأسفانه می بینیم که عده ای از اپورتونیستها با استفاده از این قیام، تئوریهای ورشکسته خود را از تابوتشان خارج میکنند و سعی میکنند بگویند جریان به همان صورتی رخ داد که ما پیش بینی کرده بودیم، که لنین گفته بود!! ولی دیگر اضافه نمیکند که با شکست روبرو شد و یا لاف اضافه نمیکند به "موفقیت نیانجامید" به اپورتونیستها بگوئید باز این تئوریه را مومیایی کنند، به کناری دور از دسترس خلق قرار دهند و الا در فضای آزاد خلق، تجزیه خواهد شد و شما را مسخره خاص و عام خواهد کرد. این قیام برای توده ها فقط یک پیروزی داشت و آن اینکه مبارزات آنها را به سطحی بالاتر ارتقاء داد. اپورتونیستها سازمان به جای درس گیری از تجربه ۲۱ بهمن، دنباله رو اپورتونیستها شکست خورده شدند. آنها به جای برخورد انتقادی و جدی با ضعفهای سازمان در گذشته و دیدگاههای انحرافی خود و تأثیر آنها در جریان جنبش های یک سال و نیم اخیر که موجب شد سازمان نتواند آن چنان که می بایست نقش خود را ایفا نماید، تازه به یاد شان افتاده است که گویا مدافعین کار آرام سیاسی راست گفته اند و علت همه نارسایی ها در عدم کوشش به شیوه اپورتونیستها در ایجاد حزب بوده است. بینیم آنها با چنین عقب گردی چه بر سر سازمان و جنبش کمونیستی ایران آوردند و چگونه با شیفتگی دروغین نسبت به ایجاد حزب کمونیست در عمل به سدی در مقابل تشکیل آن بدل شدند.

چریک فدایی به پشتوانه سالها مبارزه بی امان با رژیم مغفور، در قلب توده ها جای گرفته بود و به پشتوانه سالها برخورد صادقانه و جدی با مسائل انقلاب ایران توانسته بود هژمونی استراتژی خویش را در جنبش نوین کمونیستی ایران تأمین نماید. ولی سلطه اپورتونیسم در سازمان ما یعنی تنها سازمانی که امکانات بالقوه و بالفعل نفوذ هر چه بیشتر به درون طبقه کارگر ایران را داشت، بعد از قیام مثلاً شرایطی به وجود آورد که سازمان را از انجام وظایف خویش ناتوان کرد. به جرأت میتوان گفت اگر اپورتونیسم به درون ما نفوذ نکرده بود، به دلیل مجموعه شرایط سیاسی که سازمان در آن قرار داشت، میتوانست به اتکاء مسلح بودن به تئوری انقلابی و در شرایط گسترش بی سابقه مبارزه کارگری و مردمی چشم انداز ایجاد حزب کمونیست را هر چه بیشتر نزدیکتر کند و گامهای ارزنده ای در جهت ایجاد حزب بردارد. ولی بحران فکری و آشفتگی نظری که اینان با رد مبارزه مسلحانه به عنوان هم استراتژی و هم تاکتیک و عدم اعلام رسمی آن دامن زده اند، باعث شده است که امروز در جنبش کمونیستی هیچ استراتژی مشخصی از هژمونی برخوردار نباشد و اپورتونیسم در میدان یکپاره تازی کند. (۲۲) کمونیستها صدیق که میبایست در این شرایط در جهت ارتباط هر چه بیشتر با طبقه کارگر و اعتلای جنبش توده ای مبتنی بر تئوری مارکسیستی جنبش بکوشند، در قفس تنگ بحثهای روشنفکری محبوس شده اند. تشتت نظری حاکم بر جنبش کمونیستی باعث ائتلاف انرژی انقلابی روشنفکران و در نتیجه کم بها دادن به مسائل عملی توده ها گشته است. در شرایطی که توده ها به علت بغرنجی وضعیت موجود با همه وجود در جستجوی رهنمودی مشخص از طرف پیشاهنگان خویش هستند، روشنفکران ما یا به طور شرم آوری غرق در بحثهای "سوسیالیستی" و جهانی میباشند. و یا نیروی انقلابی بسیاری از آنان (هواداران سازمان ما) با فریبکاری مرکزیت اپورتونیست سازمان به هدر میرود. اپورتونیستها مرکزیت برای پوشاندن نظرات رسوای خویش به شیوه های گوناگون متشبث میشوند. آنها گاه با ابراز جملاتی از قبیل اینکه سازمان باید همواره مسلح باقی بماند، میخواهند چنین توهمی ایجاد کنند که گویا ادعای ما مبنی بر اینکه آنها معتقد به تئوری مبارزه مسلحانه نیستند، درست نیست و این خود باعث سردرگمی نیروها میگردد.

البته بسیاری از ساده اندیشان و آنهایی که خود را آماده کرده اند فریب بخورند، سخنان فوق را به مفهوم اعتقاد به مبارزه مسلحانه تلقی نموده و تبلیغ میکنند. ولی هرگز نمی پرسند چرا در مقابل آنهمه تبلیغات سوء اپورتونیستها در مورد سازمان لب فرو بستند. چرا سخنی در مقابل نظرات انحرافی اپورتونیستها که مدام سازمان ما را متهم به خرده بورژوازی بودن و غیره میکنند، نمی گویند. چرا هنگامیکه می بینند این اپورتونیستها با فریب اذهان، حتی هواداران سازمان را به طرف خود جلب میکنند و سعی در بی اعتبار ساختن "سازمان چریکهای فدایی خلق ایران" دارند و با ایجاد بدبینی در کارگران نسبت به سازمان ما به "کارشان در کارخانجات ضربه میزنند" به دفاع از مشی انقلابی آن برنمی خیزند. اگر به راستی نظریات اپورتونیستها را قبول ندارند و همچنان معتقد به نظرگاههای سازمان هستند، علت چیست که حتی یک تحلیل کوتاه در رابطه با اثبات درستی مبارزه مسلحانه ارائه نمیدهند؟ آیا آنها به راستی معتقدند که سازمان ما تنها سازمان واقعاً مارکسیست - لنینیست ایران بود؟ آیا به راستی معتقدند اگر امروز سازمان ما مورد علاقه و پذیرش مردم واقع گشته، به دلیل مشی مارکسیستی آن بوده است؟ اگر مبانی تئوریک سازمان ما را مارکسیستی و نه همچون اپورتونیستها، خرده بورژوازی رادیکال میدانند، چرا آن را صراحتاً مطرح نمیکنند؟ و چرا در ابهام در این یا آن جزوه میگویند: "مراجعه گسترده و بی چون و چرا به

مارکسیسم - لنینیسم و رشد شرایط عینی، تکانه‌ها و طوفانهای فکری سازنده‌ای در ذهن آگاه‌ترین و صادقت‌ترین نیروهای هوادار سازمان پدید آورده بود. مسائل، دیگر به برخی خرده‌گیرهای تاکتیکی از گذشته محدود نمیشد." (تاکید از ماست - پیش به سوی مبارزه ایدئولوژیک - اسفند ۵۷ - از انتشارات س. چ. ف. خ. ا). یا در بعضی اعلامیه‌ها به خصوص در سخنرانی‌ها چنان برخوردی دیده میشود.

صرف نظر از عده‌ای هوادار فرصت طلب که درست به دلیل اپورتونیسم مرکزیت، هوادار سازمان شده‌اند، عده‌ای کادرها و هواداران ساده‌اندیشی هستند که نمی‌خواهند در معانی جملات بالا دقیق شوند. آنها به دلیل ترس از مقابله با واقعیت‌های تلخ، سعی در سرپوش گذاشتن به آن واقعیت‌ها را دارند. لیبرالیسمی که مرکزیت اشاعه داده است، دامن آنها را نیز فرا گرفته است. چنین وضعیتی آرام آرام شکل گرفت.

هنگامی که مرکزیت سازمان، آن‌نامه لیبرالیستی مشهور را به بازرگان نوشت و سخنگوی آنها از مردم خواست به آقای بازرگان مهلت دهند و صبر کنند (۲۳) این امر موجب رنجش انقلابی کادرها و هواداران صدیق سازمان واقع گشت. ولی مرکزیت با بیان شفاهی اینکه ما اشتباه کردیم (بدون اینکه توضیح دهد، چرا اشتباه کرد و ریشه این اشتباه کجاست و چگونه میتوان با آن اشتباه مبارزه کرد) سعی در به فراموشی سپردن موضوع کرد. کادرها و هواداران، اینها را بر مرکزیت بخشیدند و بسیار نیز نابخشودنی بخشیدند. در پی علل آن برنیامدند و پیگیری نکردند که علل آن را دریابند.

امروز کم‌کاری سازمان در مورد افشاگری‌های سیاسی و عدم کوشش در گسترش مبارزات ضدامپریالیستی همچون امری طبیعی، حس انتقاد و برخورد انقلابی را در این هواداران برنمی‌انگیزد. مستمسک مرکزیت که گویا سر باز زدن از گسترش مبارزات ضدامپریالیستی از توجه عمیق به طبقه کارگر ناشی میشود، ظاهراً مورد قبول آنهاست، گویی خلق صرفاً از طبقه کارگر تشکیل شده، گویی دهقانان و خرده‌بورژوازی شهر در این مبارزه جایی ندارند. عشق کاذب به پرولتاریا گویا باعث کینه به خرده‌بورژوازی شده است (۳۴) و وظایف مهمی را که کمونیست‌ها در جنبش ضدامپریالیستی به عهده دارند، از یاد برده است. اینان میگویند که اگر به مبارزات کل خلق بیاندیشیم از طبقه کارگر غافل میمانیم و یا قاطعانه در مقابل اقدامات دولت ایستادن و افشاگری نمودن باعث تحریک مرتجعین گشته و به کار ما در کارخانجات لطمه وارد خواهد کرد.

می‌بینیم که چه مشابهت نظری بین اپورتونیست‌های گذشته که در دفاع از تئوری بقاء و ضدیت با مبارزین مسلح انقلابی به چنان استدلالاتی متشبث میشدند، با نظرگاه این فرصت طلبان وجود دارد. نتیجه کار هم یکی است. با اداای مطمئن کار در میان طبقه کارگر، بی‌عمل ماندن. این مطالب تنها بیانگر خصوصیت مشتکی لیبرال و اپورتونیست است. باید گفت اتفاقاً برعکس. تنها با گسترش مبارزات ضدامپریالیستی، تنها با تعرض انقلابی است که میتوان به طور مؤثر در کارخانجات به کار پرداخت. امکان مبارزه را هتیت حاکمه به ما اعطاء نمیکند، بلکه نیروی مادی ناشی از گسترش مبارزات توده‌هاست که حکام وقت را مجبور به برسمیت شناختن ما میکند. اینها نمونه‌ای از طرز تفکر و برخورد های لیبرالیستی مرکزیت سازمان است (۲۵) ولی هواداران ساده‌اندیش دوست دارند حسن نیت خود را به جای واقعیت‌ها بنشانند، هر چه واقعیت تلختر باشد آنها همانقدر بیشتر از آن میگریزند و به حسن نیت خود تکیه مینمایند. اگر کبک از روی طبیعت ناآگاهش سر در برف فرو میبرد، اینها که انسانند و قدرت تفکر دارند و میدانند عمل آگاه‌گرانه آدمی در تغییر پدیده‌ها نقش کاملاً مؤثری دارد - آنها در این مورد، نقش تعیین‌کننده - کبک وار عمل میکنند. با این فرق که بر کبک حرجی نیست، ولی ما از انسان صحبت میکنیم، آنها از انسان آگاه و کمونیست که میدانند جبر تاریخی با دخالت او ساخته میشود. در این جا تنبلی فکری، محافظه‌کاری، عدم مبارزه با لیبرالیسم درونی خود، فراموش کردن وظیفه پیشاهنگی و مسئله را در اکثریت و اقلیت دیدن، اینها است که اختیارات انسانی او را میگیرد و سرش را همچون کبک در برف فرو میبرد.

امروز توجه به تجارب جهانی و تجربه تلخ تاریخ کشور خودمان نشان میدهد، شرایط نیم بند دموکراسی موجب فریب روشنفکران گشته و آنها را از اقدام به ایجاد آمادگی مسلحانه در توده‌ها، باز میدارد. امروز کاملاً عیان است که دوام دموکراسی‌های نیم بند و یا گسترش و تحکیم آن دموکراسی‌ها تنها با مسلح بودن خلق امکان پذیر است. ولی مرکزیت سازمان حتی تا این زمان از دادن آگاهی سیاسی به مردم در این زمینه و یادآوری تجارب تلخ گذشته غافل مانده، دست به تبلیغ وسیع لزوم مسلح بودن توده‌ها نمیزند. درمقابل تبلیغات مرتجعین که گویا مانند سلاح در دست مردم موجب ناامنی و هرج و مرج خواهد شد، سکوت اختیار میکنند. حتی موقعی که می‌بینند این تبلیغات تا حدودی روی مردم ناآگاه تأثیر منفی به جا میگذارد و افکار عمومی را به نفع تبلیغات مرتجعین دگرگون میسازد، به خود نیامده، با شیوه‌های گوناگون چه با صدور اعلامیه و تراکتها، چه در سخنرانی‌ها و غیره به دفاع از ایده مسلح باقی ماندن و تشریح

ضرورت آن نمی پردازد(۳۶). ساده اندیشان با ناپاوری میگویند مگر ممکن است کسی با توجه به آنهمه تجارب گذشته به ضرورت این امر بدیهی واقف نباشد؟ باید پرسید آیا برای ما، باید حرف و ادعا ملاک باشد یا عمل؟ این امر بدیهی در کدام عمل مرکزیت سازمان متجلی شده است؟ کدام تبلیغات سیاسی برای آماجگویی اذهان مردم و کدام رهنمود را برای فعالیت عملی در این زمینه ارائه داده است. مرکزیت سازمان که عمده ترین و اساسی ترین و در واقع همه وظیفه خود را دنبال روی از شعار بی محتوای معروف اپورتونیستها "پیش به سوی تشکیلات حزب طبقه کارگر" میداند، به هیچ وجه نمیتواند ادعا کند که به آن "امر بدیهی" معتقد است. وظیفه عمده و اساسی قرار دادن تشکیلات حزب با همان تعینات اپورتونیستی که حرفش رفت، کاملاً مغایر با انجام وظیفه اصلی و اساسی کمونیستها در شرایط کنونی است. مسئله تبلیغ وسیع ایده مسلح شدن و دادن رهنمود جهت سازماندهی مسلح توده ها مهمترین و عمده ترین کار پیشاهنگ را در این شرایط تشکیل میدهد. انقلابیون آگاه و مسئول خواهان آن خواهند بود که قاطعانه به مسائل فوق برخورد شود. و به طور وسیع و همه جانبه در مورد آن امور تبلیغ و در جهت آن فعالیت شود. باید دانست که خاموشی فعلی نیروهای انقلابی (ساده اندیشان) و یا "رضایت" آنها از سازمان، سطح قضیه و ظاهر امر است. مطمئناً در بین عناصر انقلابی، جوشش انقلابی در حال تکوین است و اگر شرایط مناسب بوجود آید، آن جوشش به نحو بارزی خود را نشان خواهد داد. در پایان ذکر نکته ای را ضروری می بینیم. برخورد با نظریات گذشته سازمان برخلاف عوامفریبی مرکزیت، امری جدا از مسائل امروز جنبش نیست. هیچ نیرویی نمیتواند بدون جمع بندی تجارب گذشته و توضیح نظرگاههای مربوط به آن، برای شرایط کنونی برنامه و خط مشی تعیین نماید.

جهان بینی و اپدولوژی یک فرد یا سازمان از گذشته و حال انفکاک ناپذیر است. اپدولوژی کلیتی را تشکیل میدهد که چه در گذشته و چه در حال و آینده عملکردهای انسانی را تعیین می بخشد. نمی توان مبنای تئوریک مبارزه مسلحانه را قبول نداشت، ولی در شرایط فعلی دیدگاههای منطبق با دیدگاه چریکهای فدایی خلق ارائه داد و تازه مدعی شد که دیدگاه جدید تکامل دیدگاههای رفقای شهید ماست. برخلاف ساده اندیشی رایج در جنبش، باید بگوئیم تنها کسانی میتوانند در برخورد با واقعیت امروزی میهنمان تئوری انقلابی ارائه دهند و به آن عمل نمایند که عمیقاً معتقد به مبارزه مسلحانه چریکهای فدایی خلق باشند.

اگر اعتقاد و عدم اعتقاد به تئوری مبارزه مسلحانه که پرچمدار آن سازمان پُر افتخار چریکهای فدایی خلق ایران بوده است، چندان ربطی به شرایط کنونی نداشت، نه ما و نه هیچ نیروی دیگری تا این حد به روشن شدن موضوع تأکید نمیکردیم و در افشای دیدگاههای مرکزیت سازمان در مورد تئوری م. م. هم ا. هم ت.، اصرار نمی نمودیم. ما چگونگی انطباق نظرگاههای سازمان در گذشته را بر شرایط کنونی جنبش بیان کرده ایم (رجوع شود به "مصاحبه رفیق اشرف دهقانی"). گفته ایم که چگونه باید آن تئوری انقلابی را در شرایط کنونی دنبال نمائیم (هرچند در حدی که از یک مصاحبه میتوان انتظار داشت). در حالی که مسئولین سازمان که تئوری مبارزه مسلحانه را غیر مارکسیستی میدانند و در حقیقت استراتژی سازمان چریکهای فدایی خلق ایران را نفی میکنند، باید توضیح دهند خط مشی کنونی سازمان چیست و اصولاً ضرورت تبیین خط مشی و استراتژی جدید از کجاست؟ باید توضیح دهند این خط مشی یا استراتژی جدید چه ربطی به خط مشی و استراتژی سازمان ما (چریکهای فدایی خلق ایران) که در سال ۴۹ برای جنبش ضد امپریالیستی جامعه تدوین شده است، دارد "باید" را تنها ما تعیین نمیکیم. این "باید" را نیروهای مبارز جامعه از آنها میخواهند و حق دارند و وظیفه انقلابیانشان حکم میکند این توضیح را از مرکزیت بخواهند و از همه مهمتر "باید" را خلق قهرمان ما در مقابل آنهایی که راه بهترین فرزندان او را انحرافی تلفی کرده و در حال حاضر ادعای رهبریش را دارند، میگذارند.

هرگز از یاد نخواهیم برد آن سخنان گرانقدر چریک فدایی خلق مهدی فضیلت کلام را که:

"امپریالیستها، بورژوازی وابسته و کلیه ارتجاعیون داخلی همگی دشمنان خلق ما هستند و نفرت انگیزند، ولی نفرت انگیزتر از تمام آنها فرصت طلبان بی عملی هستند که کمبود انرژی انقلابی خود را در پوششش از عبارات عاریتی پنهان داشته اند و بدین ترتیب خود را نه در صف خلق، بلکه در صف دشمنان خلق قرار داده اند."

آری ما این سخنان را که خون پاک رفیق مهدی فضیلت کلام و دیگر رزمندگان فدایی پشتوانه آن میباشد، هرگز فراموش نخواهیم کرد و خونمان نیز خود ضمانت تعهد مان خواهد شد.

هم چنان برافراشته باد پرچم خونین چریکهای فدایی خلق!
فشرده تر باد پیوند مبارزاتی نیروهای انقلابی بر علیه ارتجاع و امپریالیسم!

ریشه کن باد نفوذ موزبانه اپورتونیسیم در صف اپوزیسیون!
هر چه مستحکم تر باد صفوف چریکهای فدایی خلق!

با ایمان به پیروزی راهمان
چریکهای فدایی خلق ایران

توضیحات:

(۱) - ما به هیچ وجه قصد آن را نداریم تا کار محافل کوچکی را که از افراد صدیق تشکیل شده و سعی کردند در حد امکانات خود لاف به انتشار آثار مارکسیستی در کشور و روشن شدن بعضی مسائل جنبش کمک کنند، نفی کنیم. اینگونه محافل همواره در حد توانایی خود، کمکهای ارزنده ای به جنبش کرده و امروز نیز به این وظیفه خود عمل میکنند. این محافل پس از پیدایش جنبش مسلحانه، خدمات تئوریک ارزنده ای به آن کرده اند. اینها در حد خود کار میکنند، بدون آنکه مدعی بیش از آن باشند. بحث ما بر سر آن محافل سیاسی کاری است که می گفتند: آنچه ما انجام نمی دهیم، همان کاری است که نباید انجام داد و از این طریق لطمه بزرگی به جنبش میزدند.

(۲) - این عبارتی است که اپورتونیستهای سازمان ما، هنگام خطاب به رهبری "سازمان پیکار" به کار میبرند.

(۳) - ولی متأسفانه برخورد ناپیگیر رفیق جزئی با حزب توده در آثاری که بعداً از زندان بیرون آمد، تا حدی این قاطعیت را خدشه دار کرد. جزئی ضمن همه انتقاداتی که به حزب توده و روش آن وارد میکند، باز گاهی با بیان حملاتی از قبیل اینکه "حزب توده در طول ۱۲ سال از یک حزب دموکراتیک به یک حزب طبقه کارگر تکامل یافت"، این حزب را "حزب طبقه کارگر ایران" میدانند و نه از غیر مارکسیستی بودن این حزب، بلکه از "انحرافات" آن سخن به میان می آورد.

این پراکندگی و نا استواری در برخورد، باز راه رخنه اپورتونیستیهای از قماش اپورتونیستهای حزب توده را به درون جنبش مبارزین مسلح باز کرده و تصادفی نیست که فریدون کشاورز - که چنانکه از مصاحبه مدونش برمی آید هنوز تا مغز استخوان در پندارهای "کمیته مرکزی" غرق است و آن چنان با گذشته خود لیبرالیستی برخورد میکند که میخواهد حتی شرکتش را در کابینه قوام که پوششی برای سرکوب خلق بود، توجیه کند و آن را غیراز شرکت اسکندری و دیگران بداند - پس از آنکه در واقع به دلایل شخصی از حزب توده کناره گیری کرد، ناگهان با همان قد و قواره، بدون هیچ انتقاد از خود به هواداری از "سازمان پرافتخار چریکهای فدایی خلق" برمیخیزد و تولید تئوریک آن را برعهده میگیرد و به پاسخگویی گروه منشعب از چریکهای فدایی خلق و سایر انتقادات حزب توده از "سازمان چریکهای فدایی خلق ایران" برمیخیزد و در این دفاع تئوریک دو نکته ظریف جالب توجه است، یکی آنکه آقای کشاورز با فرض آنکه نظرات اولیه "سازمان" که در آثار رفیق مسعود و رفیق پویان منعکس میباشد، خام و ناپخته و احیاناً غلط است، مخالفین "سازمان چریکهای فدایی خلق ایران" را فرا میخواند تا اگر مرد میدانند، بیایند و نظرات جزئی را مورد انتقاد قرار دهند. نکته دیگر این است که در کار این انتقادات، آقای کشاورز به سبک دیرین خود عمل میکند یعنی رونویسی از نظرات جزئی، بدون آنکه به تحلیل و بسط هیچ یک از آنها بپردازد. این نمونه ای از راههای نفوذ است که اپورتونیستها بدان وسیله به داخل سازمانهای پرولتاریا و تئوری انقلابی وی رخنه میکنند و آن را از درون مورد تهدید قرار میدهند.

(۴) - تازه اگر دلیلی هم ارائه دهند، از این قماش است: "رشد و گسترش سازمانهای متکی بر مثنی سیاسی - تشکیلاتی، خود پاسخ به ضرورتی بود که مثنی چریکی نمی توانست پاسخگوی آن باشد." (پیک کارگر، ۱/۶/۵۸).

ملاحظه میکنید که اپورتونیسیم چگونه خودش را ضرورت تاریخی میدانند و این ضرورت تاریخی را توجیه حقانیت راهش قرار میدهد؟ دکارت میگفت: "می اندیشم، پس هستم"، اینها میگویند: "هستم، پس برحقم".

(۵) - وقتی ما به یک اسم عام، صفتی اضافه میکنیم یعنی قبول میکنیم که انواع دیگری از آن اسمها هست که یا فاقد آن صفت است و یا صفت دیگری دارد. مثلاً وقتی میگوئیم گل سرخ، مفهوم این عبارت این است که گلها به رنگهای دیگری هم هست. ولی هرگز نمیگوئیم شکر شیرین، چون هیچ شکری نیست که شیرین نباشد. این توضیح دستوری برای روشن تر شدن اصطلاح "بورژوازی لیبرال" لازم است. در کشورهای کلاسیک معمولاً بورژوازی لیبرال در مقابل "بورژوازی دمکرات" یا "محافظه کار" یا "رادیکال" و یا حتی "فاشیست" می آید تا نحوه سلوک سیاسی آنها را روشن کند. ولی مبتکرین واژه "بورژوازی لیبرال" در ادبیات نهضت ما، هنوز روشن نکرده اند که با این صفت کدام دسته از بورژوازی را از دسته یا دسته ای دیگر جدا میکنند. در مقابل این بورژوازی لیبرال چه بورژوازی دیگری وجود دارد؟ آیا ما بورژوازی دموکرات یا رادیکال هم داریم؟ اگر نداریم و همه بورژواها همین هستند که با صفت لیبرال می آورید، منظورتان از اضافه کردن این صفت چیست؟ "رابرت فراست" مردی را توصیف میکند که در حالیکه با زحمت سنگهای سنگینی را

به دوش میکشد تا دیوار مابین خود و همسایه اش را بسازد، زیر لب میگوید کاش میدانستم که با کشیدن این دیوار چه چیزی را این سوی دیوار میگذارم و چه چیزی را آن سوی دیوار.

این مبتکرین که با زور، اصطلاح "بورژوازی لیبرال" را به ادبیات جنبش ما وارد میکنند، زحمت این سنوال را به خودشان نمیدهند که با این اصطلاح چه دسته ای را از دسته دیگر جدا میکنند. آنهاهی که بورژوازی فعلی ما را به بورژوازی ملی و وابسته تقسیم میکنند، هم از لحاظ دستوری کار درستی میکنند و هم صمیمیت شان بیش از اینهاست. چرا که آن چه را که در نظر دارند، عیناً میگویند. طرح این نکته در اینجا مخصوصاً به این دلیل اهمیت داشت که زیر پوشش اصطلاح مبهم "بورژوازی لیبرال" عده ای از "تئورسینهای" ما، مشغول شعبده بازی هستند.

(۶) - تضاد اصلی جامعه ما تضاد خلق با امپریالیسم است و تضاد خلق با بورژوازی وابسته از این تضاد سرچشمه میگردد یعنی وجه مشخصه مبارزه در این مرحله، مبارزه با وابستگی به امپریالیسم است. تذکر این نکته از این لحاظ لازمست که بعضی از حرکات رژیم جدید، مخصوصاً وقتی با تحلیلهای اپورتونیستی تزئین میشود، ظاهر مبارزاتی پیدا میکند. وقتی دولت بانکها، بیمه و تعدادی از صنایع را به اصطلاح خودش "ملی" میکند و یا با اصطلاح دقیقتری که گاه به کار میرسد "مدیرت آنها را به دولت می سپارد"، ممکن است این شبهه پیش آید که دولت کنونی قصد از بین بردن بورژوازی وابسته و در نتیجه آن، وابستگی به امپریالیسم را دارد. در حالیکه آنچه صورت گرفته واقعیت دیگری دارد. همین پیام مهندس بازرگان را به مناسبت ملی کردن پاره ای از صنایع، بار دیگر بخوانید و ببینید که با چه صراحتی وابستگی به امپریالیسم را یک ضرورت گریزناپذیر تاریخی میدانند و توضیح میدهد که با چه دلسوزی کوشش کرده است که خرابیهای ناشی از انقلاب را درست کند و حتی نقشه اولیه، آن بود که این صنایع را با همان سرمایه داران قبلی به راه بیاندازند، ولی چند عامل مانع آن شدند: یکی از آنها کارگران هستند که دیگر زیر بار نمی رفتند. دیگر آنکه سرمایه داران وابسته قبلی از ترس مردم حاضر به بازگشت و به راه انداختن کارخانه های خود نبودند و سوم آنکه اساساً این صنایع ورشکسته اند و برای صاحبان اصلی آنها صرف نمی کند. پس دولت به این دلایل تصمیم گرفت این صنایع را "ملی" کند. وقتی این صنایع متعلق به دولت باشند، سرکوب کارگران آسانتر است و دولت ناگزیر نیست برای سرکوب کارگران، نیرو به کمک فلان سرمایه دار بفرستد که در شرایط کنونی صورت خوشی ندارد. زیان این صنایع ورشکسته از بودجه دولت یا به عبارت خودشان "بیت المال" تأمین میشود تا از سقوط حتمی آنها جلوگیری شود. همه اینها برای چیست؟ آیا برای قطع وابستگی یا برای احیای مجدد آن؟ مهندس بازرگان در این نطق خود، همه این حرفها را با سادگی بیان کرد. اصولاً بازرگان "صمیمی ترین و صادق ترین" عضو هئیت حاکمه موجود است. آنچه را می اندیشد، به سادگی با مردم در میان میگذارد. مثلاً وقتی در مقابل سپاه پاسداران به چریکهای فدایی خلق حمله میکند، صاف و بی پرده علت وجودی این سپاه را از نظر دولت موجود به آنها تذکر میدهد. مهندس بازرگان نخست وزیر "راستگویی" است و هر وقت هم که بخواهد دروغ بگوید و یا مردم فریبی بکند، خودش بیش از همه به خنده می افتد. مثلاً در پایان همان پیامی که به مناسبت ملی کردن پاره ای از صنایع ایراد کرد و در طی آن همه حقایق را آن طور که بود، بیان نمود، بعد به فکر اقتاد که یک دروغ هم بگوید و این عمل خود را انقلابی جلوه دهد و برای اثبات انقلابی بودن کار خود، آن مثال مضحک را انتخاب کرد که اگر زنهای حامله پس از ۹ ماه و یا ۷ ماه نوزادی به دنیا می آورند، من و دولت هم به نسبت آنها کار انقلابی کرده ایم و نوزاد ۵ ماهه به دنیا آورده ایم و همه آن چه در این زمینه گفت با شوخی و مزاح توأم بود، در حالیکه آنچه را که قبل از آن میگفت کاملاً جدی بود.

به هر حال تا وقتی این صنایع وابسته اند، چگونگی وابستگی مالکیت آنها اهمیتی ندارد و در زمان شاه هم قسمت عمده ای از صنایع وابسته، به دولت تعلق داشت. بازرگان در پیامش این نکته را هم افزود که از بین رفتن این صنایع وابسته، کارگران را هم بیکار میکند، ولی توانست با یک پوزخند این جمله را هم بیافزاید که حالا ما بیشتر به فکر کارگران هستیم یا کمونیستها؟ در این جا شاید بی مناسبت نباشد که این نکته را هم اشاره کنیم که: وقتی بازرگان میگوید اگر شما میخواهید انقلابی کار کنید، مرا بی خود انتخاب کردید. خطابش به مردم نیست، بلکه با کسانی است که در هئیت حاکمه فعلی واقعاً در به سر کار آمدنش مؤثر بودند. ولی امروز، خواه به دلیل مردم فریبی و برای برنده شدن در بحث های تئوریک، خواه به دلیل تأمین زمینه جهت جاه طلبی های خود در آینده و خواه به دلایل دیگر، در جمع مردم از "جامعه بی طبقه توحیدی" سخن میگویند و آن چنان جامعه ای را قابل وصول میدانند که در آن برای همه غذای کافی برای خوردن و سجاده کافی برای نماز گزاردن موجود است و هر کسی تا نمازش برجاست، غذایش مهیاست. ولی وقتی "به خلوت میروند"، درعمل "آن کار دیگر میکنند": باند های مسلح سر هم بندی میکنند و از گروههای ارادل و اوپاش که برای حمله به اجتماعات مردم آماده شده اند سان می بینند، روزنامه های آن چنانی براه می اندازند و غیره و هر بار پس از این تهدید بازرگان، می بینیم که این "انقلابیون" به دامنش می آویزند و با التماس از او میخواهند که بماند.

(۷) - این اپورتونیستها که همواره از نام رفقای شهید ما و اعتماد و احترام خلق نسبت به آنها سوء استفاده کرده اند، این بار به بدترین شکل ممکن دست به این کار زدند و در میان ده ها هزار نفر مردمی که برای بزرگداشت شهدای ما در روز هشت تیر در دانشگاه جمع شده بودند، اعلام کردند که ما راه آنها را رد کردیم:

"... امروز دریافته ایم که تأکید به نقش محوری م. م. و تعمیم آن در تمام طول پروسه انقلاب، تأکیدی در جهت تشکیل حزب طبقه کارگر نیست." و با اغتنام همین فرصت و ظاهراً به احترام شهادت رفیق حمید /شرف و سایرین اعلامیه ای منتشر کردند و در آن چند منظور پلید را گنجانند. در یک جا با نقل قولی از رفیق حمید /شرف به این صورت که "من قویاً با آغاز فعالیت مجدد در روستا در آن شرایط مخالفت میکردم. بحث های زیادی بر سر این مسئله صورت گرفت. رفیق مسعود معتقد بود که ما برای اتمام این برنامه امکانات و رفقای کافی داریم، فقط کافیست که حرکات خود را در این جهت سمت دهیم. من این نظریه را رد کردم..." (گرامی باد خاطره رفیق حمید اشرف) ظاهراً بدون

هیچگونه توضیح دیگری خواسته اند به خواننده، این نظر را القاء کنند که گویا رفیق حمید / شرف هم با رفیق / احمدزاده که در مورد خط مشی مسلحانه اختلاف نظر داشته است، بدون آنکه اشاره کنند اساس این بحث بین مسعود و حمید بر سر چگونگی عملیات بوده است و این درست دلیل آنست که دو رفیق شهید ما در قبول خط مشی مبارزه مسلحانه وحدت نظر داشته اند و همین وحدت نظر بوده که باعث ایجاد این بحث شده است.

در جای دیگر، سخنانی را به رفیق حمید نسبت میدهند که گویا پس از شهادت بیژن جزینی و هشت مبارز دیگر در زندان گفته است "این ضربه بزرگی به جنبش بود و اگر عملیات ما باعث آن شده باشد، کارمان اشتباه بوده ...". (همان جزوه). چنین سخنانی را به مبارزی چون حمید نسبت دادن واقعاً وقاحت میخواید. این افکار فقط از مغز علیل این اپورتونیستها ممکن است سرچشمه بگیرد، زیرا جوهر این نظر این است که: اگر مبارزین بخوانند مراقب وضع اسرایشان در دست دشمن باشند، باید از هر گونه مبارزه ای دست بکشند و این اندیشه ای است که به رفیق حمید / شرف که یکی از طولانی ترین عمرهای زندگی چریکی را داشت، نمی چسبید. و در جای دیگر با اشاره به نظرات رفیق حمید / شرف در مورد سازمان که صحت انتصاب آنها نیز روشن نیست، معلوم نیست چه نتیجه ای می خواهد بگیرند. شاید میخوانند شعار دست کشیدن از مبارزه و به انتظار تشکیل حزب نشستن را توجیه کنند. و شاید هم میخوانند حمله خود را به خط مشی مبارزه مسلحانه و سازمان چریکهای فدایی خلق ایران زیر محمل "منافع طبقه کارگر" ببوشانند. به هر حال هیچ یک از این کارها، این اپورتونیستها را از ورشکستگی نجات نمیدهد. چریکهای فدایی خلق دست اینها را خوانده اند. اینها یک روز از اختلاف نظر رفیق بیژن جزینی با رفیق مسعود سوء استفاده کردند، فقط به این منظور که به سازمان و خط مشی آن لطمه بزنند و روز دیگر به دروغ زمزمه هایی در مورد اختلاف نظر بین رفیق بویان و رفیق مسعود به میان کشیدند و امروز همان دروغ را تکرار کرده و دزدانه به اختلاف نظر رفیق حمید / شرف و رفیق مسعود اشاره میکنند و پس از آن مثبت خود را باز میکنند و نقاب از چهره خود بر میدارند. ساده دلانی که در آن زمان که اینها از اختلاف نظر مسعود و بیژن سخن میگفتند، تصور میکردند که صرفاً یک بحث تئوریک مطرح است، امروز می بینند که واقعیت این بحث از نظر اپورتونیستها چه بوده و چه بسیاری افراد صمیمی که فریب این بحث ها را خوردند و به این سو و آن سو کشیده شدند. ولی امروز هم، ما وظیفه داریم که این بحث را به یک سو بیافکنیم و از تئوری "مبارزه مسلحانه، هم استراتژی هم تاکتیک" سازمان خود در مقابل این اپورتونیستها دفاع کنیم. اختلافات نظری در میان کسانی که واقعاً به پرولتاریا عشق میورزند قابل حل است، ولی با اینان به هیچ وجه نمی شود کنار آمد. اینها امروز دشمنی خود را با تئوری انقلابی پرولتاریا آشکار کرده اند.

(۸-) در این جا تنها جنبش کمونیستی مورد نظر ماست. والا اگر اثرات مبارزه مسلحانه را به طور کلی در بی اعتبار کردن فرصت طلبان بی عمل مورد توجه قراردهیم، باید مساعی انقلابی تمام مبارزین مسلح جنبش ضدامپریالیستی و در رأس آنها سازمان مجاهدین خلق ایران را نیز یاد آورشد.

(۹-) البته رفقای ما در آن شرایط به دلیل ضعف تئوریک قادر به تشخیص اپورتونیسم مسئولین نشدند و باور کردند که واقعاً علت عدم ارائه تحلیل از طرف مسئولین، صرفاً ناشی از ضعف تئوریک است. در حالیکه این خود دقیقاً بیانگر ماهیت اپورتونیسم آنها بود. وقتی مسئولین ادعا میکنند که در مورد نقطه نظرات اساسی سازمان تعمق کافی صورت گرفته و در پروسه یک مبارزه ایدئولوژیک آن نظرات مردود شناخته شده اند، به معنی این نیست که آنها قبول میکنند شناختشان نه در مرحله حسی، بلکه در مرحله عقلی بود. بنابراین از نظر اصولی آنها می توانستند تحلیلی از نظرات خود به جامعه ارائه دهند. مردم از آنها نظراتشان را میخواستند، حال این نظرات با انشاء بد باشد یا با انشاء خوب و حقیقتاً هم آنها نقطه نظرات خود را ارائه دادند(در پیام دانشجو شماره ۳). ولی اگر هیچیک از کادرهای صادق سازمان بر آن تحلیل صحه نگذاشتند، نشانه آن بود که بین دیدگاههای رفقای ما و اپورتونیسم مسئولین دره عمیقی حکم فرما بود. کادرها خواهان برخورد مسئولانه و عمیق با نظرات سازمان بودند، در حالی که حد احساس مسئولیت در قاموس اپورتونیسم همان است که نشان دادند.

(۱۰-) اگر که روی ضعف تئوریک خود اصرار دارند، باید از آنها بپرسیم شما با این ضعف تئوریک چگونه به خود اجازه دادید نظرات گذشته سازمان را که خود محصول سالها کار تئوریک و تجربه عملی پاک باخته ترین کمونیستهای ایران بود، با فریبکاری تمام که گویا "فقط" (تمام مسئله روی همین فقط است) نظرات رفیق مسعود / احمدزاده را قبول ندارید، رد کنید؟ چگونه با مسئله ئی به این مهمی، آن چنان غیر مسئولانه و با شیوه کاملاً غیر دموکراتیک برخورد کردید؟

(۱۱-) به همین دلیل هم هست که امروز با عدم تطابق تئورهای مذکور با واقعیتها، مجبور شده اند در کلاسهای آموزشی خود و در بین هواداران مرتبط با ستاد اظهار کنند که نظرات رفیق بیژن جزینی کاملاً غیر مارکسیستی، ذهنی و مکانیکی میباشد. بدون اینکه حتی این نتایج را صراحتاً و به طور رسمی اعلام نمایند.

(۱۲-) البته باید گفت در وادار کردن آنها به این "صراحت گویی"، افشاگری و مبارزه پیگیر طرفداران راستین مشی سازمان نقش قاطعی داشت.

(۱۳-) رکود به حالتی از مبارزه توده ها اطلاق میشود که با توجه به شرایط مادی جامعه، مبارزات وسیعی از آنها قابل انتظار است. ولی به دلیل مجموعه شرایطی که توده ها در آن قرارگرفته اند، از پراتیک مبارزاتی گریزده و در نتیجه در سطح جامعه از جنبش وسیع خود به خودی خبری نیست.

(۱۴)- خمود به حالتی از روانشناسی توده ها اطلاق میشود که تحت تأثیر مجموعه ای از عوامل، چه فشار و خفقان رژیم و چه اشتباهات و خیانت‌های رهبری مبارزه و یا شکست‌های بزرگ، روحیه توده ها افول کرده و حالت تعرضی و مبارزه جویی در آنها دیده نمیشود.

(۱۵)- منظور از رفاه چیست؟ این رفاه برای کدام بخش از خلق (پرولتاریا - دهقانان - خُرده بورژوازی) ایجاد گردید؟ و تازه بخش‌های دیگر که از این رفاه برخوردار نبودند، چرا دست به مبارزه وسیع نمی زدند(؟)

(۱۶)- دانش مارکسیستی "شاید چیزی جز همان "نیروهای مولده" نباشد که مارکسیستها بارها بی اعتباری آن را نشان دادند.

(۱۷)- کوپا را در نظر بگیرید، با آنکه تولید اصلی در این کشور نیشکر بود و امپریالیستها نمی توانستند از راه مثلاً نفرستادن قطعات یدکی به آن صورتی که در مورد کشور ما میتوانند تولید آن را با محاصره اقتصادی متوقف کنند، از فروش شکر کوپا در بازار جهانی جلوگیری کردند و عکس العمل آن را ما حتی در کشور خود حس کردیم. به این ترتیب که ایران تا سال ۱۹۶۰ شکر کوپا را به قیمت نسبتاً نازلی از بازار جهانی میخرد، از آن تاریخ طبق سیاست جهانی امپریالیسم آمریکا، خود به فکر تولید شکر افتاد و دیدیم که چگونه مزارع پنبه ما جای خود را به مزارع چغندر قند داد. و شکر در داخل کشور به قیمتی چندین بار بیشتر از بازار جهانی تولید شد.

(۱۸)- اثرات سوء نفوذ امپریالیسم در میهن ما به مواردی که ذکر کردیم ختم نمیشود، عواقب وخیم آن با گذشت زمان هر چه بیشتر آشکار شده است. اگر برای مدتی رژیم علیرغم قانونمدی های سیستم امپریالیستی که میبایست خیلی زودتر قطعات کوچک زمین دهقانان را از آنها باز ستاند، آگاهانه با اتخاذ سیاست‌های مختلف از آهنگ چنین حرکتی جلوگیری مینمود(رجوع شود به جزوه " درباره بقایای فئودالیسم در ایران" نوشته فدایی شهید حمید مومنی)، با رشد سیستم امپریالیستی و حدت یافتن تضادهای موجود بین امپریالیستها که در مرحله ای موجب افزایش قیمت نفت شد، نتوانست سیاست خود را دنبال کند. افزایش قیمت نفت سرمایه هنگفتی را در دست بورژوازی وابسته متمرکز نمود و چاره ای جز سرمایه گذاری جدید در پروژه های گوناگون وجود نداشت. ولی سرمایه گذاری های جدید بنابر مکانیسم خویش به خانه خرابی و فلاکت زندگی تمامی خلق ما منجر شد. محصولات بی مقدار قطعات کوچک زمین دهقانان با توجه به مخارج قابل توجه در مقابل محصولات حاصل از مزارع مکانیزه سرمایه داران و محصولاتی که بورژوازی وابسته از خارج وارد می نمود، نمی توانست رقابت کند. دهقان ناچار بود قطعه زمین خود را رها سازد و به جستجوی کار روانه شهر شود. افزایش قیمت ارزاق که خود نتیجه تورم پول در جامعه و تمرکز آن در دست بورژوازی بود، فشار زندگی بر روی خلق را چندین برابر ساخت. به خصوص طبقه کارگر با دستمزد ناچیز خود و با توجه به دوران متفاوت کار و بیکاری، فشار سختی را متحمل گشت. هر چند دستمزدها و حقوقها افزایش یافت، ولی این افزایش متناسب با افزایش قیمت اجناس نبود. خرده بورژوازی سنتی که خود از این شرایط رنج میبرد، اتاق اصناف را بالای سر خود مشاهده کرد که هر دم به بهانه ای اندوخته های او را غارت میکرد و تازه رژیم برای انحراف افکار مردم و واژگون جلوه دادن علل گرانی، خرده بورژوازی را بز بلاگردان ساخته بود و با وارد آوردن سیل اتهامات بی اساس در مورد اینکه گویا اوست که موجب گرانی ارزاق شده و اوست که گران فروش است، خرده بورژوازی را از نظر اجتماعی مورد تحقیر قرارمیداد و نفع دیگری میبرد. تشدید تضادهای درون خلق.

(۱۹)- منظور رسیدن موقعیت انقلابی است که مسلماً عوامل روبنایی در فرارسیدن آن نقش ایفا کرده است، به خصوص تأثیر مبارزه مسلحانه در این مکانیزم باید جداگانه مورد بررسی قرار گیرد.

(۲۰)- پس از شهریور ۲۰ دیدیم که چگونه با رشد تضادهای درونی امپریالیسم که منجر به برچیده شدن دیکتاتوری رضا خان شد، خلق یکپارچه به مبارزه برخاست. چه چیز جز برداشتن آن فشار سیاسی باعث گسترش و بسط سریع مبارزات خلق شد؟

(۲۱)- اپورتونیستها در مقابل طرح این مسئله اساسی از طرف رفیق مسعود، فقط شادمانه با شنیدن نام دبره فریاد زدند که یافتیم آن نقطه ضعفی که با آن تئوری مبارزه مسلحانه را که نمی توانیم از لحاظ نظری رد اش کنیم، لااقل لجن مالش کنیم. وای بر رفیق مسعود، از دبره نقل قول میکند، صد وای بر او که از این خرده بورژوازی روشنفکر پارسی نقل قول میکند. از این آنچه خور کافه های پاریس. واقعاً وای بر رفیق مسعود. و در میان این هو و جنجال مسئله اساسی را که رفیق مسعود در این جا طرح کرده از نظرها پنهان میکنند.

بگذارید یک بار برای همیشه به این یاهو سرایی ها پایان دهیم. لنین میگفت مارکسیستی که فقط به مطالعه آثار مارکسیستی پردازد به کسی میماند که از یک کتاب قطور فقط صفحه آخر آن را بخواند و توصیه میکند که مارکسیستها باید آثار همه را بخوانند و با استفاده از آنها مارکسیسم را اعتلا بخشند. دگماتیستها ما مانند مذهبی متعصبی که جز کتاب مقدس خود، حاضر نیستند چیز دیگری را بخوانند فقط به متون کلاسیک مارکسیستی چسبیده اند، و هر چه میخوانند بگویند باید با "آیه ای" از این آثار همراه باشد. وای به حال کسی که چیز دیگری بخواند و از کس دیگری مثال آورد. ولی رفیق مسعود مارکسیست انقلابی است و در صدد حل مسائل جنبش خلق است. او برای حل این مسائل به همه جا سر میزند و از هر آن چه بتواند، استفاده میکند. از جمله نوشته های دبره. اپورتونیستها ما نقل بعضی از جملات از دبره توسط رفیق مسعود را چنین وانمود کردند که گویا رفیق مسعود یک "دبریست" است، نه یک مارکسیست. اینها در عین اینکه ظاهراً دبره را تحقیر میکنند، او را تا حد یک صاحب مسلک بالا میبرند. در حالیکه کتاب "انقلاب در انقلاب؟" رژیم دبره به هیچ وجه یک سیستم فکری را نشان نمیدهد که کسی بتواند هوادار آن باشد. این

کتاب اساساً فاقد یک تحلیل طبقاتی از جامعه کوبا است و صرفاً به شکلی پراگماتیک بعضی از تاکتیک‌هایی را که در مبارزه کوبا به کار رفته اند را جمع بندی میکند و نتایج فنی و علمی میگیرد که در مورد آنها هم میتوان موافق یا مخالف بود و رفیق مسعود همه اینها را خود شخصاً در کتاب "مبارزه مسلحانه، هم استراتژی هم تاکتیک" توضیح داده است و ایرادات اساسی کتاب را بیان کرده و اساساً مقایسه فصل بندی رفیق مسعود با کتاب دبره کافیسست که نشان دهد رفیق مسعود چقدر کار دبره را ناقص میدانسته و در مورد تقلید و دنباله روی از دبره نیز هیچ کس جز بدخواهان اپورتونیست، نمیتوانند مدعی آن باشند. در کتاب رفیق مسعود نقل قول های زیادی از مارکس و لنین و مائو هست و هیچکدام از آنها باعث نشده است که اپورتونیستهای ما رفیق مسعود را مارکسیست - لنینیست بدانند، ولی چند نقل قول از دبره و مقایسه نتیجه گیریها با آنچه در کتاب "انقلاب در انقلاب؟" آمده کافی بوده تا وی را "دبریسست" بخوانند. وقتی، سوء نیت این اپورتونیستها کاملاً آشکار میشود که ببینیم در کتاب "م. م. هم. ا. هم. ت." از مارکس، لنین و مائو نقل قول شده بدون آنکه انتقادی به شیوه کار آنها وارد شود، ولی در مورد دبره مخصوصاً رفیق مسعود پاره ای از انتقادات خود را بر این کتاب در توضیحات پایان کتاب آورده و هشدار داده که رجوع به کتاب او دلیل پذیرفتن نقطه نظرات وی نیست. یک مطلب دیگر در این مورد گفتنی است که رفیق مسعود در مورد ارجاع به دبره نه تنها کاری خلاف لنینیسم انجام نداده، بلکه درست به سبک/لنین رفتار کرده یعنی آن چه را که برای حل مسائل مبارزه کشور خود لازم میدیده، حتی از کتاب دبره اخذ کرده است. لنین هم وقتی درباره ماهیت جنگ سخن میگفت، از این جمله کلاروتیس استفاده میکرد که: "جنگ ادامه سیاست است، منتها با ابزارهای دیگر". اکنون اگر در نظر بگیریم که به هر حال دبره هرچه بود، خرده بورژوازی سمپاتیزان مبارزه انقلابی خلقها بود و کلاروتیس ژنرال ارتش پروس که مسلماً درجه ژنرالیش را مرهون سرکوب مبارزات خلق بوده است، آنوقت میتوانیم بفهمیم که از نظر تنگ اپورتونیستها گناه لنین تا چه حد از گناه رفیق مسعود بزرگتر است. کسانی که نقل قول از یک خرده بورژوا را هو میکنند، با نقل قول از یک ژنرال بورژوا چه میگویند؟

(۲۲)- ممکن است این ایراد مطرح شود که مگر در همین مبارزات اخیر بالاخره این اعتصابات کارگری نبود که شاه را ناچار به گریز و امپریالیسم را ناچار به عقب نشینی کرد. پس چرا میگوئیم در اینجا اعتصاب شکل اصلی مبارزه نیست.

در روسیه اعتصابات اقتصادی طبقه کارگر بعد از طی دوره ای به مبارزات سیاسی تبدیل شد. در حالیکه در این جا ابتدا مبارزات سیاسی و حتی قهرآمیز خود به خودی توده ها رژیم شاه را به چنان وضعی افکند که دیگر قادر به اعمال سرکوب سیستماتیک نبود، آنگاه زمینه برای اعتصابات وسیع فراهم شد. وانگهی این اعتصابات نیز اساساً اعتصابات اقتصادی نبودند و از همان آغاز خواستهای سیاسی را مطرح میکردند و بودند اعتصابیونی که در قطعنامه اعتصابی خود حتی آشکارا تصریح میکردند که فعلاً خواستهای اقتصادی و رفاهی ندارند و خواسته های آنها صرفاً سیاسی است. شاید این تذکر لازم نبود، ولی می بینیم که اپورتونیستها با مغلظه گویی در مورد جنبشهای اخیر به نفع تئوریهای خود استفاده کرده اند. وقتی ده ها هزار نفر با فریاد "درد بردایی" و شعار "تنها ره رهایی ره سرخ فدایی" به خیابانها ریختند، چریکهای فدایی اصیل با شوق و شمع دیدند که آن چه را که رهبرانشان در سال ۴۸ و ۴۹ پیش بینی کرده بودند، فرا رسیده است. آنها گفته بودند که سرانجام مبارزه ما اعتماد توده ها را به ما جلب کرده و راه مبارزه را به آنها خواهد آموخت و آنها به سوی ما خواهند آمد و آن گاه است که زمینه توده ای کردن مبارزه مسلحانه فراهم است و چریکهای فدایی اصیل می دیدند که چقدر زود پیش بینی آن رهبران که در آن زمان با دیرباوری همین اپورتونیستها روبرو شده بود، تحقق یافته است. ولی اپورتونیستها با دیدن این منظره چه کردند؟ آیا اعتراف کردند که انتقادشان از تئوری مبارزه مسلحانه غلط بود و اینکه فکر میکردند این مبارزه جدا از توده هاست و امکان پیوند با توده ها را ندارد، به عینه غلط از آب درآمد؟ نه اینها با کمال بیشرمی گفتند، دیدید انتقادات ما درست از آب درآمد و دیدید مبارزه مسلحانه جدا از توده بود؟ اپورتونیستها هیچ گاه فکر نکرده اند که مارکسیسم چرا تنها به اعتبار سازمان چریکهای فدایی خلق ایران، در نزد توده های میهن ما دارای اعتبار و حیثیت میباشد؟

(۲۳)- اپورتونیستها در بیان این نظر رفیق مسعود، یک دزدی سیاسی انجام میدهند و به جای اصطلاح مرکب سیاسی - نظامی، اصطلاح ساده نظامی را میگذارند و آنگاه دیگر همه چیز به مراد دلشان هست. میخواهند به این نظر بتازند و بگویند وی کارسیاسی را نادیده میگیرد.

نقل قول از کتاب "م. م. هم. ا. هم. ت."، خود نشان دهنده آن است که رفیق/احمدزاده برخلاف ادعاهای کوتاه بینان و مغرضان، که تجربه انقلاب روسیه را به رخ ما میکشند، متعقد به انجام تمام وظایفی که کمونیستها برای پیشبرد مبارزه بر دوش دارند، میباشد. مسئله در اینجا بر سر چگونگی انجام آن وظایف است که مسلماً در دو شرایط متفاوت، چگونگی انجام آنها هم متفاوت خواهند بود.

(۲۴)- در تئوری مبارزه مسلحانه، خود مبارزه مسلحانه نیز با دیدی بسیار کلی و وسیع مورد نظر است، نه با دیدی محدود که بعضی از مخالفین برای رد کردن این تئوری ارائه میدهند و مثلاً آن را به "خط مشی چریکی" و یا "تاکتیک مسلحانه" و "تبلیغ مسلحانه" و غیره تعبیر میکنند. در تئوری مبارزه مسلحانه، هم استراتژی هم تاکتیک، مبارزه مسلحانه از ساده ترین شکل دفاع از خود تا پیچیده ترین شکل، یعنی جنگ توده ای را در بر میگیرد. مثلاً تبلیغ مسلحانه قسمتی از آنست و نه همه آن. به عبارتی در این تئوری، مبارزه مسلحانه هم تاکتیک است و هم استراتژی. یعنی هم به طور تاکتیکی ظاهر میشود(مثل تبلیغ مسلحانه) و هم به صورت استراتژیک، یعنی دید این تئوری از جنگ توده ای طولانی.

در این جاست که باید بگوئیم کسانی که فریاد میزنند توده به مبارزه برخاست و دیگر "مشی چریکی" از نظر تاریخی صحیح نیست، تصور خود را رد میکنند، نه تئوری مبارزه مسلحانه را. از نظر مبارزه مسلحانه، خلق دارد به شکل

عالی این مبارزه یعنی به جنگ توده ای نزدیک میشود و در واقع دشمن آن را به وی تحمیل میکند. همین باید اساس سیاست کنونی باشد.

نکته دیگری که از این سوء تعبیرها ناشی میشود، این است که وقتی تئوری مبارزه مسلحانه میگوید شکل اصلی مبارزه، مبارزه مسلحانه است، این تصور پیش می آید که پس همواره باید شاهد عمل مسلحانه باشیم. در حالی که عمل مسلحانه، خود حاصل پروسه وسیعی از کار تشکیلاتی و تدارکاتی و سنجش اوضاع است. تا این تدارکات و این سنجش ها صورت نگیرد، عمل مسلحانه بروز نمیکند. در همان شرایط گذشته می دیدیم که گاه برای یک عمل مسلحانه که زمان آن ده دقیقه طول می کشید، چند ماه کار تشکیلاتی و تدارکاتی صورت می گرفت. اگر مبارزه مسلحانه به معنای عمل مسلحانه بود، این موضوع مفهوم نبود که چرا امروز ما میگوئیم هنوز هم شکل اصلی مبارزه، مبارزه مسلحانه است ولی دست به عمل مسلحانه نمی‌زنیم.

امروز باید زمینه تشکیلاتی و تدارکاتی پراتیکی را فراهم کرد که فردا در برابر تهاجم امپریالیسم لازم است، صورت گیرد. سازمانی که به فکر تدارک فردای خود نباشد، به موقع به هیچ عملی دست نخواهد زد. گر چه از هم اکنون آن را پیش بینی کند و اذعان نماید که در آن شرایط و در مقابله با امپریالیسم باید دست به سلاح برد، این "باید" را کسی میتواند در آن شرایط عملی کند که امروز تدارک لازم را دیده و سازمان مناسب را ایجاد کرده است.

(۲۵)- هر جا، پای مسئله مالکیت به میان آید، مبارزه شکل مسلحانه به خود میگیرد. دهقانان مستقیماً برای مالکیت مبارزه میکنند، از این رو ناچاراً از همان ابتدا مسلحانه عمل می نمایند.

(۲۶)- البته امروز طبقه کارگر ما، وسیعاً به میدان مبارزه آمده و ضمن انجام مبارزه اقتصادی خویش فعالانه به اشکال سیاسی مبارزه دست میزنند و جنبش کمونیستی که مهمترین وظیفه تشکیلاتی علی الخصوص متشکل کردن این طبقه است، وظیفه دارد از فرصتی که پیش آمده حداکثر استفاده را بنماید و با توجه به شکل اصلی مبارزه یعنی مبارزه مسلحانه سازمانهای سیاسی - نظامی، سیاسی - صنفی و صنفی این طبقه را تا جایی که میتواند به وجود آورد، یا لااقل در جریان ایجاد آنها شرکت کند. بحثی که در اینجا مطرح است نفی این وظیفه نیست، بلکه بحث بر سر آنست که با توجه به مبارزه مسلحانه به عنوان شکل اصلی مبارزه، نیروی بالقوه مبارزاتی هر یک از طبقات را بررسی کنیم و ببینیم که کدام نیروها را زودتر میتوان به میدان مبارزه مسلحانه کشید و یا خود به خود به این میدان کشیده میشوند. بحث بر سر این است که هرگاه دهقانان به مبارزه برخیزند، بلافاصله این مبارزه شکل مسلحانه میگیرد و این را تجربه روزمره ما به خوبی نشان میدهد. در حالیکه کارگران برای رسیدن به این شکل مبارزه پروسه پیچیده تری را طی میکنند.

(۲۷)- وقتی میگوئیم اینان معتقدند قبل از تشکیل حزب کاری نمی شود کرد، به هیچ وجه نمیخواهیم بگوئیم آنها مبارزه را رها کرده و در خانه های خود نشسته اند و به خوبی میدانیم که آنان هم کارهایی میکنند، ولی کار داریم تا کار. همیشه مسئله کمونیستها اینست که چگونه میتوان واقعیت موجود را تغییر داد و در نتیجه چگونه میتوان توده ها را یعنی نیرویی را که توان تغییر واقعیت را دارد آگاه، بسیج و متشکل کرد. ما معتقدیم و اثبات میکنیم که تنها در پروسه مبارزه مسلحانه است که توده ها متشکل شده و نظام را واژگون خواهند کرد و تمامی کارهای دیگر اگر به اعتبار این شکل از مبارزه نباشد، هیچ چیز نیست جز خرده کاری و خرده کاری نیز به یک مفهوم، یعنی کاری نکردن. همه حرف این است که آیا میتوان ابتدا حزب را تشکیل داد و سپس مبارزه مسلحانه را آغاز کرد و آیا اینکه خود حزب در جریان مبارزه مسلحانه تشکیل میشود. اگر قبل از مبارزه مسلحانه این دو دیدگاه صرفاً یک بحث تئوریک تلقی میشد، اما حال میتوان نتایج عظیم عملی آن دو دیدگاه را نشان داد. قیام دلیرانه ۲۱ بهمن چه چیز را ثابت کرد؟ منتظرین تشکیل حزب در مقابل قیام کاملاً غافلگیر شده و نه اینکه بگوئیم شرکت نکردند، ولی هیچ نقش قابل توجهی نتوانستند ایفا کنند. این طرفداران مبارزه مسلحانه بودند که به پشتوانه سالها مبارزه مسلحانه خیلی زود خود را با شرایط انطباق داده و نقش عظیمی در قیام ایفا کردند، تا آن جا که خود اپورتونیستها نیز مجبور شدند اعتراف کنند: این چریکهای فدایی خلق بودند که به علت "شکل سازمانی" خویش توانستند در قیام نقش بیشتری داشته باشند. اینکه اپورتونیستها ادعا میکنند اگر حزب وجود داشت، این چنین و آن چنان میشد. آری ما نیز به این امر معتقدیم، ولی مسئله آرزوهای ما نیست. مسئله نشان دادن راه هایی است که این آرزوها را به واقعیت تبدیل کند.

(۲۸)- همانطور که میدانیم در روسیه در چنان شرایطی، اپورتونیستم عمدتاً خود را در دو شکل نشان میداد. گروهی در مقابل جنبشهای خود به خودی سر فرود می آوردند و قدمی فراتر از آن را ولنتاریسم و تحمیل اراده روشنفکر خرده بورژوا به جنبش طبقه کارگر می پنداشتند و معتقد بودند که هنوز نمیتوان انقلاب سیاسی انجام داد، ولی گروهی دیگر که به قول لنین از هرگونه شیوه تدریج کاری به دور بودند، میگفتند انقلاب سیاسی ممکن است و میتوان آن را انجام داد، ولی برای این کار احتیاجی به سازمان انقلابیون حرفه ای نیست.

گروه دوم (سوسیال رولوسیونرها) با ابراز چنان عقایدی جهل خود را از آموزشهای مارکسیسم در مورد انقلاب توده ها و نیز عدم شناخت شرایط کشور خویش و شیوه اصلی مبارزه ای که میبایست در آن شرایط به کار رود، را بیان میداشتند. همین بود که با وجود تمام "قهرمانیشان"، نتوانستند موجب حرکت انقلابی در جامعه گردند. بسیاری از اپورتونیستها که با تعریف و تمجیدهای ظاهری از چریکهای فدایی سعی در تهی ساختن مضمون مبارزات ما دارند، قهرمانی چریکهای فدایی را با افرادی که در روسیه متعقد به ترور بودند، یکی جلو میدهند. در مارکسیسم قهرمانی و قهرمان بودن مفهوم و اعتبار ویژه خود را داراست. هر شجاعتی، قهرمانی ی مارکسیستی نیست. تروریستها

روسیه از آنجا که خط مشی شان منطبق بر شرایط جامعه نبود، هر چند هم افراد شجاعی بوده باشند، قهرمان به مفهوم مارکسیستی به حساب نمی آیند.

(۲۹)- مارکسیسم اجازه نمیدهد دوستی یا حتی تماس سیاسی با عناصر کارگر را به معنی پیوند با طبقه کارگر و حضور در کارخانجات را به معنی شرکت در مبارزات طبقه کارگر تلقی نمائیم.

(۳۰)- این امیدواری نمی توانست به وجود آید، مگر اینکه بعضی از مواد چندین گانه "انقلاب سفید" گشایشی در زندگی خلق به وجود آورده باشد و آنها را به گشایشهای دیگری امیدوار سازد.

(۳۱)- جالب توجه است که مدعیان پیشاهنگی طبقه کارگر (مسئولین سازمان) شکست قیام ۲۱ و ۲۲ بهمن را پیروز تلقی کرده و بر تبلیغ آن نشسته اند و از این طریق یکبار دیگر باعث فریب توده ها میشوند. به همین دلیل است که ما گفته بودیم، اپورتونیسیم چیزی نیست جز رسوخ ایدئولوژی بورژوازی (و در شرایط جامعه ما بورژوازی وابسته) در درون جنبش طبقه کارگر. باید از این مدعیان طبقه کارگر سئوال کرد، چه کسی از این تبلیغات نفع میبرد. مگر نه اینست که تمامی کوشش امپریالیسم پس از قیام، پیروز جلوه دادن آن بود. تا سازش انجام شده در پرده ابهام بماند. اشاره به متن اعلامیه "خسرو روزه" ۲۱ اردیبهشت)

(۳۲)- تجربه "خانه کارگر تهران" به خوبی ضرباتی را که اپورتونیستهای حاکم بر سازمان ما به جنبش کارگری زدند، نشان میدهد. خانه کارگر که با فعالیت و ابتکار خود کارگران پرشور و مبارز میرفت تا هرچه بیشتر مرکز گسترش مبارزات کارگران گردد، روز به روز افول یافته و به محلی برای تجمع روشنفکران تبدیل میشود. کارگران که ابتدا با شور و شوق به خانه کارگر می آمدند، وقتی دیدند آن جا محلی برای خرده اختلافهای "ستاد نشینان" با "کنفرانس چیها" تبدیل شده، سر خورده شدند. کارگرانی که به پشتوانه سالها مبارزه مسلحانه چریکهای فدایی خلق به آنها ایمان آورده بودند، با کمال تعجب همان دیدگاهها و سخنانی را از به اصطلاح فدایی می شنیدند که از زبان اپورتونیستهای شناخته شده بیرون می آمد. دیدگاههای مشترک، تردیدها و سازشهای "ستاد نشینان" با "کنفرانس چیها" کار را به جایی رساند که بعضی از کارگران گفتند "ما احتیاجی به روشنفکران نداریم". حال باید پرسید این مدعیان ایجاد حزب، با چنان نظرات و با چنان اعمال، میتوانند بین آگاهی سوسیالیستی و جنبش کارگری پیوند زنند؟ آیا کسانی که درک شان از تبلیغ و ترویج درجهت ایجاد حزب طبقه کارگر به این محدود میشود که روشنفکران به جنوب شهر بروند، در آنجا اتاق بگیرند، با صاحب خانه و همسایه ها از گرانی روغن نباتی و ... صحبت نمایند، (اشاره به سخنرانی نماینده سازمان دردانشگاه صنعتی) به جنبش کارگری ما ضربه نمی زنند؟ آیا عملاً خود سدی در راه ایجاد حزب طبقه کارگر نیستند؟ این است یکی از جلوه های عملی اپورتونیستهای حاکم بر سازمان ما.

(۳۳)- نقل قول از کیهان دوشنبه ۲۱ اسفند ۱۳۵۷، شماره ۱۰۶۵۹ "به نظر سازمان چریکهای فدایی خلق ایران، مدافع حقوق و منافع مردم دولت است و باید به دولت فرصت و اختیارات کافی داده شود تا از این حقوق دفاع کند" (!؟)

(۳۴)- ما مخصوصاً باید با یک طرز برخورد با تحلیل نقش خرده بورژوازی که امروز در آثار و سخنان حتی مارکسیستهای صدیق و وفادار به آرمان پرولتاریا دیده میشود و به نظر ما از قالب برداری از آثار مارکس در تحلیل وضع خرده بورژوازی در انقلاب ۱۸۴۸ فرانسه ناشی میشود، مبارزه کنیم.

عباراتی نظیر "سازش خرده بورژوازی"، "ترس خرده بورژوازی از انقلاب پرولتری"، "جدا شدن خرده بورژوازی از پرولتاریا" و غیره این روزها بسیار شنیده میشود و منبع همه اینها هم آن است که در انقلاب فوریه ۱۸۴۸ خرده بورژوازی با بورژوازی سازش کرد و پرولتاریا را درهم شکست، زیرا که خرده بورژوازی از انقلاب پرولتاریایی بیشتر از بورژوازی می ترسید. اینها حملات اوپاش و اراذل را به جمعیت های کارگری که توسط بورژوازی وابسته به امپریالیسم سازماندهی میشود، تکرار وقایع ژوئن ۱۸۴۸ میدانند که در آن خرد بورژوازی پاریس با کمک بورژوازی اجتماع کارگران را درهم شکست. فرق کسانی که اینگونه تحلیل میکنند با مارکس آن است که مارکس آن چه را که میدید، تحلیل میکرد و اینها آن چه را که میخواهند، تعمیم میدهند. مارکس میدید که دکانداران پاریس چگونه دکانهایشان را تعطیل کردند و به پرولتاریا حمله ور شدند. ولی اینها اگر بخواهند ببینند، چه می بینند؟ مراسم اول ماه مه را به خاطر آورید، در یک اجتماع چندصد هزار نفری که به دعوت کارگران تشکیل شد، اکثریت بزرگی از جمعیت را خرده بورژوازی تشکیل میداد که با شور و شوق شعارهایی را که پرولتاریا میداد، تکرار میکرد و در یک فاصله بزرگ در شهر تهران از جلو صدها دکان گذشت و همه با شور و شوق آن را تحسین کردند و کارمندان دولت همین "خرده بورژواها" بر سرشان نقل و پول ریختند و حتی حمایت همین ها بود که مانع از درهم شکستن تظاهرات به وسیله اراذل و اوپاش وابسته به بورژوازی وابسته به امپریالیسم شد. معنی این وقایع چیست؟ چرا وقتی کارگری با نثر شکسته و بسته در یک اجتماعی بزرگ از خرده بورژواها اعلام میکند که ما بالاخره حکومت کارگری خود را برپا خواهیم کرد، "هزاران خرده بورژوا" در حالی که اشک شوق در چشمهایشان برقی میزند، برایش هورا میکشند. معنی این وقایع آن است که تهران، پاریس نیست و امسال هم سال ۱۸۴۸ نیست. خرده بورژوازی ما طی سالها مبارزه دیگر این را فهمیده است، تنها راه نجات وی جنبش پرولتاریا است و حتی سازمانهای خرده بورژوایی بلافاصله پس از تشکیل، به سراغ پرولتاریا میروند و از او میخواهند که به نهضت برخیزد. این خرده بورژوازی در بالای سر خود کسی را نمی بیند که با او سازش کند. خرده بورژوازی چگونه میتواند با بورژوازی سازش کند، این به معنای نابودی اوست. البته این خرده بورژوازی تسلیم بورژوازی وابسته میشود و حتی در شرایط سرکوب سخت به پای بوسی و تملق گویی از او می پردازد، ولی هرگز برای سرکوبی پرولتاریا با او همدست نمی شود. این خرده بورژوازی به واسطه طبیعت خود ممکن است در جریان جنبش فریب بخورد و به دنباله روی بیافتد، ولی به محض آنکه بورژوازی وابسته بخواهد از وجود او علیه پرولتاریا استفاده کند، بلافاصله به خود می آید

و از این کار سر باز میزند و این وضعی است که ما در جریان جنبش اخیر در ایران دیدیم. به هر حال می بینیم که گاه ارادیل و اوپاش عربده کش بورژوازی وابسته در تحلیل های مارکسیستی به خرده بورژوازی تعبیر میشوند. آن گاه این "خرده بورژوازی" با چوب و چماق و حتی سلاح به آن "پرولتاریا حمله ور میشود و عیناً صحنه ژوئن ۱۸۴۸ تکرار میشود. ما باید با این برخورد غلط با خرده بورژوازی مبارزه کنیم تا نیروهای خلقی با انتشار این افکار به یکدیگر بدبین نشوند. البته امپریالیسم و بورژوازی وابسته با پول و مقام، عده ای از افراد را میخرند و به خدمت خود میگیرند. این افراد فقط متعلق به قشر خرده بورژوازی هم نیستند و حتی از میان طبقات کارگر و دهقان نیز این سربازگیری میشود و نباید آن را به حساب خرده بورژوازی گذاشت. در دورانهای مختلف ترکیب این افراد که به خدمت امپریالیسم و بورژوازی وابسته در می آیند، بنا به مصالح سیاسی - نظامی و اقتصادی امپریالیسم و بورژوازی وابسته تغییر میکند. وظیفه آنها نیز تغییر شکل مییابد، مثلاً در زمان پس از سرکوب نهضت خلق اینها وظیفه خاصی دارند و در زمان اوج نهضت خلق این وظیفه کاملاً دگرگون میشود، به طوری که گاه از عهده کسانی که در دوره قبل نوکری امپریالیسم و بورژوازی وابسته را انجام میدادند، برنمی آید. لذا سربازگیری جدیدی صورت میگیرد و این تغییر مهره ها و عمال ممکن است عده ای را به اشتباه بیاندازد. دشمن را از چشمه های بشناسیم تا هرگز اشتباه نکنیم، نه از ریشش. زیرا یک روز آن چنان ریشش را می تراشد که کاغذ هم روی آن صدا نمی کند و روز دیگر آن را چنان رها میکند که تا پر سالش می آید.

خبر چین هایی که تا دیروز با سکوت و مخفیانه در جمع دو نفری سرک می کشیدند تا آن چه را می شنوند گزارش کنند، با عربده کشانی که امروز به اجتماعات حمله میکنند، هر دو یک عمل واحد انجام میدهند و آن سرکوب خلق است. تفاوتی که در شکل می بینیم صرفاً حاصل انطباق این مأموریت با دو وضع متفاوت است. از یک پلیس مخفی در هنگام اوج تظاهرات خلق و جایی که همه به مبارزه برخاستند و آشکارا و علنی شعارهایشان را فریاد میزنند، دیگر چه کاری ساخته است. پس بسیار طبیعی است که در این مرحله حتی خود شاه نیز معتقد به لزوم انحلال ساواک شود. اکنون دیگر به غیرنظامیانی احتیاج است که به ظاهر از خود خلق جلوه کنند و به تظاهرات خود خلق حمله ور شوند. این روش را از همان آغاز جنبش عمومی خلق، امپریالیسم و بورژوازی وابسته در پیش گرفت و هنوز هم که هنوز است، ادامه میدهد. اگر حوادث ۱/۵ سال اخیر را بررسی کنیم، می بینیم در این مدت کمتر روزی بوده است که یک عده چماق به دستان برنخیزند. این روشی است که امپریالیسم در سراسر جهان در شرایط اوج گیری جنبش خلق در پیش میگیرد و اخیراً بعضی ها که دوست دارند قالب سازی کنند، نام آن را به "راه انداختن لبنان دیگری" گذاشته اند و به این وسیله نهضت خلق را میترسانند و همین ترس نیروهای خلق از "ایجاد لبنان دیگر"، این عمال سرسپرده امپریالیسم را جری تر کرده و گستاخانه تر عمل میکنند. حال اگر "تحلیل مارکسیستی"، این سرسپردگان خود فروخته را "خرده بورژوازی" توصیف کند، جای تأسف بسیار است. خرده بورژوازی در کشور ما نه متحد بالقوه، بلکه متحد بالفعل پرولتاریاست و سرنوشتی جز سرنوشت پرولتاریا برای خود نمی شناسد.

این قالب سازی از روی کار مارکس بوده یک قالب سازی دیگر هم از روی کار/لنین گاه به چشم میخورد. بعضی ها در تحلیل وضع طبقه کارگر در ایران مخصوصاً در زمان شاه از "آریستوکراسی کارگری" (اشرافیت کارگری) صحبت می کنند و باز وقتی خوب به سخن آنها گوش میدهمی، می بینی که منظورش همین پلیس هایی است که لباس کارگری بر تن دارند. در حالیکه منظور/لنین از وجود آریستوکراسی کارگری در کشورهای مترویل امپریالیستی زمینه اقتصادی - اجتماعی کامل دارد و نشان میدهد که چگونه یک قشر کامل از طبقه کارگر با رشوه ای که به مناسبت موقعیت خود از بخشی از غارت کشورهای تحت سلطه توسط بورژوازی امپریالیستی کشور خود دریافت میکنند، نقش عامل ترمز کننده نهضت کارگری و در نتیجه سرکوب آن رابازی میکنند. این کاملاً با مورد کشور ما مغایرت است. رخنه پلیس در میان کارگران و عضوگیری از آنان و جای دادن افرادی در صف آنها چیزی است که اساساً با "آریستوکراسی کارگری" در آن کشورها تفاوت میکند. مخصوصاً پس از سقوط شاه و امکان دسترسی به بعضی پرونده های مخفی نشان داد که گاه کارگر روزمزدی فقط به خاطر ماهی ۲۰۰ تومان حقوق که از ساواک دریافت میکرد، به خبرچینی مشغول بوده و حتی مواردی دیده شده که کارگر خبرچینی در ازاء هر گزارش پول معینی دریافت میکرد و به همین منوال است وضع انتهایی که در سطوح بالاتر به این کار مشغول بودند. اینها را بیشتر باید یک شبکه پلیسی در درون طبقه کارگر دید تا یک قشر اشرافی کارگری.

سیاست نو استعماری امپریالیسم بسیار علاقمند است که تلاشهایی را که برای سرکوبی نهضت کنونی ایران انجام میدهد، با نام جنگ داخلی در سطح جهانی تقدس بخشد و دست خود را در مقابل افکار عمومی بشوید. و این تحلیلهای به اصطلاح مارکسیستی نیز با اصطلاحاتی از قبیل "روحیه ضدمارکسیستی خرده بورژوازی" و غیره اکتراً ندانسته برای این سیاست نو استعماری آذوقه تئوریک و صورت ظاهر عوام فریبانه تری تهیه میکند. اگر انبوه توده خرده بورژوازی و پرولتاریائی که فریب بورژوازی را خورده به کمک دولت حاضر بر علیه پرولتاریا و مبارزات دموکراتیک خلق مبارزه میکند و به سرکوب آن می پردازد، چرا هر جا مقاومتی جدی صورت میگیرد فوراً مزدورانی تفنگ به دست از مراکز و یا سایر مراکز نظامی با هواپیما و هلی کوپتر اعزام می شوند و سرانجام ارتش وارد عرصه کارزار میشود؟ آیا حمله به مردم ستم دیده مریوان و منجلمه توده های خرده بورژوازی آن به شکلی که "صدا و سیمای جمهوری اسلامی" رسماً یک روز پس از حادثه اعلام کرد که صد نفر پاسدار از کرمانشاه به کمک پاسداران مقیم در مریوان فرستاده شده و در صورت ادامه اختلاف ارتش مداخله میکند، باز هم نشان دهنده خرده بورژوازی بودن حاکمیت است؟ اینها همان مزدورانی هستند که شاه هم بر آنها تکیه داشت.

(۲۵)- ما از آوردن نمونه های مختلفی که حاکی از سیاستها و نظرگاههای لیبرالیستی مرکزیت سازمان است، اجتناب میکنیم. ولی لازم میدانیم از پیش برای جلوگیری از توجیه این سیاستهای لیبرالیستی بگوئیم تصور نشود که ما هر نوع عقب نشینی در مقابل دولت و یا حتی هر نوع مذاکره با دولت را مصلحت نمیدانیم، اتفاقاً برعکس. اگر این کارها با رعایت کامل اصول مارکسیستی صورت گیرد و در جهت خط مشی مبارزاتی ما بوده و کمکی به پیشبرد امر

مبارزه کند، کاملاً درست و اجتناب از آن چپ روی است. مسئله بر سر آن است که این کارها حتماً باید با توجه به منافع مردم و پیشبرد امر مبارزه صورت گیرد. تنها با گسترش مبارزه انقلابی و انجام تاکتیکهای انقلابی میتوان از این روشها نیز استفاده نمود. موقعی که رفیق تی بین، آن زن مبارز ویتنامی، همراه رفقاییش در میزگرد پاریس جهت مذاکره در مورد صلح شرکت میکند، جنگ همچنان در جبهه های ویتنام گسترش دارد. ولی وقتی مرکزیت سازمان چریکهای فدایی مثلاً از برگزاری میتینگ برای افشاگری در مورد مجلس مؤسسان سر باز میزند و آن گاه یکباره میروند تا در کنفرانس وزارت خارجه شرکت کند، حق ندارد شرکت خود را در آن کنفرانس به معنی رعایت آموزشهای/نیین در مورد پرهیز از چپ روی القاء نماید. باید توجه داشت این سطور قبل از شرکت سازمان در "مجلس خبرگان" نوشته شده است. شرکت در مجلس "خبرگان" خود نمونه گویایی از لیبرالیسم حاکم بر سازمان است.

(۳۶)- پس از انتشار "مصاحبه با رفیق اشرف دهقانی" اپورتونیستهای سازمان ناگزیر شدند، رسماً با خلع سلاح مخالفت کنند. ولی باز این کار را با شیوه خاص خود انجام دادند، یعنی اول بار در اعلامیه ای که برای آزادی "حماد شیپانی" منتشر کردند، به آن اشاره نمودند و در جریان مراسم هشت تیر استقبال مردم از شعار "مرگ بر خلع سلاح کنندگان" به خوبی نشان داد که چه مسئله مهمی از طرف "مصاحبه با رفیق اشرف دهقانی" مطرح شده است. ولی اپورتونیستهای سازمان ما در این زمینه تبلیغ کافی، آن چنانکه شایسته این مسئله بسیار مهم است، نمیکند. وانگهی همانطور که در مصاحبه مطرح شده، مخالفت با خلع سلاح، مسئله مهم کنونی جنبش است. ولی وظیفه سازمانهای پیشاهنگ به مخالفت با آن منحصر نمی شود، بلکه باید به فکر تشکل مردم مسلح باشند.